

# کاربرد الگوها، روشها و مفاهیم محوری نظریه اجتماعی و علوم اجتماعی در تاریخ (۲)

## بخش دوم:

### کاربرد مفاهیم محوری نظریه اجتماعی و علوم اجتماعی در تاریخ

نویسنده: پیتر برک

مترجم: حسینعلی نوذری

در شماره ۲۳ فصلنامه، بخش نخست گفتار حاضر در بررسی نحوه کاربرد و استفاده از الگوها و روشهای نظریه اجتماعی و علوم اجتماعی در تاریخ همراه با مواردی از بخش دوم (کاربرد پنج مفهوم محوری نظریه اجتماعی و علوم اجتماعی در تاریخ یعنی مفاهیم نقش اجتماعی، جنس و جنسیت، خانواده و خویشاوندی، جماعت و هویت، و طبقه) درج گردید. این بار به درج ادامه بخش دوم (کاربرد مفاهیم محوری نظریه و علوم اجتماعی در تاریخ) اقدام نمودیم. در این بخش مفاهیم شأن، تحرک اجتماعی، مصرف تجملی (بی‌رویه) و سرمایه نمادین یا مجازی، مقابله به مثل (دوسویگی)، ولایت و فساد، قدرت، مرکز و پیرامون، هژمونی و مقاومت، جنبشهای اجتماعی، ذهنیت و ایدئولوژی، مفاهیم و دریافت، شفاهی بودن و متنی بودن (متن‌مندی) و بالاخره اسطوره یا افسانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

## ۶. شأن

حال بیایید فرض کنیم که انتقادات مطروحه و خلاصه شده در بحث قبلی راجع به طبقه، انتقاداتی متقن و مستدل بوده و الگوی طبقه (طبقاتی) برای درک اعتراض اجتماعی یا در واقع برای درک ساختار اجتماعی در فرانسه قرن هفدهم مفید فایده نیست. در این

صورت مورخان چه الگویی را باید جایگزین آن بکنند؟

به عقیده رولان موسنیه (Roland Mousnier)، منتقد برجسته آثار بوریس پورشنیف، Boris Pourshnev مورخ روسی، الگوی مناسب به منظور استفاده برای این تحلیل الگوی رده‌های (estates سه‌گانه است: روحانیون، اشراف و سایر اقشار. این الگویی بود که خود معاصرین از آن استفاده می‌کردند، و موسنیه نیز از رساله‌ای درباره «مراتب و درجات رفیعه» (Orders and Dignities اثر حقوقدان فرانسوی قرن هفدهم شارل لویسو (Charles Loyseau)، استفاده‌های زیادی می‌کند. در فرانسه قرن هفدهم وجود مراتب یا رده‌های سه‌گانه مذکور و تقسیم جامعه به آن صراحتاً از سوی قانون به رسمیت شناخته شده بود. در فرانسه تا پیش از انقلاب ۱۷۸۹، روحانیت و اشراف جزء رده‌های ممتاز و مرفه به حساب می‌آمدند و از پرداخت هرگونه مالیات معاف بودند، در حالی که محرومان، تهیدستان و سایر اقشار جامعه جزء مرتبه یا رده سوم به شمار می‌رفتند. ادعای موسنیه مبنی بر اینکه پورشنیف سعی داشت تا مفاهیمی را در مورد رژیم کهن بکار بگیرد که تنها به کار دوره پس از انقلاب می‌آیند، نیز بر همین مبنا استوار است.

جا دارد به این نکته اشاره شود که موسنیه نظریه اجتماعی خود را تنها از رساله‌های قرن هفدهمی استخراج نمی‌کند. وی علاوه بر این به مطالعه آثار برخی از جامعه‌شناسان نظیر برنارد باربر آمریکایی نیز پرداخته است.<sup>۱</sup> این جامعه‌شناسان متعلق به سستی هستند که برجسته‌ترین نماینده آن ماکس وبر است. وبر بین طبقات (classes و مراتب یا رده‌ها (estates یا گروه‌های شئونی (status groups) تمایز قائل می‌گردد: وی طبقات را گروه‌های افرادی تعریف می‌کند که فرصتهای آنان در زندگی (شانس زندگی) [Lebenschancen] در گرو موقعیت بازاری یا موقعیت اقتصادی بوده و از سوی آن تعیین می‌گردد. در حالی که «رده‌ها» یا «گروه‌های شئونی» (Stände) را گروه‌هایی می‌داند که سرنوشت اعضای آنها توسط شان، رده، رتبه یا عزت، احترام و جایگاهی که دیگران برای آنان در نظر می‌گیرند، تعیین می‌گردد. جایگاه گروه‌های شئونی علی‌القاعده از بدو تولد تعیین می‌گردد و واجد تعریفی حقوقی و قانونی است، لیکن در «سبک زندگی» (Lebensstil) افراد یا اعضای این گروه‌ها خود را آشکار می‌سازد. در حالی که مارکس «طبقات» مورد نظر خود را برحسب «تولید» تعریف می‌کرد، وبر «رده‌های» مورد نظر خود را برحسب «مصرف» تعریف می‌کند. به عقیده وی، در دراز مدت این دارایی و مالکیت است که شأن ایجاد می‌کند، گرچه در کوتاه مدت «هم داراها و هم‌ندارها

1. B. Barber (1957) *Social Stratification*, New York.

- A. Arriaza (1980) "Mousnier, Barber and the Society of Orders", *Past and Present*, 89:39-57.

می‌توانند به موقعیت (Stand) واحدی تعلق داشته باشند.<sup>۲</sup> روشن است که وبر مفهوم «گروه شئونی» خود را از ایده سنتی رایج در اروپا یعنی «رده‌های سه‌گانه» اقتباس نمود که ریشه آن به قرون وسطی باز می‌گردد. همچنین روشن است که وی به تدوین، پردازش و تعریف مجدد این ایده پرداخت و آن را به صورت نظریه‌ای تحلیلی‌تر درآورد، به طوری که تحلیل پدیده‌ها و جریانهای قرن هفدهم در قالب الگوی وبری، برخلاف آنچه که به نظر می‌رسد، چندان هم دوری نیست.

الگوی وبر به منزله بدیلی برای الگوی مارکس ارائه شده بود، و مارکسیستها نیز به نوبه خود در مقام پاسخگویی به وبر برآمدند، و برای مثال به این نکته اشاره کردند که ارزشهایی نظیر «شان» چندان موسع و مفید معنا نبوده و بیانگر اجتماع اجتماعی عامی نظیر ارزشهایی که طبقه غالب - با موفقیت کم و بیش - سعی در تحمیل آنها بر دیگران دارد، نیستند.<sup>۳</sup> همچنین می‌توان استدلال نمود که برخی گزاره‌های جدیدتر راجع به ساختار یک جامعه خاص را نباید به منزله توصیفاتی بیطرف بلکه باید به مثابه تلاشهایی دانست از سوی اعضای گروهی خاص در توجیه امتیازاتشان. برای نمونه، تقسیم‌بندی مشهور جامعه قرون وسطایی به سه رده یا سه کارویژه اصلی یعنی «کسانی که دعا می‌خوانند، کسانی که می‌جنگند و کسانی که کار می‌کنند» کاملاً پیداست که توجیهی است بر موضع کسانی که کار نمی‌کنند. ژرژ دابی مورخ فرانسوی، در اثری درخشان، با استفاده‌ای دقیق و محتاطانه از آراء لوئی آلتوسر نظریه پرداز اجتماعی برجسته، به بررسی روند ظهور این تقسیم‌بندی سه‌گانه جامعه در فرانسه در قرون یازده و دوازده میلادی و تبیین علل موفقیت آن برحسب موقعیت اجتماعی و سیاسی آن ایام پرداخته است.<sup>۴</sup>

در خصوص مناقشه راجع به جامعه فرانسه در قرن هفدهم، می‌توان استدلال نمود که موسسه صرفاً نگرش رسمی نظام را پذیرفته است. شارل لویسو وکیل و حقوق‌دانی که موسسه کار خود را اساساً بر پایه توصیفات وی راجع به ساختار اجتماعی استوار ساخته است، ناظری بی طرف و بی غرض نبود. وی صرفاً به توصیف جامعه فرانسه در روزگار خود اکتفا نکرده بود، بلکه دیدگاهها و نقطه‌نظرات وی بیانگر نگرش و دیدی از جامعه فرانسه آن ایام از موضع کسی است که جایگاه و موقعیت خاصی در آن جامعه دارد یعنی

2. M. Weber (1948) *From Max Weber* ed. H. Girth, London, 186-7.

3. F. Parkin (1971) *Class Inequality and Political Order*, London, 40-7.

4. G. Duby (1978) *The Three Orders*, Eng. trans. Chicago, 1980).

L. Althusser (1970) "Ideology and Ideological State Apparatus": Eng. trans. in his *Lenin and Philosophy*, London, 1971, 121-73.

موضع و مقام یک قاضی عالی‌رتبه دادگاه بخش که به موقعیت اشرافی برکشیده شد. نگرش و دیدگاه وی را باید با نگرش اشراف سنتی و موروثی مقایسه و مقابله کرد که داعیه شأن عالی‌رتبه قاضی دادگاه بخش را قبول نداشتند و وی را در زمره اشراف به حساب نمی‌آوردند؛ همچنین در صورت امکان باید آن را با نگرشهای طبقات پایین همان جامعه مورد مقایسه و مقابله قرار داد.<sup>۵</sup>

از سوی دیگر مناقشه میان مارکس و وبر با توجه به این واقعیت که این دو متفکر در تلاش برای پاسخ دادن به سؤالات و مسائل متفاوتی راجع به نابرابری بودند، به صورت مناقشه پیچیده‌ای درآمده است. مارکس بطور اخص به قدرت و تضاد توجه داشت، در حالیکه وبر به ارزشها و سبکهای زندگی توجه داشت. الگوی طبقاتی یا الگوی طبقه جامعه را به مثابه جریانی اساساً تضادی می‌نگرد که موجب به حداقل رسیدن همبستگیها می‌گردد. در حالیکه الگوی مراتب (Orders) جامعه را اساساً جریان هماهنگ، موزون و منسجمی می‌داند که سبب به حداقل رسیدن تضادها می‌گردد. البته در هر دو الگوی فوق (الگوی طبقاتی class model؛ الگوی مراتب model of orders) ظرایف و دقایق مهمی نهفته است، لیکن خطر ساده‌سازی بیش از حد نیز کاملاً مشهود است.

بنابراین بهتر است این الگوهای رقیب را نوعی شیوه‌های نگرش به جامعه بدانیم که مکمل یکدیگرند و نه متضاد هم؛ شیوه‌هایی که هرکدام به نوبه خود برخی از ویژگیهای ساختار اجتماعی را برجسته‌تر ساخته و در عوض، پاره‌ای دیگر را به حاشیه رانده و در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهند.<sup>۶</sup> الگوی مراتب بیشتر با جوامع ماقبل صنعتی همخوانی دارد و الگوی طبقه یا طبقاتی نیز متناسب با جوامع صنعتی است، لیکن برخلاف انتظار با استفاده از هر دو الگو نیز می‌توان به ظرایف و دقایق نهفته دست یافت.

به هر حال مورخان جوامع غیراروپایی مجبورند این کار را انجام دهند، زیرا همانگونه که دیده‌ایم خاستگاه مفاهیم و برداشتهای رقیب به یستر اروپایی باز می‌گردد. برای مثال آیا ماندارین‌های چین یک «گروه شئونی» بودند یا یک «طبقه اجتماعی»؟ آیا بهتر است کاستهای هند را از نو به منزله نوعی گروه شئونی تعریف نماییم، یا اینکه بهتر است کل

5. cf. W. H. Sewell (1974) "Etat, Corps and Ordre", in H.V. Wehler (1987) *Deutsche Gesellschafts-geschichte*, vol. I (1700-1815).

6. S. Ossowski (1957) *Class Structure in the Social Consciousness* Eng. trans. London, (1963), 172-93.

- P. Burke (1992a) "The Language of Orders", in M. Bush (ed), 1992) *Social Orders and Social Classes*, Manchester.

جامعه هند را به منزله شکل یگانه و منحصر به فردی از ساختار اجتماعی تلقی کنیم؟ پروپا قرص‌ترین طرفدار دیدگاه اخیر لوئی دومون مردم‌شناس فرانسوی است که عقیده دارد اصول مقوم نابرابریها در جامعه هند، به ویژه اصل طهارت یا پاکی و خلوص (طیب و طاهر بودن purity، در مقابل اصل نجاست یا نجس بودن untouchability، با معادلهای خود در غرب کاملاً تفاوت دارند. متأسفانه دومون در این راستا تا جایی پیش می‌رود که با نشان دادن اختلاف میان جوامع سلسله مراتبی و جوامع تساوی طلب و مقایسه آن با اختلاف میان هند و غرب نتیجه می‌گیرد که گویا در اروپا هرگز به رده‌های ممتاز روحانیت و اشراف بر نمی‌خوریم و این دو رده در اروپا وجود خارجی نداشت.<sup>۷</sup> در حقیقت، مفهوم پاکی (خلوص) بعضاً به منظور توجیه موضع و موقع برخی گروههای اجتماعی معین در مراحل آغازین اروپای مدرن مورد استفاده قرار می‌گرفت. در اسپانیا بطور اخص، مفهوم «پاکی خون» (limpieza de sangre برای برخورداری از مقام یا شأن عالی مرتبه امری ضروری و اساسی به شمار می‌رفت؛ لیکن در جاهای دیگر مثلاً در فرانسه، اشراف غالباً رده‌ها و مراتب اجتماعی پایین‌تر از خود را ناپاک و نجس قلمداد می‌کردند.<sup>۸</sup> از این قبیل مفاهیم برای جلوگیری از تحرک اجتماعی (social mobility) استفاده می‌شد که غالباً نیز با توفیق چندانی همراه نبود.

## ۷. تحرک اجتماعی

تحرک اجتماعی نیز همانند مفهوم «طبقه» اصطلاحی است که به اندازه کافی برای مورخان شناخته شده و آشناست، و رساله‌های تک‌نگاشت، کنفرانسها و شماره‌های ویژه‌ای از نشریات به این مضمون اختصاص یافته‌اند. در این میان، از جمله موارد نه چندان شناخته شده و ناآشنا تر شاید بتوان به پاره‌ای تمایزات ترسیم شده توسط جامعه‌شناسان اشاره کرد که حداقل سه تایی آنها را می‌توان به گونه‌ای مفید در کاربست تاریخی لحاظ نمود، نخستین مورد تمایز عبارت است از تمایز بین تحرک و جابه‌جایی به سمت بالا و پایین بر روی نردبان اجتماعی؛ در این مورد مطالعه و بررسی تحرک روبه پایین بی‌جهت مورد غفلت قرار گرفته است. دومین مورد تمایز عبارت است از تمایز بین تحرک در «طول زندگی فردی» (یا به تعبیر جامعه‌شناسان، تحرک درون نسلی

7. L. Dumont (1966) *Homo Hierarchicus*: Eng.trans.London.1972.

- L. Dumont (1977) *From Mandeville to Mar* . Chicago.

8. A. Devyver (1973) *La sang pur : les pu ug s de race chez les gentilshommes francais de l'ancien r gime*. Brussels.

- A. Jouanna (1976) *Lid e de race en France*, 3vols. Lille Paris.

(intragenerational) و تحرک گسترش یافته در طی چند نسل (تحرک بین نسلی / intergenerational). تمایز سوم، تمایز بین تحرک فردی و تحرک گروهی است. برای مثال اساتید دانشگاهی بریتانیایی یک قرن قبل نسبت به امروز به مراتب از شأن بالاتری برخوردار بودند. از سوی دیگر، برخی کاستهای هندی را می‌توان نشان داد که در همین دوران بطور اجتماعی سربرآورده‌اند.<sup>۹</sup>

در مناقشه پیرامون مسئله معروف «ظهور طبقه اعیان» این تمایز بین تحرک فردی و گروهی با وضوح و شفافیت چندانی مطرح نشد. آ.راج.تاوونی در مقاله مشهوری تحت عنوان فوق‌الظهار نمود که طبقه اعیان انگلیس در فاصله صد ساله ۱۵۴۰ تا ۱۶۴۰ از نظر ثروت، منزلت (شأن) و قدرت ترقی چشمگیری پیدا کرد.<sup>۱۰</sup> در پی آن جدل و مناقشه تندی درگرفت و طی آن مشخص شد که شرکت کنندگان بعضاً ارتقاء افراد معینی از خرده مالکین روستایی به مقام اعیانی، ارتقاء افرادی دیگر از طبقه اعیان به طبقه اشراف، و ارتقاء کل طبقه اعیان در مقایسه با و نسبت به دیگر گروههای اجتماعی را با هم خلط و اشتباه می‌کردند.

در تاریخ تحرک اجتماعی دو مسئله عمده وجود دارد: نخست تغییرات حاصله در آهنگ تحرک اجتماعی\* و دوم تغییرات رخ داده در شیوه‌های آن.\*\* گفته شده است که مورخان تمام ادوار از اینکه جامعه «آنان» به عنوان جامعه‌ای بسته یا فاقد تحرک معرفی شود و چنین صفتی به آن اطلاق گردد متفرند. گرچه زمانی یکی از امپراتوران بیزانس حکم کرد که تمام فرزندان ذکور باید شغل و پیشه پدران خود را دنبال کنند، مع‌ذکب بعید به نظر می‌رسد بتوان جامعه قسربندی شده‌ای یافت که زمانی در وضعیت بی‌تحرکی کامل بسر برده باشد، زیرا این نکته خود مبین آن است که تمام فرزندان، اعم از ذکور و اناث، واجد همان شأن یا منزلت والدین خود بودند (یا محکوم بودند که در همان شأن و منزلت بسر ببرند). ضمناً، تمایز مهم دیگری نیز وجود دارد که باید بین تحرک «مردنی» مردان در جوامع پدرخطی یا پدرتباری (patrilineal) و تحرک «نامردنی» زنان از طریق ازدواج (سببی) که طی آن نام خود را تغییر می‌دهند، قائل شد.

پرسشهای قاطع و تعیین‌کننده‌ای که باید درباره مسئله نخست یعنی آهنگ تحرک اجتماعی در یک جامعه معین اقامه نمود قطعاً پرسشهای نسبی هستند. برای مثال اینکه: آیا آهنگ تحرک اجتماعی (به سمت بالا یا روبه پایین) در انگلستان قرن هفدهم از آهنگ آن در فرانسه قرن هفدهم، زاپن قرن هفدهم، یا در انگلستان یک قرن قبل یا یک قرن بعد

9. M. N. Srinival (1966) *Social Change in Modern India*. Berkeley & Los Angeles, Ca.

10. R. H. Tawney (1941) "The Rise of the Gentry". *Economic History Review*. 11, 1-38.

\* changes in the rate of social mobility.

\*\* changes in the modes of S.M.

بالتر بود یا پایین تر؟ در اینجا عملاً رویکردی تطبیقی و کمی خود را تحمیل می‌کند. درخصوص جوامع صنعتی قرن بیستم، سیمور مارتین لیپست و راینهارد بندیکس در مطالعه و بررسی مشهوری از این دست در کتابی تحت عنوان *تحرك اجتماعی در جامعه صنعتی* (۱۹۵۹) به این نتیجه رسیده‌اند که علیرغم تأکید آمریکائیان بر برابری فرصتها، آهنگ *تحرك اجتماعی* در اروپای غربی پایین تر یا کمتر از آن در ایالات متحده نبود.<sup>۱۱</sup> اقدام به مطالعه تطبیقی درباره اروپای ماقبل صنعتی در راستای خطوط فوق کار بسیار دشواری است ولی در عین حال بی‌نهایت مفید و روشنگر خواهد بود.

یک نمونه از این موارد غیر منتظره را می‌توان در مقاله *اچ‌پینگ - تی تحت عنوان «وجه تحرك اجتماعی در چین»*، در بررسی جامعه چین در دوران حاکمیت سلسله‌های مینگ (Ming) و کینگ (K'ing) یا به عبارت دیگر در خلال سالهای ۱۳۶۸ میلادی تا ۱۹۱۱ میلادی، مشاهده نمود، که عقیده دارد جامعه چین به مراتب از جامعه اروپا در همین دوران بازر بود. در این مقاله به عنوان شواهدی دال بر آهنگ بیش از حد بالای *تحرك اجتماعی* در چین به سیاهه‌هایی از اسامی نامزدهای موفق در امتحانات مربوط به ورود به عرصه خدمات کشوری استناد شده است. سیاهه‌هایی که در آنها اطلاعات لازم راجع به خاستگاههای اجتماعی نامزدها درج شده بود.<sup>۱۲</sup> لیکن همانگونه که و.ک. دیبل خیلی زود و به موقع در مقام نقد خاطر نشان ساخته است «اطلاعات و داده‌های موجود درباره خاستگاههای اجتماعی طبقه حاکم به هیچ‌وجه اطلاعات لازم راجع به میزان کل *تحرك* یا راجع به فرصتهای زندگی اشخاص وابسته به طبقات پایین را فراهم نمی‌سازند». چرا نمی‌سازند؟ زیرا محاسبه و برآورد اندازه نسبی *نخبگان* امری ضروری است. ماندازین‌های چین در کنار *اقتشار نخبگان* تنها درصد کوچکی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. حتی اگر راه ورود به جمع این *نخبگان* نسبتاً باز بوده باشد - و حتی اگر این امر مورد مناقشه باشد - فرصتهای زندگی فرزندان ذکور تجار، بازرگانان، صنعتگران، پیشه‌وران، دهقانان و امثال آنان در سطحی نسبتاً پایین قرار داشت.<sup>۱۳</sup>

دومین مسئله عمده در تاریخ *تحرك اجتماعی* که باید پرسشهایی درباره آن اقامه نمود، ناظر به شیوه‌های *تحرك اجتماعی* و تغییرات رخ داده در آنهاست؛ به عبارت دیگر پرسش راجع به راهها و مسیرهای مختلف منتهی شونده به اوج قله و موانع مختلف در

11. S. M. Lipset & R. Bendt (1959) *Social Mobility in Industrial Society*. Berkeley. Ca.

12. H. Ping-Ti (1958-59) "Aspects of Social Mobility in China". *Comparative Studies in Society and History*, no.1, pp. 330-59.

13. V.K. Dibble (1960-61) "The Comparative Study of Social Mobility". *Comparative Studies in Society and History*, no.3, pp.315-19.

طول مسیر در برابر صعودکنندگان (تحرک روبه پایین احتمالاً نوسان کمتری نشان می‌دهد). اگر تمایل به سربلندی، ارتقاء و صعود در جهان را امری ثابت فرض کنیم، شیوه‌های صعود جابه‌جا و در طی زمانهای مختلف باهم تفاوت دارد. برای مثال در چین مدت‌های مدید (یعنی از اواخر قرن ششم تا شروع قرن بیستم) جاده شاهی و مسیر سلطنتی یا به تعبیر بهتر مسیر امپراتوری که به اوج قله افتخارات و مراتب منتهی می‌شد بر نظام امتحانات استوار بود. همانگونه که ماکس وبر زمانی خاطر نشان ساخت، در جوامع غربی از فرد غریبه سوال می‌شد که پدرش کیست، ولی در چین از وی سوال می‌شد که چه امتحاناتی را از سر گذرانده است.<sup>۱۴</sup> موفقیت در انتخابات ابزار اصلی ورود به نظام دیوان‌سالاری چین به‌شمار می‌رفت، و مناصب موجود در دیوان‌سالاری نیز به نوبه خود برای کسانی که تصدی آن مناصب را در اختیار می‌گرفتند منزلت، ثروت و قدرت در پی داشت. در عمل برخلاف آنچه که در نظریه (در حرف) می‌نمود، نظام مذکور چندان مبتنی بر شایسته‌سالاری نبود، زیرا فرزندان فقرا عملاً به مدارسی که مهارت‌های لازم برای موفقیت در امتحانات را تعلیم می‌دادند، دسترسی نداشتند. با این حال، نظام استخدام مانداری‌ها در چین - که الهام‌بخش اصلاحات در نظام خدمات کشوری بریتانیا در نیمه دوم قرن نوزدهم شد - یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال موفق‌ترین اقدامات در زمینه استخدام افراد بر مبنای صلاحیت و شایستگی بود که تا آن زمان توسط یک حکومت ماقبل صنعتی صورت گرفته بود.<sup>۱۵</sup>

رقیب عمده امپراتوری چین در این عرصه نظام موسوم به «دو شیرمه» یا «انتخاب و گزینش نوجوانان» (devshirme) بود که توسط فرمانروا یا حاکم امپراتوری عثمانی، به

14. M. Weber (1964) *The Religion of China*, Eng. trans. London & N.Y., ch.5.

- I. Miyazaki (1963) *Chinas E animation Hell*, Eng. trans. N.Y. & Tokyo, 1976).

15. O. van der Sprenkel (1958) *The Chinese Civil Service*, Canberra.

- R. M. Marsh (1961) *The Mandarins: the Circulation of Elites in China, 1600-1900*, Glencoe, Ill.

- R. Wilkinson (1964) *The Prefects: British Leadership and the Public School Tradition*, London.

۱۶. نظام استخدام و بکارگیری یا به خدمت گرفتن کودکان و نوجوانان از میان خانواده‌های مسیحی مناطق و ولایات فتح شده در امپراتوری عثمانی که به نظام «دو شیرمه» (devshirme یا «خراج فرزندان» tribute of children) موسوم بود، در واقع می‌توان آن را از نظر شکل و ساختار به نوعی معادل نظام «بُنیچیندی» در ایران دوره قاجار دانست که هم به مالیات دسته‌جمعی یک ده و هم به تعهد اهالی هر ده مبنی بر آماده کردن عده‌ای سرباز برای حکومت اطلاق می‌شد. منتهی باید توجه داشت که در نظام دو شیرمه در امپراتوری عثمانی این خراج (tribute) نه پول یا مال بلکه صرفاً «شخص» بوده است که از میان فرزندان خانواده‌های مسیحی برگزیده می‌شدند، البته با هدف تعلیم و تربیت آنان به منظور گماردن آنان در مناصب کشوری و لشکری. م.



ویژه در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، وضع و اعمال می‌شد. در این نظام، نخبگان لشکری و کشوری هر دو از میان اتباع مسیحی استخدام می‌شدند. نوجوانان ظاهراً بر مبنای تواناییها و استعدادهایشان دست‌چین می‌شدند و تعلیم و تربیت یا دوره‌های آموزشی کامل و جامعی را از سر می‌گذراندند. «گروه محصلین هم قوه و هم رده الف» (از نظر هوش و استعداد)، شامل زیرک‌ترین و درخشان‌ترین پسران، به حلقه افراد شاغل در «خدمات اندرونی» در حرم سلطان می‌پیوستند و این امکان را داشتند تا به سلک مقامات و مناصب مهمی چون وزیر اعظمی (صدارت عظمی) درآیند. در حالیکه «گروه محصلین هم قوه ب» در زمره «خدمات بیرونی» در نیروهای مسلح قرار می‌گرفتند. تمام مستخدمین ملزم به اسلام آوردن بودند. نتیجه یا در واقع کارویژه اصلی این تغییر کیش و گروهش آنان به دین غالب امپراتوری، جدا ساختن آنان از بسترها و ریشه‌های فرهنگی‌شان و طبعاً وابسته ساختن هرچه بیشتر آنان به سلطان بود. از آنجا که مسلمانان الزاماً می‌بایست فرزندان خود را مطابق با آیین اسلام تربیت نمایند، لذا تغییر کیش فی‌نفسه مؤید آن بود که فرزندان اعضای اقتدار ممتاز و گروه‌های نخبه فاقد صلاحیت لازم برای تصدی مناصب هستند.<sup>۱۷</sup>

در اروپای ماقبل صنعتی یکی از مجاری عمده تحرک اجتماعی کلیسا بود. مطابق با سنخ‌شناسی مشهور استاندال، باب ورود به رده‌ها و مراتب شغلی در کسوت «سیاه»، در کلیسا، به مراتب بیش از آن در کسوت «سرخ»، در ارتش، به روی استعدادها گشوده بود.<sup>۱۸</sup> به عبارت دیگر استعدادهای جوان در سلک یا کسوت روحانیت به مراتب بیش از کسوت نظامی امکان نیل به مدارج و مراتب عالیه را داشتند. فرزندان یک دهقان فقیر می‌توانست حتی به مقام پایی برسد چنانکه سیکستوس پنجم<sup>۱۹</sup> در اواخر قرن شانزدهم

17. V. J. Parry (1969) "Elite Elements in Ottoman Empire". in R.Wilkinson ed.), *Governing Elites*. New York, 59-73.

- H.Inalcik (1973) *The Ottoman Empire*. London.

۱۸. منظور نویسنده اشاره به کتاب سرخ و سیاه (۱۸۳۱) اثر استاندال (۱۷۸۳-۱۸۴۲) (نام مستعار ماری هائری بیل) رمان نویس فرانسوی. نام کتاب بیانگر نوعی مبارزه طبقاتی و تفسیری است از دو رنگ خاص لباس مورد توجه مردم، یکی رنگ سرخ لباس نظامیان و دیگری رنگ سیاه ردای کشیشان و روحانیون. داستان، سرگذشت جوانی است به نام ژولین سرول که پس از اتمام تحصیلات دینی در خانه‌ای اشرافی سرپرستی کودکان را عهده‌دار می‌گردد و به مادر شاگردان خود دل می‌بندد و از آن خانه رانده می‌شود و در نتیجه با نفرت و خشم به فکر انتقام می‌افتد.

۱۹. Si lus V نام واقعی وی فلیس پاراته (Felice Peretti) . (۹۰-۱۵۲۱): از ۱۵۸۵ تا ۱۵۹۰ پاپ اعظم بود و طی این دوران نظم و قانون را به ایالات و قلمرو تحت امر پایی بازگرداند؛ در مقررات مربوط به مدارس علمیه ویژه تعلیم کاردینالها تغییرات و اصلاحاتی چند به عمل آورد. از جمله اینکه تعداد کاردینالها در هر دوره را

به این مقام نایل شده بود. همچنین مقامات و اولیای برجسته کلیسا ممکن بود به مقامات و مناصب عالی‌ه دولتی گمارده شوند. برای مثال در اروپای قرن هفدهم، در میان وزرای برجسته و صدراعظمت‌های با نفوذ و قدرتمند به شخصیت‌هایی برمی‌خوریم چون کاردینال ریشلیو و کاردینال مازارین هر دو در خدمت پادشاهان فرانسه، کاردینال کلسل<sup>۲۰</sup> (Khlesl) در خدمت امپراتور هابسبورگ، و اسقف اعظم ویلیام لاد<sup>۲۱</sup> در خدمت چارلز اول. ریشلیو از رده‌های پایین اشرافیت برخاسته بود، ولی کلسل پسر یک نانوا و لاد پسر یک خیاط اهل ریدینگ بود. مزایای عمده انتصاب روحانیون کاتولیک به سمت وزارت و صدارت برای حکام و فرمانروایان اروپایی این بود که روحانیون مذکور فاقد فرزندان قانونی و مشروعی بودند که بتوانند مدعی جانشینی موروثی مقام پدران خود گردند. از این منظر استفاده از روحانیون کاتولیک از سوی حکام اروپایی برای گماردن در پستها و مناصب عالی‌ه هم‌سو است با تکیه و اعتماد امپراتوری عثمانی به نظام دو شیرمه و گماردن خواجگان (eunuchs) در مناصب عالی‌ه در امپراتوری‌های روم و چین. موارد فوق جملگی نمونه‌هایی از پدیده‌ای هستند که ارنست گلنر از آن تحت عنوان «اختگی» یا «خواجگی» (gelding) یاد می‌کند.<sup>۲۲</sup>

از دیگر مجاری مهم تحرک اجتماعی در اروپای ماقبل صنعتی حقوق بود. در سراسر اروپا طی قرون شانزدهم و هفدهم به افرادی که به عنوان وکیل یا حقوق‌دان تعلیم دیده

۲۰. به ۷۰ نفر تقلیل داد. از حامیان ترویج و گسترش هنر، شعر و ادبیات بود؛ کاخ لاتران و کتابخانه واتیکان را بنا نهاد و به احداث یا مرمت بناهای دیگری نیز دست زد. در سال ۱۵۸۷ اجازه انتشار چاپ جدیدی از ترجمه کتاب مقدس به زبان یونانی (Septuagint) را داد و در ۱۵۹۰ نیز به انتشار چاپ جدیدی از انجیل به زبان لاتین عامیانه (Vulgate) دست زد.

۲۱. ملکیور کلسل (Melchior Khlesl ۱۶۳۰-۱۵۵۳) کاردینال و سیاستمدار اتریشی، اسقف وین (۱۵۹۸)؛ صدراعظم آرشدوک (بعدها امپراتور) ماتیاش از ۱۵۹۹ که پس از جانشینی نامبرده (۱۶۱۲) عملاً زمام سیاست مملکت را در دست گرفت. بافریدنان دوم به واسطه اقدام به مذاکره با شاهزادگان پروتستان پیش از رسیدگی به مسئله جانشینی امپراتوری اختلاف پیدا کرد. به واسطه مخالفت علیه جنگ با شورشیان بوهمی در قلعه امبراس در تیرول زندانی شد (۱۶۱۸)؛ در سال ۱۶۲۲ در رم محاکمه شد و در ۱۶۲۳ تیرنه شد.

۲۲. ویلیام لاد/ W. Laud (۱۶۲۵-۱۵۷۳) اسقف اعظم انگلیسی متولد ریدینگ، مخالف صریح و شدید کالوینیسم و پیوریتانیسم. در ۱۶۱۶ به مقام سرکشیش گلوسستر رسید. در ۱۶۲۳ به سمت اسقف اعظم کاتدری برگزیده شد و تمام عزم خود را برای مبارزه علیه کالوینیسم در انگلستان و پریمیترانیسم در اسکاتلند نمود. اقدامات و تحرکات وی برای ایجاد وحدت عبادی و آیینی (نماز، دعا، روزه، ...) از طریق احیاء اعمال و رفتار پیش از رفرماسیون خصوصت‌های زیادی را علیه وی برانگیخت. این مسائل به وقوع جنگ در اسکاتلند انجامید و از عوامل جنگ داخلی انگلستان محسوب می‌شود. لاد در سال ۱۶۴۰ مورد اتهام قرار گرفت و زندانی گردید و پس از مدتی به جرم خیانت اعدام شد. م.

22. E. Gellner (1981) *Muslim Society* Cambridge) 14-15.

بودند برای تصدی مناصب و مقامات در نظامهای روبه رشد دیوان سالاری دولتی نیاز و افقری احساس می‌شد. به همین دلیل پدرانی که سودهای بلند پروازانه‌ای برای پسران خود در سر داشتند، آنان را به تحصیل در رشته حقوق وامی‌داشتند، خواه خوششان می‌آمد خواه نه (از جمله پسرانی که از پیروی از خواسته‌های پدران خود در این خصوص سرباز زدند می‌توان به مارتین لوتر و جان کالون اشاره کرد).<sup>۲۳</sup>

#### ۸. مصرف تجملی (خودنمایانه) و سرمایه نمادین

یکی دیگر از ابزارهای ارتقاء اجتماعی در مراحل آغازین اروپای مدرن تقلید از سبک زندگی گروههایی بود که روی نردبان مقیاس اجتماعی در پله‌ها و رده‌های بالاتری قرار داشتند و همچنین الگو قرار دادن شیوه‌های زیستی آنان به ویژه روی آوردن به «مصرف بی‌رویه و متظاهرانه»، برای به رخ کشیدن و خودنمایی و فخرفروشیهای کاذب و تصنعی، و روی آوردن به زندگی تجملاتی بود. پیشتر ضمن بحث و بررسی درباره دیدگاههای ویتولد کولا مورخ لهستانی، به طرح نقطه نظرات انتقادی وی راجع به قواعد اقتصاد کلاسیک پرداختیم مبنی بر اینکه قواعد مذکور قادر به توجیه و تبیین رفتار اقتصادی واقعی برخی گروهها نظیر اشراف و نجبای لهستان در قرون هفده و هجده نیست.<sup>۲۴</sup> این اشراف به هیچ‌وجه با الگوی قراردادی «انسان اقتصادی» جور در نمی‌آمدند. آنان به سود یا پس‌انداز علاقه‌ای نداشتند، بلکه بیشتر روی درآمد مستمر و ثابتی حساب می‌کردند که در ارتباط با کالاهای تجملی و لوکس وارداتی نظیر شراب فرانسوی - شکلی از «مصرف تجملی» - هزینه می‌کردند. اصطلاح یا تعبیر «مصرف تجملی» (conspicuous consumption) به تئورستین ویلن جامعه‌شناس آمریکایی در اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد.<sup>۲۵</sup>

این عبارت در واقع بخشی از یک نظریه را تشکیل می‌داد. ویلن - از مساوات‌طلبان پرشور و آدمی با سبک زندگی کاملاً ساده - عقیده داشت که رفتار اقتصادی قشر نخبگان، یا «طبقه مرفه» [leisure class] به تعبیر وی، رفتار غیرمنطقی، غیرعقلانی و

23. R. Kagan (1974) *Students and Society in Early Modern Spain* (Baltimore, Md.).

- W. Prest ed) (1987) *The Professions in Early Modern England*, London.

۲۴. ریک بختن پیشین گفتار حاضر در فصلنامه تاریخ معاصر ایران سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۸۱، صص ۶۷-۲۶۶.  
 ۲۵. Thorstein Veblen (1857-1929). اقتصاددان و عالم اجتماعی آمریکایی که بیشتر به خاطر تألیف کتاب نظریه طبقه مرفه (۱۸۹۹) از شهرت و آوازه فراوانی برخوردار شده است. وی در این اثر که در واقع نقد نظام سرمایه‌داری و نقد نظریه اقتصاد سرمایه‌داری به شمار می‌رود به ابداع و طرح اصطلاح «مصرف تجملی» با «معرف بی‌رویه» پرداخته است. این اثر و آثار بعدی وی همچون نظریه استکار اقتصادی (۱۹۰۴)، تأثیر چشمگیری برار و نظرات اقتصاددانان بعدی نظیر جان کنت گالبرایت داشت (م).

مصرفانه‌ای بود که صرفاً تحت تأثیر انگیزه «رقابت و چشم هم‌چشمی» صورت می‌گرفت. وی همان نتایجی را که فرانتس بوآز مردم‌شناس (Franz Boas) در مطالعات خود راجع به سرخپوستان قبیله کوآکی یوتل (Kwakiutl) مستقر در سواحل اقیانوس آرام در غرب کانادا به آنها رسیده بود، به‌طور یکسان در مورد جوامع ماقبل صنعتی و جوامع صنعتی بکار بست. مشهورترین نهاد در میان اعضای قبیله مذکور نهادی بود موسوم به «پات لاج» یا «مبادله هدایا»<sup>۲۶</sup> - از بین بردن کالاها (به ویژه پتوها و بشقابهای مسین) توسط سران قبیله. از بین بردن کالاها روشی بود برای نشان دادن یا اثبات این نکته که یک رئیس نسبت به رقبای خود ثروتمندتر بوده و اموال و دارایی بیشتری در اختیار دارد و در نتیجه از قدرت و امکان بیشتری برای خوار و خفیف کردن رقبای خود برخوردار است. این در واقع ابزار «جنگیدن با دارایی» محسوب می‌شد.<sup>۲۷</sup>

در سالهای اخیرتر، پی‌یر بوردیو جامعه‌شناس فرانسوی این نوع برخورد یا رویکرد به مصرف را به عنوان بخشی از یک مطالعه عام‌تر درباره راهبردهایی پی‌گرفته است که افراد - به ویژه طبقات مرفه و متوسط فرانسوی - با توسل به آنها خود را از دیگران متمایز می‌سازند. وی نیز همانند بوآز و ویلن عقیده دارد که «قدرت اقتصادی قبل از هر چیز قدرتی است برای دور ساختن خود از ضرورت اقتصادی (قدرتی برای رفع نیازهای اقتصادی)؛ به همین دلیل است که نابودی ثروت، مصرف بی‌رویه، ولخرجی، اسراف و تمام اشکال خوش‌گذرانیها و عیاشیهای بی‌هوده و مهمل همواره ویژگیهای شاخص آن (قدرت اقتصادی) به شمار می‌روند». اسراف و تبذیر آشکار عملاً وسیله یا ابزار تبدیل سرمایه اقتصادی به سرمایه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی یا «نمادین» است.<sup>۲۸</sup>

مورخان اجتماعی تا حدود زیادی مفهوم «مصرف تجملی» را پذیرفته‌اند، مفهومی که در شماری از مطالعات راجع به نخبگان انگلستان، لهستان، ایتالیا و جاهای دیگر طی

### رتال جامع علوم انسانی

۲۶. Potlatch جشنواره زمستانی یا جشنواره مبادله هدایا، از مراسم سنتی و آیینی رایج در میان سرخپوستان آمریکا و کانادا مستقر در امتداد سواحل اقیانوس آرام شمالی به ویژه سرخپوستان قبیله کوآکی یوتل. طی مراسم مذکور هدایایی به مهمانان تقدیم می‌گردد و صاحب مال نیز دارایی و اموال خود را نابود می‌کند تا از این طریق ثروت و دارایی و شأن و اعتبار خود را به رخ دیگران بکشد و بر شأن و مقام خود بیفزاید. در این میان سایرین نیز با تاسی به وی سعی می‌کنند در این راه از هم‌دبگر سبقت بگیرند. م.

27. T. Veblen (1899) *Theory of the Leisure Class*, New York.

F. Boas (1966) *Kwakiutl Ethnography* (ed. H. Codere), Chicago & London).

- cf. H. Codere (1950) *Fighting with Property: a Study of Kwakiutl Potlatching and Warfare* (New York).

28. p. Bourdieu (1979) *Distinction*. Eng.trans. Cambridge, Mass. 1984.

قرن شانزدهم و هفدهم به چشم می‌خورد.<sup>۲۹</sup> این مطالعات نه تنها به تجسم و بیان نظریه مذکور می‌پردازند بلکه به حکم و اصلاح و تدوین دقیق‌تر آن پرداخته و از بسیاری جهات به دوام و قوام آن افزوده و آن را واجد صلاحیت ساخته‌اند. برای مثال مورخان با پایبندی به سنت هرمنیوتیکی خود، تأکید دارند که برخی از معاصرین حداقل می‌دانستند که چه چیزی در شرف وقوع بود و آن را به شیوه‌ای نه مغایر با شیوه و بلن تحلیل می‌کردند. در مراحل آغازین دوران مدرن، یکی از مفاهیم محوری «جلال و جبروت» (magnificence) بود، مفهومی که خیلی شسته و رفته و به گونه‌ای دقیق بیانگر تبدیل ثروت به منزلت و قدرت است. نویسندگان آثار داستانی به خوبی نسبت به اهمیت نمادهای منزلتی (شئونی) به ویژه نوع لباس و پوشاک وقوف داشتند. «ادبیات پیکارسک»<sup>۳۰</sup> اسپانیولی قرون شانزده و هفده اساساً معطوف تلاشها و اقدامات قهرمان داستان (فی الواقع یک آدم رذل، یا اوباش) برای جازدن خود به عنوان نجیب‌زاده یا اشراف‌زاده دقیقاً به کمک این ابزار (لباس و پوشاک) است. آگاهی و وقوف نسبت به استفاده از نمادها در مبارزه برای کسب منزلت عالی محدود و منحصر به نویسندگان داستان نبود. یکی از والیان گدانسک در قرن هفدهم حتی دستور داده بود تا شعار «به کوری چشم حسود»<sup>۳۱</sup> را بر سردر خانه‌اش حک کنند. تقریباً در همین زمان یک نویسنده اهل فلورانس به «اقدامات و تلاشهای اغنیا و ثروتمندان برای متمایز ساختن خود از دیگران و خود را تافته جدا بافته دانستن» اشاره می‌کند؛ همچنین یک نویسنده جنوایی به شرح و توصیف رفتار اعیان و اشراف شهر خود می‌پردازد که چگونه «به منظور آزردن نیازمندان و فقرا و مکرر ساختن روح و قلب آنان» به ولخرجی و اسراف می‌پرداختند.<sup>۳۲</sup> یک نویسنده انگلیسی قرن هفدهمی نیز با همین روحیه به خاطر دست و دل‌بازیها و مهمان‌نوازیهای زیاد و

29. L. Stone (1965) *The Crisis of the English Aristocracy, 1558-1641*. Oxford.

M. Bogucka (1989), "Le bourgeois et les investissements culturels", in A. Guarducci (ed), *Investimenti e civiltà urbana*, Florence, 571-84.

۳۰. Picares ue سبکی در ادبیات و داستان‌نویسی اسپانیولی که قهرمانان و شخصیت‌های آن را آدم‌های شریر و اوباش و اراذل تشکیل می‌دهند.

۳۱. Pro invidia. بترتیب این عبارت را «از باب رشک و حسد» یا «به منظور غبطه و رشک [دیگران]» (in order to envied) ترجمه کرده است. ما برای انتقال دقیق‌تر این معنا از عبارت رایج فارسی یعنی «به کوری چشم حسود» استفاده کردیم. معادله‌ها و مترادف‌های متعددی را می‌توان برای شعار فوق‌الذکر با کاربردهای مختلف در زبان فارسی یافت، از جمله درگذشته بر کاشیهای سردر منازل عباراتی نظیر «بر چشم بد لعنت»، «چشم حسود کور» و یا آیات حرز و تعویذ به چشم می‌خورد و امروزه نیز همین نمونه‌ها و مشابه آنها را می‌توان به وفور بر پشت اکثر وسائط نقلیه اعم از ماشینهای سواری، وانت، کامیونت، مینی‌بوس، اتوبوس، کامیون و تریلیها مشاهده نمود.

32. P. Burke (1987) *Historical Anthropology of Early Modern Italy* (Cambridge) 134-5.

بریزوپاشاهای بی حد و حصر یک اشراف‌زاده انگلیسی از خاندان برکلی به انتقاد و ملامت از وی برخاسته و اظهار می‌دارد که نامبرده «تمام اموال و دارایی خود را صرف این و آن کرد».<sup>۳۳</sup>

نظرات فوق صراحتاً مبین تعابیر و نتایج اخلاقی بوده و کنایه‌آمیز هستند. این قبیل اظهارات یا ملاحظات مؤید ضرورت تفکیک نگرشهای مختلف در برخورد با مصرف‌تجملی و مظاهرا نه در درون یک جامعه واحد هستند. مورخان نشان داده‌اند که در مراحل آغازین اروپای مدرن ایده «جلال و جبروت» به عنوان تعهد بزرگان با این نظریه همراه بود که ایده مذکور تجسم و تجلی عینی و مادی غرور معنوی بود. در عمل، به نظر می‌رسد مصرف‌تجملی منطقه به منطقه فرق می‌کرد (برای مثال در ایتالیا در سطح بالائی قرار داشت و در جمهوری هلند در سطح پایین بود)، همینطور از یک گروه اجتماعی به گروه دیگر نیز فرق می‌کرد. همچنین در دراز مدت نیز شاهد یک تغییر هستیم و آن اینکه مصرف‌رقابتی در قرن هفدهم به اوج خود رسید.

با تدقیق و موشکافی بیشتر در مفاهیم، می‌توانیم بگوییم که راهبردهای تفکیک و تمایز در اشکال متفاوتی سربرآوردند از جمله در شکل امتناع آشکار از هرگونه مصرف، نوعی «اخلاق پروتستانی» (به تعبیر وبر) که در حقیقت منحصر به پروتستان‌ها نبود. ظاهراً این حق یا اختیار در سطحی بسیار گسترده و وسیع در قرن هفدهم رواج داشت، یعنی در عصر مناقشه بر سر پیامدها و تبعات مضر «تجمل پرستی». لیکن این نکته نیز شایان ذکر است که راهبردی از این دست مفرر ممکن برای گریز از شر پیامدهای خودنابودگر مصرف‌رقابتی فراهم ساخت.

مصرف‌تجملی صرفاً راهبردی است برای آن که یک گروه اجتماعی خود را برتر از گروهی دیگر نشان دهد. از سوی دیگر، این شکل خاص رفتاری به مراتب وسیع‌تر، بیشتر و گسترده‌تر از یک راهبرد از این دست است. یکی از خطرات نظریه‌پردازی تقلیل‌گرایی است، به عبارت دیگر تمایل به این تلقی که جهان چیزی نیست جز جلوه‌ها و نمونه‌های بارزی از نظریه. در این مورد، این فرض که مصرف‌کنندگان صرفاً قصد به رخ کشیدن ثروت و منزلت خود را دارند از سوی کالین کمبل جامعه‌شناس انگلیسی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته است؛ به عقیده وی دلیل واقعی خرید اشیاء تجملی توسط مردم آن است که می‌خواهند تصویری را که از خودشان دارند تقویت و حمایت نمایند.<sup>۳۴</sup>

33. cited L. Stone (1965), p. 562.

34. C. Campbell (1987) *The Romantic Ethic and the Spirit of Modern Consumerism*, Oxford.

- C. Campbell (1990) "Character and Consumption", *Culture and History*, 7, 34-48.

ساده‌ترین راه برای تعدیل میل به تقلیل‌گرایی بازگشت به یک نظریهٔ رقیب است. لذا در این رابطه نگرش به مصرف تجملی از زاویهٔ دیگر، یعنی از زاویهٔ مبادله (e change) یا معامله به مثل (reciprocity) یا رفتار متقابل، مفید خواهد بود.

#### ۹. معامله به مثل

همانند بخش قبلی در اینجا نیز ارائه یک مثال انضمامی و عینی نقطهٔ شروع مناسبی خواهد بود. ما از شرح و توصیفهای فرانتس بواز دربارهٔ مراسم سنتی جشنوارهٔ مبادلهٔ هدایا در میان سرخپوستان قبیلهٔ کوآکی یوتل به سمت ارزیابیها و بررسیهای فردریک بارث راجع به پشتون‌ها یا پتان‌های<sup>۳۵</sup> منطقه سوات<sup>۳۶</sup> حرکت می‌کنیم. در اینجا نیز خانهای قبایل همانند رؤسا و سران قبایل سرخپوست کوآکی یوتل برای کسب و افزایش منزلت و قدرت رقابت می‌کنند. خانها ثروت و داراییهای خود را صرف دادن پیشکشها و هدایا و خرج مهمان‌نوازیها می‌کنند تا از این طریق مریدانی برای خود دست و پا کنند. اقتدار هر خان اقتداری شخصی است و بسته به آن چیزی است که خان بتواند از قبل تک‌تک پیروان و مریدان خود «به چنگ آورد». «پیروان و مریدان نیز به دنبال رهبرانی هستند که بیشترین امکانات مادی و مزایای مالی و بالاترین حد امنیت را برایشان فراهم آورند». در عوض آنان نیز خدمات خود و وفاداری خود را پیشکش می‌کنند. داشتن مریدان و پیروان بیشمار مایهٔ عزت و افتخار و سربلندی یک رهبر (خان) بشمار آمده و این قدرت را به او می‌بخشد که رقبای خود را خوار و خفیف ساخته و آنان را به طوع و تسلیم وادارد. از سوی دیگر، ضرورت راضی نگه‌داشتن پیروان، خانها را به رقابت با یکدیگر وامی‌دارد. در جامعهٔ پتان، که عزت و افتخار در آن در گرو جلوه‌های ظاهری و وابسته به نمونها و تظاهرات چشم‌پرکن است، خانی که با مشکلات اقتصادی دست به گریبان است نه تنها از میزان دست و دل‌بازیها و مهمان‌نوازیهای خود نمی‌کاهد، بلکه حتی ممکن است بر دامنهٔ آن بیفزاید ولو آنکه مجبور به فروش اراضی خود شود تا هزینه‌ها و مخارج خورد و خوراک دیدارکننده‌ها و ارباب رجوعهای خود را تأمین نماید. منطبق نهفته در پشت این پارادوکس را می‌توان بطور مختصر و مفید در اظهارات یکی از خانها به فردریک بارث دید: «تنها با این قبیل نمایش دائمی قدرت است که می‌توان لاشخورها را دور نگه‌داشت».<sup>۳۷</sup> مطالعهٔ موردی بارث توصیف صریح و روشن را با تحلیل نافذ و عمیق درهم آمیخته و به تنویر الگوی اقتصاد و سیاست مبتنی بر نظام

۳۵. پتان‌ها با پشتون‌ها شاخه‌ای از اقوام پشتوزبان ساکن شمال غرب پاکستان و جنوب شرق افغانستان (م).

۳۶. منطقه‌ای واقع در شمال شرق پشاور در پاکستان که از ۱۹۴۷ بخشی از پاکستان گردید. (م)

37. F. Barth (1959) *Political Leadership among the Swat Pathans*. London.

معامله به مثل می‌پردازد.

در وهله نخست پشتون‌ها یکی از بیشمار نمونه‌های رفتاری جوامع ماقبل صنعتی را ارائه می‌دهند که مطابق با معیارهای اقتصاد کلاسیک به هیچ‌وجه رفتاری عقلانی و منطقی به حساب نمی‌آید (مقایسه شود با مطالب صفحات ۶۸-۲۶۶ شماره ۲۳ فصلنامه). خانها نیز همانند رؤسای سرخپوست قبیله کوآکی یوتل علاقه‌ای به انباشت ثروت به خاطر ثروت نداشتند، آنان ثروت خود را در راه مهمان‌نوازی و به منظور نشان دادن دست و دل بازی خود خرج می‌کردند.

اگر نظریه اقتصاد کلاسیک قادر به تبیین فعالیتهای عملی سرخپوستان کوآکی یوتل و پشتون‌ها نباشد، در آن صورت قطعاً مستلزم بازنگری، اصلاح و جرح و تعدیل است. کارل پولانی در سالهای دهه ۱۹۴۰ شماری از اصلاحات و بازنگریهای اساسی را پیشنهاد نمود؛ وی - همانند ویتولد کولا مورخ لهستانی بیست سال بعد - اقتصاددانان را بابت اینکه تعمیمهای خود را واجد اعتبار جهانی و همگانی شمرده و آنها را برای تمام مکانها و زمانها معتبر و موثق می‌دانستند مورد انتقاد شدید قرار داده بود. به عقیده پولانی سه نوع نظام اصلی سازمان اقتصادی وجود دارد. تنها یکی از آنها یعنی «نظام بازاری» (سازمان اقتصادی مبتنی بر نظام بازاری) تابع قوانین و قواعد اقتصاد کلاسیک است. پولانی از دو نوع نظام یا شیوه سازمان اقتصادی دیگر تحت عنوان «نظام معامله به مثل» (تبادل، مبادله متقابل) و «نظام توزیع مجدد» یاد می‌کرد.<sup>۳۸</sup>

نظام معامله به مثل یا مبادله متقابل بر مبنای هدیه و تحفه استوار است. برانیسلاو مالینوفسکی مردم شناس در مطالعه‌ای پیرامون جزایر واقع در اقیانوس آرام غربی به وجود نوعی نظام مبادله دوری (گردشی) اشاره می‌کند. بازوبندهای صدفی در یک سمت و دستبدها و انگوهای صدفی نیز در سمت دیگر مبادله می‌شدند و به این نحو بده و بستان صورت می‌گرفت. آنگونه که وی خاطر نشان ساخت، این نوع مبادلات فاقد هرگونه ارزش اقتصادی بود، لیکن درجای خود موجب حفظ و تداوم همبستگیهای اجتماعی می‌شد. مارسل موس در گفتار مشهور خود راجع به هدیه براساس نمونه‌هایی از این نوع دست به تعمیم زده و استدلال می‌کند که این «شکل کهن مبادله» اهمیت اجتماعی و دینی عظیمی داشت و مبتنی بر سه قانون نانوشته بود: الزام به دادن هدیه، الزام به پذیرفتن هدیه و الزام به جبران کردن (اینکه در عوض هدیه پذیرفته شده هدیه‌ای

38. K. Polanyi (1944) *The Great Transformation*: rev.edn., Boston: 1957).

- cf. F. Block & M. A. Somers (1984) "Beyond the Economic Fallacy", in T. Skocpol (1984) *Vision and Method in Historical Sociology* (Cambridge).



فرستاده شود)؛<sup>۳۹</sup> چیزی به عنوان هدیه «مفت و مجانی» معنا ندارد. پولانی با تلقی از هدیه به عنوان ویژگی محوری الگوی نخست از الگوهای سه‌گانه نظامهای اقتصادی مورد نظر خود، تعمیم‌بخشی را یک مرحله دیگر (بیشتر) تسری و بسط داد.

دومین نظام یا شیوه سازمان اقتصادی پولانی بر «توزیع مجدد» استوار است. در مواردی که هدایا بین طرفهای هم تراز و برابر ردوبدل می‌شود، توزیع مجدد متکی به یک سلسله مراتب اجتماعی است. باج و خراج به پایتخت امپراتوری سرازیر گشته و از آنجا مجدداً به ایالات برمی‌گردد. رهبرانی مانند خانهای پتان کالاهایی را که از بیگانگان دریافت می‌کنند بین هواداران و پیروان خود توزیع می‌کنند. هواداران یا پیروان لازم نیست که بعداً کالاهای مذکور را برگردانند، بلکه باید کالاهای دیگری پیشکش کنند، چیزی که مردم‌شناسان آن را «تعهد متقابل» یا پرداخت متقابل (counter-prestation) می‌نامند.

این ایده‌ها بر دیدگاه مورخان علاقمند به حیات اقتصادی در جوامع ماقبل صنعتی تأثیر قابل ملاحظه و چشمگیری داشته است. گرچه آنان تمایل به نادیده گرفتن تمایز مورد نظر پولانی بین معامله متقابل و توزیع مجدد و مقایسه دو نظام کهن و مدرن را دارند. برای مثال آرون گورویچ مورخ روسی کارشناس قرون میانه به مطالعه و بررسی مبادله هدایا در جوامع اسکاندیناوی در قرون وسطی پرداخته، و با عنایت به آرا و نظریات مالینوفسکی و مارسل موس به تجزیه و تحلیل آداب و تشریفات مربوط به هدیه دادن، موقعیت و شرایط مکانی و زمانی آن (معمولاً طی یک ضیافت یا مهمانی)، انواع اقلام و اشیاء اهدایی (شمشیر، انگشتر و امثال آن)، تعهد و الزام به جبران کردن (دادن هدیه متقابل) و غیره پرداخته است. همکار فرانسوی وی ژرژ دابی بر نقش و کارویژه‌های مبادله هدایا در ظهور و تکوین نظام اقتصادی در مراحل آغازین قرون وسطی تأکید دارد. مطالعات و بررسیهای پودامنه و گسترده فرنان برودل در خصوص حیات مادی و نظام سرمایه‌داری در مراحل آغازین دوران مدرن در کتاب تمدن و نظام سرمایه‌داری (۱۹۷۹) نیز به میزان چشمگیری مدیون آرا و نظرات پولانی است که به کرات در کتاب مذکور به آنها استناد گشته و ارجاع داده شده است.<sup>۴۰</sup>

39. B. Malinowski (1922) *Argonauts of the Western Pacific*. London.

- M. Mauss (1925) *The Gift*; Eng.trans. London (1954).

- (cf. R. Firth ed.) (1967) *Themes in Economic Anthropology* (London) 8-17.

40. A. Y. Gurevich (1968) "Wealth and Gift-Bestowal among the Ancient Scandinavians", *Scandinavica*, no.7, pp. 126-38.

ایده نافذ و تأثیرگذار ادوارد پالمیر تامپسون مورخ انگلیسی را مبنی بر وجود نوعی «نظام اقتصاد اخلاقی»، خواه در اصل بر خاسته از قرآنتی از پولایی باشد یا نه، می‌توان در زمره سنت مذکور جای داد. همانطور که پیشتر خاطر نشان ساختیم، ایده اقتصاد اخلاقی یکی از مثالهای نسبتاً معدود از مفهومی است که توسط یک مورخ ابداع گردید و بعدها توسط کارورزان سایر رشته‌ها به خدمت گرفته شد. اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم باید بگوییم که در واقع تامپسون نخستین بار در کتاب فلسفه تولیدات (۱۸۳۵) اثر اندرو اور (Ure) به عبارت «اقتصاد اخلاقی نظام کارخانه‌ای» برخورد کرده بود. اور در این کتاب در قالب تعابیر و اصطلاحات اقتصادی به بحث و بررسی راجع به دین به منزله بخشی از «دستگاه اخلاقی» نظام پرداخته بود. لیکن تامپسون با بکار بردن عبارت مذکور در ارجاع به یک علم اقتصاد اخلاقی شده مبتنی بر ایده قیمت عادلانه که از سوی جماعات قرن هجدهمی در ایام قحط و غلا به اجرا درمی‌آمد، در حقیقت مخروط یا هرم اور را بر قاعده آن قرار داد.<sup>۴۱</sup> این نکته که آیا واقعاً این جماعات، به تعبیر تامپسون، همواره به ایام طلایی درگذشته چشم دوخته بودند یا خیر، موضوعی است که محل مناقشه قرار دارد. البته در این میان نکته بدیهی آن است که اکثر مطالعات صورت گرفته راجع به سایر جوامع، که پاره‌ای از آنها به بررسی جوامعی بسیار دور از هم - مثلاً از انگلستان گرفته تا آسیای جنوب شرقی - پرداخته‌اند، مفهوم «اقتصاد اخلاقی» را مفهومی غنی و پربار دانسته‌اند.<sup>۴۲</sup>

### ۱۰. ولایت و فساد

از دیدگاه اقتصادی، بتان‌های سوات نمونه بارزی از نظام توزیع مجدد ارائه می‌دهند که حتی تا عصر حاضر نیز دوام آورده است (کارهای عملی و میدانی که کتاب فردریک بارث مردم شناس نروژی تحت عنوان رهبری سیاسی در میان بتان‌های سوات (۱۹۵۹) براساس آن تدوین گردید، در سالهای دهه ۱۹۵۰ صورت گرفته بود). ساختار سیاسی

→ G. Duby (1973) *The Early Growth of the European Economy*; Eng. trans. London, 1974).

- F. Braudel (1973) *Civilization and Capitalism*, 3 vols; Eng. trans. London, 1980-82), pp.2, 26, 225, 623.

41. E. P. Thompson (1963) *The Making of the English Working Class* (London) p.359ff.

- E. P. Thompson (1971) "The Moral Economy of the Crowd", *Past and Present*, no.50, pp. 76-136.

42. J. Stevenson (1985) "The Moral Economy of the English Crowd: Myth and Reality", in A. Fletcher & J. Stevenson (eds), *Order and Disorder in Early Modern England*, Cambridge.

- J.C.Scott (1976) *The Moral Economy of the Peasant* (New Haven, Conn.)

جامعه پتان (پشتو زبان) به میزان کافی ارزش توجه دارد. ساختار مذکور بر نظام ولایت (patronage) استوار است.

ولایت را می‌توان نوعی نظام سیاسی تعریف کرد که بر مناسبات شخصی بین طرفهای نابرابر، بین رهبران (یا والیان، سروران، خدایگان / patrons) و پیروان آنان (یا گماشتگان، بندگان / clients) استوار است. هر طرف چیزی برای ارائه به طرف دیگر دارد. گماشتگان حمایت سیاسی خود و همینطور تمکین خود را به سروران و خدایگانها می‌دهند که غالباً در اشکال نمادین متنوعی تجلی پیدا می‌کند (اشارات حاکی از تسلیم و اطاعت، زبان حاکی از احترام، هدایا، تحف و نظایر آن). سروران نیز به سهم خود به رسیدگی اوضاع و کار و بار گماشتگان خود می‌پردازند، برای آنان شغل و کار جور می‌کنند، و از آنها حمایت به عمل می‌آورند. بر این اساس است که آنان قادر به تبدیل ثروت به قدرت هستند.

گرچه به نظر می‌رسد این امر با واقعیت مشاهده شده همسویی و انطباق زیادی دارد، لیکن در نظریه یا انگاره نظام ولایت دشواریهایی نهفته است. در هر جامعه، هر چقدر هم مدرن، میزانی از ولایت وجود دارد. لیکن در برخی جوامع که در آنها هنجارهای «بوروکراتیک» ضعیف است و «همبستگی عمودی»<sup>۴۳</sup> به طور اخص نیرومند است، جامعه را می‌توان مبتنی بر نظام ولایت توصیف کرد.<sup>۴۴</sup> به هر حال مشکلات به قوت خود باقی است. این فرضی که پیوندهای بین خدایگان و بنده از اهمیت بنیادین برخوردارند، همانند ایده «جامعه مبتنی بر رده یا جامعه مراتبی»<sup>۴۵</sup> (که در آغاز گفتار حاضر ذیل عنوان شان درباره آن بحث کردیم)، سبب می‌شود تا ناظر یا مورخ «به همبستگیهای افقی»<sup>۴۶</sup> یا تضادهای بین حاکمان و محکومان توجهی ننماید.<sup>۴۷</sup>

مردم شناسان و جامعه‌شناسان تحلیلهای زیادی درباره کارکرد نظام حمایت یا ولایت به ویژه در میان جوامع و کشورهای منطقه مدیترانه به عمل آورده‌اند. نتایج و دستاوردهای آنان، با همان شدت و قوتی که کارهای پولانی و دیگران موجب نسبی شدن نظریه اقتصاد کلاسیک (وابسته بودن به زمان و مکان) گردید، موجب تضعیف و

13. vertical solidarity

44. T. Johnson & C. Dandeker (1989) "Patronage: Relation and System", in A. Wallace-Hadrill (ed.) *Patronage in Ancient Society*. London, 219-42.

45. estate society

46. horizontal solidarities

47. S. Silverman (1977) "Patronage as Myth", in E. Gellner and J. Waterbury (eds) *Patrons and Clients in Mediterranean Societies*. London, 1977), 7-19.

- M. Gilsenan (1977) "Against Patron-Client Relations", in Gellner & Waterbury (1977), 167-83.

تحلیل یا نسبی‌سازی پدیده‌ای گردید که می‌توان آن را نظریه سیاسی «کلاسیک» نامید. آنان نشان داده‌اند که - همانند بازار در عرصه اقتصاد - نظام دموکراسی پارلمانی و بوروکراسی را نمی‌توان به مثابه یک الگوی سیاسی جهانی دانست و نظامهای بدیل نیز هر کدام از منطبق خاصی تبعیت می‌کنند و منطبق معینی برای خود دارند. این نظام‌ها را نمی‌توان خیلی ساده صرفاً به منزله «فساد» یا اشکال «فاسد» یا به منزله اشکال «ماقبل سیاسی» سازمان یا اشکالی از سازمانهای «ماقبل سیاسی» دانست.<sup>۴۸</sup>

اگر برای لحظه‌ای به تاریخ انگلستان قرن پانزدهم، به ویژه به تاریخ انگلیای شرقی<sup>۴۹</sup> آنگونه که در مکاتبات خاندان پستون (Paston) معرفی شده است، دقیق گشته و در آن غور نماییم، جامعه‌ای خواهیم دید که از برخی جهات مهم مشابه سوات است (علیرغم آنکه تفاوت‌های مهمی نیز میان آنها به چشم می‌خورد منجمله از کاربرد گسترده سلاحهای گرم گرفته تا وضعیت پسااستعماری). در انگلستان نیز تحصیل اراضی یا زمیندار شدن یکی از اهداف عمده مردان بزرگسال بود، و رقابت بر سر زمین نیز بعضی مواقع شکل خشونت‌باری به خود می‌گرفت، همانگونه که در جریان تصرف عدوانی مانور گرشام<sup>۵۰</sup> یا همان املاک نیولی (منطقه) گرشام متعلق به جان پستون (Paston) توسط همسایه قدرتمند وی لرد مولینز (Moleyns) صورت گرفته بود. در انگلستان همچنین پیوندهای بین رهبران محلی («لردها» یا «اربابها») و پیروان آنان (موسوم به «دوستان» یا «خیرخواهان») نقش بسیار مهم و بنیادینی در تشکیلات (سازمان‌بندی) جامعه ایفا می‌کرد. افراد پست و حقیر به «رهبری خوب» بزرگان نیاز داشتند. پیروان نه تنها با تسلیم و تمکین و احترام گزاردن بلکه از طریق دادن تحف و هدایا به ابراز ارادت و عرض بندگی به رهبران خود می‌پرداختند. همانگونه که یکی از ملترمان و کاتبان خاندان پستون زمانی اظهار داشت «با دست خالی نمی‌توان شاهین را به طرف خود فراخواند». از سوی دیگر، رهبران نیز به منظور افزودن به دامنه افتخار، احترام یا «محبوبیت و آبرو»ی خود (یا به قول پستون‌ها عزت *izati* خود) به پیروان نیاز داشتند. از این رو همواره درب منازل خود را به نشانه مهمان‌نوازی باز نگه می‌داشتند و به پیروان خود «البسه مخصوص» پیشکش می‌کردند، به عبارت دیگر هدایایی از قماش و پوشاک در رنگهایی که مناسب یا تداعی‌گر شأن و حال خاندان ارباب بود، پیروان ارباب نیز آن لباسها را به عنوان نشانه وفاداری و پشتیبانی می‌پوشیدند. رفتار اجتماعی که زمانی مورخان آن را به منزله واکنشی در برابر افول

48. Gellner & Waterbury 1977).

49. East Anglia - منطقه‌ای در شرق انگلستان شامل استان‌های نورفولک، سافولک و بخش‌هایی از اسکس و کمبریج شایر.

50. manor of Gresham.

اقتدار مرکزی در جریان «جنگ رُزها»<sup>۵۰</sup> تفسیر و تلقی می‌کردند به صورت نمونه‌ای از یک گرایش بسیار عام‌تر و تمایلی همگانی‌تر درمی‌آید.

وجود مناسبات یا روابط خدایگان-بنده یا مخدوم-خادم<sup>۵۱</sup> در حیات سیاسی برای برخی از مورخان چندان تازگی ندارد. فی‌الواقع در سالهای دهه ۱۹۲۰ بود که لوئیس نامیر استدلال خود را، که در آن زمان بسیار تکان‌دهنده می‌نمود، ارائه کرد مبنی بر اینکه احزاب و یگ و توری وزنه مهمی در سیاست قرن هجدهمی به شمار نمی‌رفتند. بل آنچه که در آن ایام حائز اهمیت به شمار می‌رفت «جناح» (faction) بود، به عبارت دیگر گروهی از بندگان، خادمان یا گماشتگان که دور یک خدایگان یا مخدوم (ولی، ارباب، حامی، ولینعت) گرد می‌آمدند، گروهی که عامل پیوند و اتحادشان نه یک ایدئولوژی یا یک برنامه بلکه رابطه مشترک با یک رهبر بود. دو دهه بعد جی.ئی. نیل، به شیوه‌ای مشابه، به توصیف و تشریح صحنه سیاست عصر الیزابت از منظر رقابت میان مردان بزرگ (ارل لیسستر در مقابل دوک نورفولک، و ارل اسپکس در مقابل خاندان سسیل) پرداخت؛ گرد هر مرد بزرگ را شبکه‌ای از خادمان و بندگان فر گرفته بود. از قضا یکبار ارل لیسستر برای نشان دادن عظمت تعداد نفرات خود دستور داد تا تمام مردان وی از نوار تور آبی‌رنگ استفاده کنند، در عوض دوک نورفولک در مخالفت با رقیب خود دستور داد تا نیروهای وی نوارهای زرد بپوشند.<sup>۵۲</sup>

لارنس استون در ارزیابی و بررسی مشهور خود راجع به مصرف بی‌رویه و تجملاتی در میان اعیان و اشراف خاندان تودور و خاندان استوارت (در کتاب بحران در اشرافیت انگلیس ۱۶۴۱-۱۵۵۸) به تاسی از تورستین ویلن به توصیف مهمان‌نوازیها و دست و دل‌بازیهای آنان، اساساً در قالب اشراف و تئذیر یا ولخرجی و گشادبازی آنان، یا در قالب

۵۰. جنگ رُزها یا جنگ گُلها (Wars of the Roses) - جنگهای داخلی در انگلستان در خلال قرن پانزدهم میلادی، نانی از مبارزات و درگیریها و کشمکشهای طولانی بر سر کسب قدرت و سلطنت بین هواداران و پیروان سلسله یا خاندان یورک (که رُز سفید را به عنوان نشان خانوادگی و خاندانی خود برگزیده بودند) با پیروان خاندان لنکستر (با نشان خاندانی رُز قرمز) در دوران سلطنت و حاکمیت هانری ششم، ادوارد چهارم و ریچارد سوم، این درگیریها سرانجام در سال ۱۴۸۵ با نیکیت و مرگ شاه ریچارد سوم از خاندان یورک در نبرد بوسورت و به سلطنت رسیدن هانری تودور (هانری هفتم) از خاندان لنکستر خاتمه یافت. هانری تودور در پی وصلت با الیزابت دختر ادوارد چهارم موجب اتحاد دو خاندان گردید. بعدها در قرن نوزدهم سر والتر اسکات عنوان «جنگ رُزها» را باب ساخت.

51. patron - client relationships.

52. L. Namier 1928) *The Structure of Politics at the Accession of George III*. London.

- J.E. Neal (1948) "The Elizabethan Political Scene", rpr. in his *Essays in Elizabethan History* London. 1958) 59-84.

نیاز به «توجیه وجود تالارها و سراسرای مجلل و باشکوه و راهروها و دالانهای متعدد و پر پیچ و خم در کاخها و قصور، و عمارات پرشکوه و گران قیمت درباری و دولتی، و جلوگیری از سیطره و رخنه احساس تنهایی و دل مردگی یا افسردگی و سودازدگی و کاهش احساس حزن و غربت رایج در قصرهای مجلل نیمه خالی» پرداخته بود.<sup>۵۳</sup> با یک نوع قرائت از دیدگاهها و نقطه نظرات فردریک بارث در کتاب رهبری سیاسی در میان پشتون‌های سوآت (۱۹۵۹) یا از دیدگاههای مارسل موس در کتاب هدایا (۱۹۲۵) می‌توان به تبیین بدیل دیگری نیز رسید. آیا شبکه‌های خدایگانی (مخدومی، اربابی) مورد نظر نیل بدون مهمان‌نوازیها و دست و دل‌بازیهایی که استون آنها را مذموم دانسته و محکوم شمرده است، می‌تواند وجود خارجی داشته باشد؟ اگر برخی از اشراف‌زاده‌ها و نجیب‌زاده‌ها در حالی که به سختی از توان و استطاعت مالی لازم برخوردار بودند دست و دل‌بازی و گشادورزی به خرج می‌دادند، شاید انگیزه‌های آنان برای انجام چنین کارهایی همان انگیزه‌هایی بود که خانها سعی داشتند به وسیله آن لاشخورها را متوقف ساخته و دور نگهدارند.<sup>۵۴</sup>

ارزش عظیم رویکرد مردم‌شناسانه در برخورد با مسائل و معضلات مذکور، از نظر مورخان در تأکید آن بر نظامی است که مؤید و متضمن چیزی است که اغلب - در نگاه ناظران مدرن غربی - همانند بی‌نظمی به نظر می‌رسد، و نیز در تأکید آن بر قواعد بازی و بر فشارهایی است که به‌طور یکسان بر تمام بازیگران، اعم از رهبران و پیروان، اعمال می‌شود تا نقشهای خود را ادامه دهند. پاره‌ای از مطالعات و بررسیهای اخیر راجع به سیاست فرانسه در قرن هفدهم وجود خیل عظیم آثار و ادبیات مردم‌شناسانه درباره نظام خدایگانی (ولایت، مخدومی) را مغتنم شمرده و از آنها استفاده‌های فراوانی برده‌اند. برای مثال، به این نکته توجه دارند که چگونه کاردینال ریشلیو زیردستان خود را بر اساس مناسبات شخصی (روابط) انتخاب می‌کرد و نه بر مبنای زمینه‌های غیرشخصی (ضوابط)؛ به عبارت دیگر، وی به فکر یافتن شایسته‌ترین و توانمندترین فرد برای تصدی منصبی مشخص نبود، بلکه آن را به یکی از خادمان و بندگان (clients) خود، یا در قالب تعبیر گویا و پرمعنا، قرن هفدهمی آن، به یکی از «دست‌پرورده‌ها و مخلوقات» یا «عوامل و ایادی» خود عرضه می‌کرد. شیوه وی برای گزینش و انتصاب اشخاص جهت تصدی مناصب و مقامات با شیوه گزینش افراد در الگوی «بوروکراتیک» بسیار متفاوت بوده و فاصله زیادی با آن دارد. به هر حال اصول و دلایل منطقی خاصی برای

53. L. Stone 1965) p. 555.

54. C.F. Heald 1990) *Hospitality in Early Modern England* (Oxford) pp. 57-61.

خود داشت. اگر ریشیلو به این شیوه عمل نمی‌کرد، به لحاظ سیاسی دوام نمی‌آورد؛ به عبارت بهتر، بقا و تداوم حیات سیاسی وی در گرو عمل براین مبنا بود. وی به زیردستانی نیاز داشت که بتواند به آنان اعتماد کند؛ و جدا از خویشان و بستگان، تنها می‌توانست به دست‌پرورده‌ها و گماشتگان و عوامل و ایادی خودش اعتماد نماید، درست همانگونه که شاهان و شاهزادگان تنها می‌توانستند به مقربان و سوگلیهای خود اعتماد نمایند.<sup>۵۵</sup>

از سوی دیگر، مطالعات شارون کترینگ دربارهٔ مخدومان، خادمان و کسانی که وی (به تاسی از ازیک ولف مردم‌شناس) از آنها تحت عنوان «واسطه‌ها» یا «دلالان» بین آنان یاد می‌کند، در کتاب مخدومان، دلالان و خادمان در فرانسهٔ قرن هفدهم (۱۹۸۶)، مؤید آن است که شبکه‌های مخدومی موازی (همسو) و مکمل نهادهای سیاسی رسمی در فرانسهٔ قرن هفدهم بودند، و برخی آداب و رسوم اجتماعی نظیر دادن هدایا و تحف نیز در خدمت اهداف سیاسی قرار داشت. در اینجا نیز قدرت متکی و مبتنی بر مبادله بود. لیکن کترینگ در عین حال معتقد است که نظام نقش و سهم مثبتی در ایجاد وحدت و یکپارچگی سیاسی ایفا می‌کرد، البته به بهای ترغیب تضاد و ترویج «فساد». می‌مانیم با پارادوکس نظامی که ظاهراً از ثبات و تضاد هر دو حمایت می‌کند.<sup>۵۶</sup>

معضل «فساد» که در بحث حاضر چندین بار به آن اشاره شده است، شایسته است که توجه و عنایت بیشتری به آن شود. آیا این «اصطلاح» یا «واژه» چیزی بیش از یک قضاوت شخصی است، بیانگر افول معیارهایی از یک عصر طلایی در پاره‌ای مقاطع در تاریخ گذشته؟ آیا صرفاً برجسی است که از سوی اعضای جوامع به اصطلاح «بوروکراتیک» به منظور نادیده گرفتن و نفی دیگر شیوه‌های سازمان‌دهی حیات سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد؟

بالفرض فساد را به شیوه‌ای نسبتاً مستقل، و مجرد و بیطرفانه به منزله رفتاری تعریف کنیم که از وظایف رسمی یک نقش عمومی تخطی و عدول کرده و انحراف از آن به حساب آید. به عبارت دیگر فساد را رفتاری انحرافی یا شکلی انحرافی از وظایف و تعهدات رسمی نبی بدانیم که از یک نقش عمومی انتظار می‌رود؛ در آن صورت این سؤال

55. O.Ranum (1963) *Richelieu and the Councillors of Louis XIII*. O ford.

56. E. Wolf (1956) "Aspects of Group Relations in a Complex Society"; rpt.in T.Shanin (ed.) (1971) *Peasants and Peasant Societies* (Harmondsworth) pp. 50-66.

- S. Kettering (1986) *Patrons, Brokers and Clients in Seventeenth Century France* (New York).

-R. Lemarchand (1981) "Comparative Political Clientalism", in S.N.Eisenstadt and R.Lemarchand (eds). *Political Clientalism, Patronage and Development* (Beverly Hills, Ca), 7-32.

مطرح می‌شود که در کدام شرائط و موقعیت اجتماعی این نوع رفتار سربرمی‌آورد یا پامی‌گیرد؟ یا به عبارت بهتر، در کدام شرایط یا موقعیت اجتماعی می‌توان شاهد پاگرفتن و رشدونمو آن بود؟ اگر مسئله را به این شیوه طرح نمائیم، خواهیم دید که فساد تا حدودی از منظر نگاه و دید ناظران مطرح است. هر چقدر یک جامعه به گونه‌ای رسمی‌تر سازماندهی شده باشد و از تشکیلات یا سازمانهای رسمی‌تری برخوردار باشد، به همان نسبت تمایز بین حوزه‌های عمومی و خصوصی برجسته‌تر خواهد بود و موارد فساد نیز آشکارتر و روشن‌تر خواهند بود.

همان‌گونه که قبلاً درخصوص «سوگلی‌ها یا مقربان» شاه یا دربار صحبت کردیم (ر.ک. فصلنامه شماره ۲۳، ص ۲۶۸ ذیل «نقش اجتماعی») این پرسش نیز ارزش طرح کردن را دارد که آیا این رفتار فاسد نوعی کارویژه اجتماعی را برای عموم و همینطور برای مقامات درگیر ایفا می‌کند؟ آیا فی‌المثل باید آن را به منزله شکلی از فعالیت گروه فشار تلقی کرد؟ این سؤال به پرسش دیگری می‌انجامد و آن اینکه آیا فساد در فرهنگهای مختلف اشکال مختلفی به خود می‌گیرد؟ برای نمونه می‌توان بذل عنایات و مراحم از سوی مقامات به بستگان و دوستانشان را از فروش این مراحم متمایز ساخت، به عبارت دیگر بهره‌برداری از مقام و موقعیت (منصب) خود مطابق با قواعد بازار. ظهور فساد در معنای اخیر ظاهراً بخشی از روند کلی ظهور جامعه بازاری از قرن هجدهم به بعد است.<sup>۵۷</sup>

ژان-فرانسوا و که مورخ معاصر فرانسوی نیز در مطالعات خود در کتابی تحت عنوان فساد وجه دیگری از این معضل را آشکار می‌سازد. در فلورانس قرن هجدهم برخی از مقامات عالیرتبه به اتهام اختلاس و حیف و میل سرمایه‌های عمومی و یا به دلیل قبول هدایا در ازای خدماتی که برای افراد خصوصی انجام داده بودند، مورد محاکمه قرار گرفتند. و که معتقد است که بعد سیاسی فساد (که تقریباً می‌توان آن را به منزله «ربایش» قدرت از بالادستیها توصیف نمود) به اندازه فساد اقتصادی حائز اهمیت است، و در این مورد بیانگر مقاومت بلند مدت مقامات طبقه اعیان و اشراف (که زمانی برای خود مستقل و خودمختار بودند) در برابر گراند دوکهای است که در خلال قرون شانزدهم و هفدهم قدرت را از چنگ آنان ربوده بودند.<sup>۵۸</sup>

57. J. van Klaveren (1957) "Fiscalism, Mercantilism and Corruption"; Eng.trans. in D.C.Coleman (ed.), *Revisions in Mercantilism* (London) 140-61.

- J. C. Scott (1969) "The Analysis of Corruption in Developing Nations", *Comparative Studies in Society and History*, no.11, pp. 315-41.

58. J.C.Wa uct (1984) *Corruption*: Eng.trans. Cambridge, 1991.



## ۱۱. قدرت

بحث ولایت و فساد ما را به معضل قدرت هدایت کرده است. «قدرت» واژه‌ای است که چنان در زبان عادی، حداقل در غرب، ریشه دوانده و جا افتاده است که چندان پیچیده و مسئله‌ساز نمی‌نماید. لیکن ظهور پدیده شفافیت، خود امری فریبنده و گمراه کننده است، نکته‌ای که حاصل مطالعات و بررسیهای مربوط به نظریه قدرت در میان فرهنگهای دیگر است؛ برای مثال در جاوه اندونزی قدرت به مثابه شکلی از نیروی خلاقه‌ای تصور می‌شود که رقابت‌کنندگان می‌توانند از یکدیگر بگیرند.<sup>۵۹</sup> مفروض مشابهی را می‌توان در نظریه «کاریزما» نیز مشاهده نمود.

قدرت، خواه آن را به منزله توان (انرژی) تلقی کنیم یا خیر، مفهومی است که غالباً واجد جنبه مادی است و وجهی عینی و ملموس دارد. تصور این مسئله که یک شخص، گروه یا نهاد در جامعه‌ای معین «واجد» این قدرت می‌باشد در حالی که سایرین «فاقد» آنند - برای مثال «حاکم»، «طبقه حاکم» یا «نخبگان» سیاسی - امری ساده است. همانطور که زمانی هارولد لاسول دانشمند علوم سیاسی آمریکایی با سبک قاطع و لحن صریح خاص خود اظهار داشت «آنهایی که بیشترین دستاوردها را به جیب می‌زنند «نخبه» اند؛ بقیه هم «توده» اند.»<sup>۶۰</sup> مورخان نیز غالباً فرض را بر همین مبنا قرار داده‌اند.

لیکن، وجود نخبگان قدرت در یک جامعه معین بهتر است به منزله یک فرضیه تلقی شود تا یک اصل. معضلات مربوط به اثبات این فرضیه، در حقیقت مربوط به تعریف مفهوم مذکور، را می‌توان به کمک مناقشه‌ای مشهور در باب توزیع قدرت در ایالات متحده نشان داد. برای مثال رابرت دال عقیده داشت که «الگوی نخبه» را تنها زمانی می‌توان مورد آزمون و محک قرار داد که مشخص شود بین گروههای مختلف در جامعه کجا می‌توان به تضاد منافع مشهودی برخورد. خود این قاعده نیز قطعاً پای «وضوح» و «دقت» بیشتری را وارد بحث نمود. لیکن دال، نه تنها بابت نظر خود مبنی بر اینکه ایالات متحده جامعه‌ای «کثرت‌گرا» (پلورالیستی) است نه «نخبه‌گرا» (الیتیستی)، بلکه به خاطر چیزی که نگرش «تک‌ساحتی» (یک بعدی) وی از قدرت نامیده می‌شد - نگرشی که بر تصمیم‌گیری متمرکز بوده و روشهایی را که گروه یا گروههای خاص شاید به کمک آن بتوانند موضوعات یا معضلات معینی را از دستور کار سیاسی خارج سازند نادیده می‌گیرد - مورد انتقاد قرار گرفته است.<sup>۶۱</sup>

59. cf. R.B. Litchfield (1986) *Emergence of a Bureaucracy: the Florentine Patricians 1530-1790*. Princeton, NJ.

60. H. Lasswell (1936) *Politics: Who gets what, when, how*. New York, (1958). p.13.

61. R.A. Dahl (1958) "A Critique of the Ruling Elite Model". *American Political Science Review*.

از دیدگاه یک مورخ اروپای ماقبل صنعتی، چه رسد به یک مردم‌شناس، مسائل عام مطروحه در این مناقشه تقریباً به گونه‌ای پیچیده با مفروضات راجع به نظام‌های سیاسی رسماً دمکراتیک و نوع گروه‌های فشاری که نظام‌های مذکور به وجود می‌آورند، درهم تنیده شده و به هم بافته شده به نظر می‌رسند. مع‌ذلک، تلاش برای جدا ساختن این دو نوع معضل تلاشی در خور و ارزنده است. برای مثال خود من هنگام مطالعه و بررسی حال و روز اشراف و نجیب‌ان و نیز و آمستردام در قرن هفدهم، روش رابرت دال مبنی بر به محک آزمون گرفتن «الگوی نخبه» را شیوه مفیدی تشخیص دادم. برخی از مورخان، و نیز قرن هفدهم را به منزله «دمکراسی» نجبا تلقی کرده‌اند (گرچه در کل جمعیت ۲۰۰/۰۰۰ نفری شهر و نیز، تعداد آنها به ۲۰۰۰ نفر بالغ می‌شد)؛ عده‌ای دیگر از مورخان عقیده دارند که یک گروه متنغد (الیگارشی) کوچکی در درون گروه مذکور قدرت واقعی را در دست داشته و اعمال می‌کرد. مقاله دال مرا ترغیب نمود تا با دقت خاص به بررسی تضادها بپردازم. این راهبرد پژوهشی مبتنی بر این فرض نبود که قدرت تنها در موقعیتهای تضاد و اختلاف اعمال می‌شود، و اینکه تنها این تضاد است که توزیع قدرت را ملموس‌تر و آشکارتر می‌سازد. همچنین متضمن این فرض نیز نبود که تمام مسائل و موضوعات مهم آنچنان که در اسناد و مدارک موجود به ثبت رسیده و ضبط شده‌اند، به‌طور علنی و عمومی مورد بحث و بررسی قرار نگرفته‌اند. آنچه راهبرد مذکور صورت داد تبدیل پیش‌فرضها یا مسفروضات (assumptions به فرضیه‌هایی hypotheses) بود که حداقل تا حدودی قابل آزمون بودند.<sup>۶۲</sup>

منتقدان دال نیز به نوبه خود بابت «نگرش دوبعدی» اشان - شامل دستکاری یا اعمال نفوذ، به علاوه تصمیم‌گیری ولی نادیده گرفتن دیگر موارد نظیر «قدرت مهار شکایات و نارضایتیهای مردم از طریق جامه عمل پوشاندن به دریافتها، ادراکات، معرفتها و اولویتهایشان به طوری که نقش خود را در نظم موجود اشیاء و امور بپذیرند» - از سوی اسیتون لوکس مورد انتقاد قرار گرفتند.<sup>۶۳</sup> از طرف دیگر مایکل مان معتقد است که «جوامع از بیشمار شبکه‌های اجتماعی - مکانی متداخل و متقاطع (هم عرض) قدرت تشکیل شده‌اند». وی در ادامه به وجود چهار نوع شبکه یا منبع قدرت اشاره کرده و آنها

→ no.52, pp.463-9.

- P.Bachrach & M.S.Bratz (1962) "The Two Faces of Power", *American Political Science Review*, no.56, 947-52.

- c.f.A.Giddens (1985). *The Nation-State and Violence* (Cambridge), pp. 8-9.

62. P.Burke (1974) *Venice and Amsterdam. A Study of Seventeenth Century Elites* (London).

63. S.Lukes (1974) *Power: A Radical View* (London), 24.

را از هم متمایز می‌سازد: شبکه قدرت ایدئولوژیک یا عقیدتی، شبکه قدرت اقتصادی، شبکه نظامی قدرت و بالاخره شبکه سیاسی قدرت.<sup>۶۴</sup> توجه و دغدغه مایکل مان بابت قدرت ایدئولوژیک و دغدغه لوکس بابت «ادراکات (دریافته‌ها) و معرفتها (شناخته‌ها)» هر دو مؤید آن است که یک دانشجوی علم سیاست هنگام مطالعه و بررسی پیرامون مفهوم یا مقوله قدرت حتماً بایستی نه تنها ساختارهای سیاسی بلکه «فرهنگ» سیاسی را نیز مورد واری و آزمون قرار دهد.

اصطلاح یا تعبیر فرهنگ سیاسی را - که در سالهای دهه ۱۹۵۰ وارد گفتمان دانشمندان سیاسی شد و در سالهای دهه ۱۹۷۰ وارد گفتمان مورخان گردید - می‌توان به منزله دانش سیاسی، افکار و عقاید سیاسی، آراء، اعتقادات و احساساتی تعریف نمود که در یک مکان و زمان معین رواج دارند. فرهنگ سیاسی مشتمل است بر «خوب‌پذیری سیاسی یا جامعه‌پذیری سیاسی». به عبارت دیگر وسایل و ابزارهای که دانش، اعتقادات و احساسات به کمک آن از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردند.<sup>۶۵</sup> برای مثال در انگلستان قرن هفدهم، این واقعیت که کودکان در خانواده‌هایی پدرسالار به بار می‌آمدند بایستی پذیرش جامعه پدرسالار را، بدون کمترین سؤال یا تردید و تشکیک درباره آن، برلی آنان ساده‌تر ساخته باشد. آنان یاد می‌گرفتند که اطاعت از پادشاه در پیوند با فرمان کتاب مقدس بود مبنی بر اینکه «به پدر خود احترام بگذارید» (اساساً کمترین صحبت یا بحثی از مادران در میان نیست).<sup>۶۶</sup>

یکی از تبعات این رویکرد مردم‌شناختی‌تر به قدرت این است که موفقیت یا ناکامی نسبی اشکال خاص سازمان سیاسی - برای مثال دموکراسی سبک غربی - در مناطق یا ادوار مختلف بدون مطالعه و بررسی فرهنگ گسترده‌تر به صورت امری مبهم و پیچیده در خواهد آمد. تبعات دیگر این رویکرد عبارت است از ضرورت جدی گرفتن نمادها، یا تصدیق قدرت آنها در بسیج و برانگیختن حمایت سیاسی. برای مثال برخی از پژوهشگران، محققان و نظریه‌پردازان در مطالعات خود انتخابات مدرن را به منزله شکلی از تشریفات و شعائر یا مراسم آیینی دانسته‌اند که به جای موضوعات بر شخصیتها متمرکز هستند، زیرا این امر سبب می‌شود تا مهیج‌تر، تماشایی‌تر و جذاب‌تر شوند.<sup>۶۷</sup> البته لازم است در راستای این خطوط مطالعات گسترده‌تر و بیشتری راجع به

64. M.Mann (1986) *The Sources of Social Power* (Cambridge).

65. G.Almond and S.Verba (1963) *The Civic Culture* (Princeton, N.J.), pp. 12-26.

- K.M.Baker ed.) (1987) *The Political Culture of the Old Regime* (O ford).

66. G.Schochet (1975) *Patriarchalism in Political Thought* (O ford).

67. M.Edelman (1971) *Politics as Symbolic Action* (Chicago).

انتخابات در ادوار پیشین - مثلاً در انگلستان قرن هجدهم - صورت بگیرد. از سوی دیگر، برخی از مطالعات اخیر درباره انقلاب فرانسه این دیدگاه را اتخاذ کرده و نمادهای انقلاب را محور و کانون جنبش محسوب می‌دارند نه در پیرامون یا حاشیه آن. از این رو مونا ازوف مورخ فرانسوی کتابی را به تحلیل جشنهای انقلابی - نظیر جشن فدراسیون، جشن وجود برتر (ذات باری)، و نظایر آن - اختصاص داده است و در آن به راهها و روشهایی که طی آن دست‌اندرکاران و ترتیب‌دهندگان این قبیل وقایع سعی در بازسازی تصورات و دریافتهای مشارکت‌کنندگان از زمان و مکان داشتند، توجه و عنایت ویژه‌ای میدول داشته است. تلاش دقیق و منظمی نیز برای احداث بناها و اماکن مقدس جدید، برای مثال، نظیر «شان دومارس»<sup>۶۸</sup> در پاریس، به منظور جایگزینی به جای بناها و اماکن سنتی کاتولیک صورت گرفت. همچنین لین هانت مورخ آمریکایی نیز خاطر نشان ساخته است که در فرانسه طی سالهای دهه ۱۷۹۰ پوشاک و لباسهای مختلف مبین سیاستهای متفاوت بود. خانم هانت بر اهمیت و جایگاه نوار سه رنگ، کلاه آزادی و درخت آزادی (یک نوع از انواع تیرهای آراسته به گلها و روبانهای گوناگون که در جشن ماه مه دور آن به رقص و پایکوبی می‌پردازند، درخت آزادی بعدها معنایی سیاسی پیدا کرد) در پدیده‌ای که نظریه‌پردازان از آن تحت عنوان «سیج سیاسی» توده‌ها یاد می‌کنند، تأکید می‌ورزد. تا مه ۱۷۹۲، ۶۰،۰۰۰ اصله نهال درخت آزادی کاشته شده بود. به همین منوال طی راهها و روشهایی شبیه به اینها، افکار و عقاید و آرمانهای انقلاب در زندگی روزمره رسوخ یافت.<sup>۶۹</sup>

دیگر رویکرد فرهنگی به سیاست را می‌توان رویکرد یورگن هابرماس دانست، در کتاب مهم و معروف وی راجع به تحول چیزی که وی از آن تحت عنوان «حوزه عمومی» در قرن هجدهم یاد می‌کند. هابرماس در این کتاب [تحول ساختاری حوزه عمومی (۱۹۶۲)] به بحث و بررسی درخصوص روند تهاجم و یورش بورژوازی به حوزه عمومی سنتی - که به قشر نخبه کوچکی محدود شده بود - می‌پردازد؛ در روند مذکور «افراد خصوصی به صورت یک جریان عمومی و همگانی دوره‌هم جمع شدند» و نهادهایی نظیر

→ W.L.Bennett (1983) "Culture, Communication and Political Control", in M.J. Aronoff ed.), *Culture and Political Change* New Brunswick & London). ch.3.

- D.I.Kertzer (1988) *Ritual, Politics and Power* New Haven, Conn).

۶۸. champ de Mars میدان‌گاه و گردشگاهی بسیار وسیع واقع در پاریس بین مدرسه نظام و ساحل چپ رود سن که از شمال به برج ایفل منصرف است.

69. Mona Ozouf (1976) *Festivals and the French Revolution* Eng.trans. Cambridge, Mass., (1988).

- I.Hunt (1984) *Politics, Culture and Class in the French Revolution* Berkeley, Ca.).

قهوه‌خانه‌ها، تئاتر و روزنامه به ویژه در شهرهای بزرگ برای خود به راه انداختند.<sup>۷۰</sup> پس از یک تأخیر زمانی حدوداً بیست‌ساله (بیست سال پس از بکارگیری مفهوم حوزه عمومی در علوم اجتماعی توسط هابرماس)، مفهوم حوزه عمومی در حال ورود به گفتمان مورخان است.<sup>۷۱</sup>

طرفه آنکه یکی از مطالعات تاریخی که در برداشتها، مفاهیم، روشها و ساختار خود به طور دقیق و موبه‌مو از این الگو تبعیت می‌کند، اثری است که موضعی انتقادی علیه هابرماس اتخاذ کرده است آن هم به این دلیل که هابرماس بحثی راجع به زنان نکرده است. جون بی.لندز در کتابی تحت عنوان زنان و حوزه عمومی در عصر انقلاب فرانسه (۱۹۸۸) استدلال می‌کند که در جریان انقلاب فرانسه زنان سعی و تلاش وافر برای ورود به حوزه عمومی از خود نشان دادند (یعنی وقتی بلافاصله پس از اعلامیه حقوق بشر چیزی تحت عنوان اعلامیه حقوق زن منتشر گردید)، لیکن با موانع و محدودیت‌های بیشماری مواجه شدند. «جمهوری علیه زنان بناشده بود، نه فقط بدون آنان».<sup>۷۲</sup>

در سطح کلی‌تر و عام‌تر، رویکرد و ارزیابی هابرماس در معرض این انتقاد قرار دارد که اولاً مفهوم «حوزه عمومی» چندان که باید و شاید و آنچنان که می‌نماید روشن و واضح به نظر نمی‌رسد و ثانیاً دورانهای مختلف، فرهنگهای مختلف و گروههای اجتماعی مختلف (برای مثال مردان و زنان) به راحتی می‌توانند خط تمایزی بین خصوصی و عمومی در مکانهای مختلف ایجاد نمایند. این نکته در مورد «سیاست» نیز مصداق دارد، واژه یا تعبیری که دامنه و شمول معنایی آن روز به روز چنان در حال بسط و گسترش است که حتی جنبه‌های غیررسمی و نامرئی اعمال قدرت را نیز دربرمی‌گیرد. میشل فوکو یکی از نخستین متفکران و نظریه‌پردازانی بود که به حمایت از مطالعه و بررسی درباره «سیاست خرد» به عبارت دیگر اعمال قدرت در شمار متنوعی از نهادهای کوچک مقیاس نظیر زندانها، مدارس، بیمارستانها و حتی خانواده‌ها، پرداخت

70. J.Habermas (1962) *Strukturwandel der Öffentlichkeit*, Eng.trans. *The Structural Transformation of the Public Sphere* (Cambridge, 1989).

- (P.Hohendahl (1982) *The Institution of Criticism* (Ithaca, NY.).

71. T.Crow (1985) *Painters and Public Life in Eighteenth Century Paris* (New Haven, Conn., and London).pp. 1-22.

-B.Dooley (1990) "From Literary Criticism to Systems Theory in Early Modern Journalism History", *Journal of the History of Ideas* No.51, 461-86).pp. 469-74.

-R. Chartier (1991) *The Cultural Origins of the French Revolution* (Princeton, N.J.) pp. 32-52.

72. J.B.Landes (1988) *Women and the Public Sphere in the Age of the French Revolution* (Ithaca, NY.) esp. 5-12.

(ر.ک. بخش نخست این مقاله در فصلنامه تاریخ معاصر ایران شماره ۲۳، صص ۲۵۹-۶۰). این نگرش یا دیدگاه زمانی که وی آن را ارائه نمود، اظهار نظری بسیار تند و جسورانه می‌نمود، اینک به راحتی در شرف تبدیل به یک جریان رسمی است.

## ۱۲. مرکز و پیرامون

فرایندهای ایجاد تمرکز سیاسی موضوعی سنتی برای بررسی و تحقیق به شمار می‌روند. از سوی دیگر مفهوم «پیرامون» در سالهای دو دهه اخیر در نتیجه مناقشات میان اقتصاددانان توسعه نظیر رانول پربیش (Raul Prebisch، پل باران و آندره گوندرفرانک در سالهای دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰، نسبتاً رواج یافته است. اقتصاددانان مذکور به پیروی از خطوط عام تحلیل لنین از امپریالیسم و تحلیل مارکس از سرمایه‌داری، استدلال می‌کردند که اختلاف و تباین میان رونق و شکوفایی ملل صنعتی و فقر کشورهای به اصطلاح «توسعه نیافته»، دو روی یک سکه‌اند، تصویری از آنچه که مارکس آنرا «تناقضات» ساختاری در نظام سرمایه‌داری می‌نامید: «کشورهای متروپل مازاد اقتصادی را از چنگ کشورهای اقمار ربوده و آنرا در جهت توسعه اقتصادی خود به خدمت می‌گیرند». از اینجا بود که تعبیر «توسعه توسعه نیافتگی» باب گردید.<sup>۷۳</sup>

مورخان لهستانی و مجارستانی از این نظریه وابستگی برای حل و برطرف ساختن یک تناقض ظاهری در تاریخ اروپا استفاده کردند: این واقعیت که ظهور شهرها و افول نظام سرفداری (سرواژ یا ازبای - رعیتی) در اروپای غربی همزمان بود با افول شهرها و ظهور «دومین نظام سرفداری» در اروپای شرقی یا شرقی - مرکزی، یعنی تقریباً در زمانی واحد در خلال قرون شانزدهم و هفدهم. ایمانوئل والرستین جامعه شناس آمریکایی در مطالعات خود راجع به ظهور و برآمدن نظام سرمایه‌داری گامی جلوتر رفت و نظریه‌های اقتصاددانان آمریکای لاتین را با نظریه‌های مورخان اروپای شرقی در هم آمیخت و استدلال نمود که توسعه اقتصادی در غرب به بهای بسیار گزاف و سنگین تمام شد که شامل نه تنها نظام سرفداری در شرق بلکه نظام برده‌داری در دنیای جدید به عنوان بخشی از تقسیم کار تازه بین «مرکز» (core) و «پیرامون» (periphery) بود. تغییر و تحولات رخ داده در حوزهای کسه وی آن را «نیمه پیرامونی» (semiperiphery) می‌نامید، علی‌الخصوص اروپای مدیترانه‌ای، بخشی از نظام جهانی واحد را به وجود آورد. از این

73. P. Baran (1957) *The Political Economy of Growth* (London).

پل باران، اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه کاوه از ادمش (تهران: خوارزمی ۱۳۵۹).

- A.G. Frank (1967) *Capitalism and Underdevelopment in Latin America* revised edn, (Harmondsworth).

رو مفاهیم مربوط به مکان (spatial concepts) در بازسازی یا ساخت‌دهی مجدد نظریه مارکسیستی تحول اجتماعی توسط والرستین نقشی محوری ایفا می‌کنند.<sup>۷۴</sup>

الگوهای مرکز-پیرامون در حوزه‌های دیگر نیز به خدمت گرفته شده‌اند، از سیاست بگیر تا فرهنگ. برای مثال ویلیام مک‌نیل، مورخ آمریکایی، به مطالعه‌ای دربارهٔ امپراتوری عثمانی حول این الگو دست زد. کارآیی الگوی مذکور سبب شد تا وی از آن برای ارزیابی و تبیین علل سلسله تحولات رخ داده طی چندین نسل استفاده نماید. به همین خاطر جادارد آن را به عنوان نمونه‌ای مناسب، به‌طور مفصل و با جزئیات بیشتر و دقیق‌تر مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

مک‌نیل از اهالی غرب میانهٔ آمریکاست و در شیکاگو تحصیل نمود؛ مطالعات وی دربارهٔ چیزی که از آن تحت عنوان «سرحدات استپی اروپا» یاد می‌کند (در کتابی تحت همین نام) مبین دین آشکاری است که وی به آرا و نظرات فردریک جکسون ترنر،<sup>۷۵</sup> مورخ آمریکایی - به ویژه در مقاله «اهمیت مرز در تاریخ آمریکا» (۱۸۹۳) - دارد. لیکن وی به مراتب بسیار بیشتر از ترنر به فکر ماهیت مناسبات بین مرکز و پیرامون است. فرضیهٔ اصلی وی این است که در امپراتوری عثمانی «مرکز تنها از طریق غارت و چپاول جماعات و گروه‌های پیرامونی قادر به حفظ قدرت نظامی سازمان‌یافته در سطحی وسیع و برای مدتی مدید بود». البته غنائم و ثروتهای حاصله از قبل این غارتهای مانع آن می‌شد که رژیم دست به ستم و سرکوب دهقانان در ایالات مرکزی خود بزنند. فتح هزینه‌های خودش را نیز تأمین می‌کرد. علاوه بر این، گرچه مک‌نیل تأکید چندانی بر این نکته ندارد، نظام موسوم به دؤ شیرمه یا «استخدام نوجوانان» یا همان «خراج فرزندان» (tribute of children) که از میان خانواده‌های مسیحیان ولایات فتح شده برگزیده می‌شدند، موجب تشویق و اشاعهٔ نظام مدیریتی و اداری شایسته‌سالارانه‌ای گردید. بدین ترتیب تداوم نظام اداری امپراتوری با فتح و غلبهٔ مستمر گره خورده بود. مشکل

74. I.Wallerstein 1974) *The Modern World System* New York).

- cf. F.Skoepol 1977) review of Wallerstein 1974), *American Journal of Sociology*, no.82, pp. 1075-90.

- C.Ragin and D.Chirat 1984) "The World System of Immanuel Wallerstein" in Skoepol, *Vision and Method in Historical Sociology* Cambridge, 1984), 276-312.

۷۵. اف. جی. ترنر (۱۸۶۱-۱۹۳۲) مورخ آمریکایی متولد بورنجه در ایالت ویسکانسین، استاد تاریخ دانشگاه هاروارد (۱۹۱۰-۲۴)، وی با توجه به تأکیدی که برای اهمیت و برجستگی نقش مرزها و سرحدات در روند توسعه و عمران ملی آمریکا قائل بود، تأثیر عمیقی بر نحوه و نوع برخورد محققان و پژوهشگران در ارتباط با تاریخ آمریکا به جای نهاد. از جمله آثار مهم وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ظهور غرب جدید (۱۹۰۶)، مرز در تاریخ آمریکا (۱۹۲۰)، اهمیت بخش‌ها در تاریخ آمریکا (۱۹۳۲)، م.

عثمانیها این بود که فتح و پیروزی را نمی‌شد مدام حفظ نمود و مرز نیز به گونه‌ای نامحدود بسط پیدا می‌کرد. همانگونه که مک‌نیل به گونه‌ای مستدل و محکم اظهار می‌دارد بنا به دلایلی که از قضا دلایلی کاملاً منطقی و اساسی بودند، فرایند بسط و توسعه مذکور می‌بایست جایی متوقف شود. وی می‌نویسد «تنها محدودیت یا مانع مؤثر در برابر روند گسترش قدرت ترکها بعد مسافتی بود که ارتش سلطان می‌بایست در ایام لشکرکشی از اقامتگاهها و اردوگاههای زمستانی خود طی کند».

این محدودیت در اواخر قرن شانزدهم پیدا شد، زمانی که موازنه قوا بین دو امپراتوری رقیب یعنی عثمانی و هابسبورگ به بن‌بست رسیده بود. هر دو طرف طبعاً به مناطق مرزی میان دو امپراتوری تجاوز و دست‌اندازی می‌کردند، با این نتیجه که «عملیات ارتشهای صحرایی ترکها می‌رفت تا... شرایطی در برد نهایی شعاع مؤثر عملیاتی آنان به وجود بیاورد که مانع از پیشروی آنان شده بود».

هنگامی که بسط و توسعه متوقف گردید، نظام سیاسی نیز به تدریج رو به تجزیه و تلاشی گزارد و حتی ساختار اجتماعی نیز شروع به تحول نمود. سربازان روی زمینها مستقر شده و سکونت گزیدند و «میل و انگیزه به جانشینی موروثی در میان نخبگان نظامی امپراتوری شدت و قوت گرفت». می‌توان این نکته را نیز اضافه کرد که شمار نوجوانان مسیحی حاضر برای استخدام و گمارده شدن در زمره نخبگان نیز احتمالاً به تدریج رو به کاهش نهاد و تحلیل رفت. اخذ مالیات به عنوان منبع اصلی درآمد جایگزین غارت و چپاول شد، بطوری که فشار بر گرده دهقانان افزایش یافت. در این میان متنفذان محلی سربر آوردند، و از دامنه تمرکز نظام سیاسی نیز کاسته شد. خلاصه اینکه، تشکیلات مرکز به واسطه تغییر و تحولاتی که در پیرامون شروع شده بود، دستخوش تحول و دگرگونی شد.<sup>۷۶</sup>

نظریه پردازان و مورخان اسکاندیناویایی، که غالباً خود را ساکنان پیرامون اروپا قلمداد می‌کنند، علاقه ویژه‌ای به این مفهوم نشان داده‌اند. برای نمونه استین روکان عالم سیاسی نروژی نوعی سنخ‌شناسی (تیپولوژی) درباره مناسبات و رابطه‌های ممکن بین مراکز قلمرویی و پیرامونهای وابسته به آنها ارائه کرده است و طی آن به بررسی میزان «تمایز (تجزیه و پراکندگی) مرکز»، میزان «تمرکز (ترکیب و همبستگی) پیرامون»، قدرت و توان «نهادهای یکدست ساز» و نظایر آن در عصر تکوین و صورتبندی دولتهای ملی در اروپای غربی پرداخته است.<sup>۷۷</sup>

76. W.H.McNeil (1964) *Europe's Steppe Frontier*. Chicago.

- cf. W.H.McNeil (1983) *The Great Frontier* (Princeton, N.J.).

77. S.Rokkan (1975) "Dimensions of State Formation and Nation - Building", in Charles



دقت و ظرافت نظری و ریزه‌کارهای مفهومی این تحلیلها، برحسب زوجی از مفاهیم تقابلی ولی در عین حال مکمل هم، بی‌نهایت فریبنده است. استفاده از این مفاهیم می‌تواند موجب تشویق و دلگرمی برای پیگیری مسیر پربار و مثمرتر ولی نسبتاً فراموش شده‌ای در پژوهش و تحقیق تاریخی گردد. مورخان به مطالعه و بررسی روند تمرکزگرایی یا مرکزی شدن عادت کرده‌اند، لیکن به ندرت در صدد کشف و آشکار ساختن روند «پیرامونی شدن» برآمده‌اند، مثال بارز و مشهود در این رابطه را می‌توان از حوزه تاریخ زبان به دست داد؛ روند روبه افزایش تمرکز سیاسی بریتانیا و فرانسه در قرن نوزدهم همراه و ملازم بود با گسترش و اشاعه زبانهای انگلیسی و فرانسه و حاشیه‌ای شدن یا پیرامونی شدن زبان سلتی بریتانیا (پرتون)، زبان ولزی، زبان اکستیان (Occitan)، زبان ایرلندی (Gaelic) و امثالهم.<sup>۷۸</sup> البته ناگفته نماند که در مقابل این جریان به ضد حرکتها یا جنبشهای مخالف نیز برمی‌خوریم یعنی جنبشهایی در راستای احیا و خیزش زبانهای بومی و محلی در پیرامون، از جمله اعلامیه‌های مبنی بر استقلال اشکال ایالتی یا مستعمراتی یک زبان، همانند آنچه که در مورد انگلیسی آمریکایی یا انگلیسی استرالیایی شاهد بودیم.

تمام این مفاهیم واجد ارزش و همچنین بهای خاص خود هستند. برای نمونه ابهام و چند معنایی، واژه «مرکز» بعضی اوقات در معنای تحت‌اللفظی (مثلاً معنای جغرافیایی) آن و بعضی اوقات نیز در معنایی استعاری (مثلاً سیاسی یا اقتصادی) بکار می‌رود. در نتیجه معنای گزاره‌هایی چون «تمرکز (مرکزیت یافتن / centralization) فرانسه کار لوئی چهاردهم بود» برخلاف آنچه که در نگاه اول به نظر می‌رسد چندان روشن نبوده و دوپهلوی یا مبهم است.

معضل دیگر از این واقعیت برمی‌خیزد که برخی از تحلیلها، مثلاً تحلیل روکان، متضمن یا دربردارنده یا ناظر به دیدی از جامعه هستند که بر تعادل و توازن تأکید دارد، در حالی که تحلیلهای دیگر نظیر تحلیل والرستین، بر تضادها و اختلافات تأکید دارند. در ارتباط با نظریه پردازان توسعه‌نیافتگی، به این نکته اشاره شد که مفهوم حیاتی و تعیین‌کننده «مازاد» (surplus) نیاز به توضیح و تئور دارد و علاوه بر این برای نشان دادن وابستگی اقتصادی مرکز به پیرامون از نظر سیاسی وابسته، شواهد ناکافی بود.<sup>۷۹</sup> لیکن،

→ Tilly, ed., 1975) *The Formation of National States in Western Europe* Princeton NJ), esp. 565-70.

78. M.de Certcau, J.Revel & D.Julia (1976) *Une Politique de la langue*, Paris.

- R.Grislo (1989) *Dominant Languages*, Cambridge.

79. N.Mc Kenzie (1977) "Center and Periphery", *Acta Sociologica*, no. 20, pp. 55-74.

این انتقادات به معنای آن نیست که باید این مفاهیم را کنار گذاشت، بلکه تنها به این معناست که آنها را باید با دقت و هوشیاری بکار گرفت، و از همه مهم‌تر بین انواع مختلف مرکز - سیاسی، اقتصادی، یا حتی ایدئولوژیک - باید تمایز قائل شد.

برای مثال ادوارد شیلز جامعه‌شناس آمریکایی به تجربه و تحلیل پدیده‌ای که از آن تحت عنوان «نظام ارزشی مرکزی» جامعه یاد می‌کند و نیز تحلیل نظام نهادینه مرکزی‌نی پرداخته است که نظام ارزشی مذکور به آن مشروعیت می‌بخشد. به عقیده شیلز نظام مذکور به چند دلیل نظامی مرکزی و واجد مرکزیت است: اولاً «به واسطه پیوند و ارتباط نزدیک و تنگاتنگ با چیزی که جامعه آن را مقدس می‌پندارد؛ و ثانیاً به این دلیل که مورد اعتقاد و حمایت مقامات حاکم بر جامعه قرار دارد. این دو نوع مرکزیت ربطی عمیق و حیاتی با هم دارند. هر کدام معرف و مزید دیگری است».<sup>۸۰</sup> برای مثال افراد به میزان دوری و نزدیکی (فاصله) با مرکز جامعه از حرمت برخوردارند. شیلز با این شیوه مضامین مهم (یا حتی «مرکزی») در آثار دورکیم (راجع به تقدس نظم اجتماعی) و ویر (راجع به پدیده کاریزما) را با هم مرتبط می‌سازد.

در میان آن دسته از مطالعات تاریخی که از آرا و عقاید شیلز در تحلیلهای خود استفاده کرده‌اند، یقیناً برجسته‌ترین و ارزشمندترین آنها مطالعات و تحقیقات و بررسیهای کلیفورد گیتس مردم شناس آمریکایی راجع به حاکمیت و پادشاهی الهی در جزیره بالی<sup>۸۱</sup> در قرن نوزدهم است. گیتس در این اثر بر روی چیزی که آن را «سرشت بیانی» (epressive nature) دولت بالی می‌نامد و همینطور بر نظریه «مرکز مثالی» (e emplary centre) تأکید می‌ورزد،<sup>۸۲</sup> یعنی بر این نظریه که فرمانروا و دربار وی «همزمان عالم اصغر نظم مافوق طبیعی... و تجسم مادی نظم سیاسی به‌شمار می‌روند». فرمانروا در خلال مراسم و تشریفات درباری آرام و بی‌حرکت در جای خود می‌نشست تا از این طریق «به قلب (مرکز) فعالیت عظیم و شکوهمند آرامش و وقاری عظیم و شکوهمند ببخشد». یکی از مثالهای بارز و زنده این فعالیت عظیم و شکوهمند توصیف حرکت دسته‌جمعی کاروان مراسم تشییع جنازه یک راجه‌اهل بالی در سال ۱۸۴۷ است

→ F.C.Lane (1976) "Economic Growth in Wallerstein's Social Systems", *Comparative Studies in Society and History*, no.18, pp. 517-32.

80. E.Shils (1975) *Center and Periphery* Chicago & London) p.2.

۸۱ بالی (Bali)، جزیره‌ای واقع در انتهای شرق جاوه (اندونزی) بین دریای بالی و اقیانوس هند. مدنها تحت نفوذ هند قرار داشت به همین دلیل فرهنگ و تمدن هندو در آنجا سیطره یافت. تا پیش از قرن نوزدهم ارتباط اندکی با هلندیها داشت. لیکن پس از آنکه شاهزادگان و امرای بالی موقعیت برتر هلندیها را به رسمیت شناختند، استقلال خود را از دست داد و به صورت یک حاکمیت خودمختار محلی درآمد.

82. C. Geertz (1980) *Negara* Princeton, NJ).

که در پایان جسد وی سوزانده و خاکستر گردید. در جریان این مراسم زنان صیغه‌ای در مقابل چشمان جمعیتی بالغ بر ۵۰/۰۰۰ نفر تماشاچی خود را به درون شعله‌های آتش افکندند. در حالیکه قلمرو تحت حاکمیت راجه بسیار کوچک و قدرت وی نیز اندک و محدود بود. آنچه که به لحاظ نمایشی و از منظری بازنمایانه تمرکز بالا به حساب می‌آمد، از منظر نهادینه چیزی نبود جز تشت و پراکندگی بیش از حد.<sup>۸۳</sup>

مفهوم مرکز مقدس یا مثالی را به همین منوال و بطور یکسان می‌توان در جوامع اروپایی نیز سراغ گرفت. برای مثال در قرن هفدهم، دربار سلطنتی به منزله عالم اصغر گیتی (جهان) تلقی می‌شد. حجره‌ها و اتاقهای واقع در مسیری دایره‌وار (سیاره‌ای) در کاخها و تصاویر یا بازنماییهای موجود از پادشاهان در مقام خدایان مؤید و مؤکد این تمثیل بشمار می‌رفت. برای مثال فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا به «پادشاه سیاره» (planet king) مشهور بود، و گرچه به ندرت در ملا عام ظاهر می‌شد لیکن در همین نادر بارعام‌های خود به گونه‌ای نمایان می‌شد که همانند مجسمه‌ای آرام و بی‌حرکت - یا یک راجه اهل بالی - به نظر می‌رسید. مجموعه کاخهای ورسای «خورشید شاه» یا «پادشاه خورشید» (sun king) یعنی لویی چهاردهم نمونه روشن‌تری از مرکز مثالی است. برخاستن شاه [king's lever] - که می‌توان آن را در قیاس با «طلوع خورشید» (sunrise)، «طلوع شاه» (kingrise) توصیف کرد - مراسمی روزمره بود همانند خورد و خواب وی. حرکات و رفتار درباریان، نوع پوشاک آنان و واژگان روزمره آنان ابتدا در پاریس و - پس از چند سال تأخیر - در استانها مورد تقلید قرار می‌گرفت.

لیکن این تقلید از سبک زندگی درباریان مبین آن نیست که همه مردم فرانسه لویی چهاردهم یا نظام حکومتی وی را تحسین و احترام می‌کردند. در واقع، می‌توان به‌گونه‌ای عام‌تر استدلال نمود که شیلز، همانند دورکیم، نقش اجماع و وفاق اجتماعی را بسیار دست بالا گرفته و درباره اهمیت آن اغراق کرده است و در عوض نقش اختلاف و تضاد اجتماعی را دست کم گرفته است. در عوض، دیپلواف، ورتهایم جامعه‌شناس هلندی بر تنوع نظامهای ارزشی در محدوده‌های جامعه‌ای مشخص و بر «نکته متقابل» یا تضادهای میان آنها تأکید ورزیده است.<sup>۸۴</sup>

راه دیگر برای طرح این انتقاد علیه شیلز می‌تواند بیان این نکته باشد که در تحلیل جذاب و مسحورکننده وی از مرکزیت (centrality) به‌طور یکسان به «پیرامون» توجه نشده است، چرا که در آثار وی این مفهوم کمی بیش از یک مفهوم ته مانده و تفاله به نظر

83. Ibid., 121, 122, 132.

84. W.F. Wertheim (1974) *Evolution & Revolution* (Harmondsworth) pp. 105-20.

می‌رسد یعنی در قالب «غیرمرکز». در قالب عبارات تحلیل هوشمندانهای که درباره تاریخنگاری هنر ایتالیا به عمل آمده است می‌توان گفت «پیرامون تنها به منزله ناحیه‌ای سایه‌ای حضور دارد که وظیفه‌اش عیان ساختن و تلالؤ متروپل (مرکز) است».<sup>۸۵</sup>

رویکرد مثبت‌تر و سازنده‌تر به پیرامون را می‌توان تحلیل آن در چارچوب روشی دانست که مفهوم مرز یا سرحد از دوران فردریک جکسون ترنر (مورخ آمریکایی) تحلیل شده بود، یعنی تحلیل آن به عنوان منطقه‌ای حامی آزادی و برابری، پناهگاه و مأمنی برای شورشیان و ارتدادیون. منطقه اوکراین قرون شانزدهم و هفدهم مثال خوبی است از مفهوم مرز یا سرحد به عنوان مأمن و پناهگاه. در منطقه حفاصل بین دو یا سه قدرت (لهستانها، روسها، ترکها)، جماعت مساوات‌طلبی از قزاقها توانست پایگیرد که اعضای آن را سرفهای فراری تشکیل می‌دادند. اگر یک دید جهانی و بیطرف نسبت به جامعه داشته باشیم، پیرامونی از این نوع به صورت قرینه‌ای (شاید قرینه‌ای ضروری) در برابر راست‌کیشی مرکز و احترام به اقتدار و سنت ملازم با آن سر برخواهد آورد. این رویکرد یا نگرش، راه‌حل (دررو) سومی در برابر اشکال سنتی و قراردادی اعتراض («آوا» یا «صدا») و همنوایی («وفاداری») فراهم می‌سازد.<sup>۸۶</sup>

به نظر می‌رسد موردی محکم برای تحلیل رابطه بین مراکز و پیرامونها در چارچوب فرهنگی و هم‌منظور اقتصادی و سیاسی وجود دارد.<sup>۸۷</sup> برای مثال در امپراتوری عثمانی در قرون شانزدهم و هفدهم، فرهنگ عالی مبتنی بر الگوی ایرانی در پایتخت یعنی در استانبول و در مراکز ایالات وجه غالب و مسلط را داشت. از سوی دیگر در مناطق مرزی و سرحدات فرهنگ عامه (مردمی) جنگجویان همراه با مذهب مردمی و بعضاً غیر حنیف درآویش وجه غالب را داشت.<sup>۸۸</sup> مرز بین مسیحیت و اسلام در عمل بی‌نهایت نفوذپذیر بود؛ در واقع عرصه مبادلات فرهنگی میان مسلمانان و مسیحیان بود. مسلمانان از اماکن مقدسه مسیحی بازدید می‌کردند و به اولیا و قدیسن مسیحی احترام می‌گذاشتند و مسیحیان نیز متقابلاً چنین رفتاری داشتند. لهستانها و مجارها فنون جنگی و شیوه‌های رزمی رقبای ترک خود را فراگرفتند (استفاده از سواره‌نظام سبک اسلحه، شمشیر و غیره) درست همانگونه که بعدها مرزنشینان آمریکایی و کانادایی از شیوه‌های رزمی سرخپوستان آموختند. در حقیقت می‌توان بگونه‌ای عام‌تر استدلال نمود که مردان

85. E. Castelnuovo & C.Ginzburg (1979) "Center and Periphery"; Eng.trans. in *History of Italian Art*, forthcoming. Cambridge, 1992.

86. A. Hirschman (1970) *E. it. Voice and Loyalty*. Cambridge, Mass.

87. E.Wolf (1969) *Peasant Wars of the Twentieth Century* (London).

88. H.Inalcik (1973) *The Ottoman Empire*. London.

و زنان ساکن در دو طرف یک مرز معمولاً با همدیگر مشترکات بیشتری دارند تا با اهالی و ساکنان مراکز مربوطه خود (همانگونه که درخصوص اتباع فرانسوی و اسپانیایی مستقر در دو طرف نوار مرزی سلسله جبال پیرنه چنین بوده است).<sup>۸۹</sup>

### ۱۳. سیادت (هژمونی) و مقاومت

یکی از معضلات ناشی از کاربرد زوج مفاهیم «مرکز» و «پیرامون»، همانطور که دیده‌ایم، معضل رابطه بین این دو مفهوم است؛ آیا رابطه‌ای است مکملی یا تضادی؟ کاربرد تعبیری چون «فرهنگ نخبه» و «فرهنگ عامه» نیز معضل مشابهی در پی دارد. یک راه حل، جایگزینی تعبیری چون فرهنگهای «مسلط» (غالب) و «تابع» (مغلوب) به جای «نخبه» (والا، عالی) و «عامه» (مردمی) به منظور تحلیل و تبیین رابطه بین دو مفهوم مرکز و پیرامون برحسب «نظارت اجتماعی» یا «سیادت فرهنگی» است.

«نظارت اجتماعی» عبارتی است سنتی در جامعه‌شناسی برای توصیف قدرتی که جامعه از طریق قانون، تعلیم و تربیت، دین و نظایر آن بر افراد اعمال می‌کند.<sup>۹۰</sup> لیکن در اینجا با سؤالی بسیار کلی و گسترده مواجه خواهیم شد و آن اینکه: «جامعه» کیست؟ کاربرد این عبارت بستگی دارد به پذیرش دیدگاهی که در خلال صفحات پیش چندبار به زیر سؤال برده شد؛ یعنی این نظر یا دیدگاه که چیزی به نام اجماع (وفاق، همبستگی) اجتماعی وجود دارد. و اینکه هر جامعه دارای یک مرکز است. اگر ناچار به قبول این مفروضات باشیم، در آن صورت نظارت اجتماعی را باید به منزله اعمال اجماع بر سر هنجارها و سازوکاری برای برقراری مجدد تعادل و توازن تعریف نماییم که از جانب «منحرفان» اجتماعی مورد تهدید قرار گرفته است. از سوی دیگر، اگر جامعه را مرکب از گروههای اجتماعی متضاد یا دارای اختلافی بدانیم که هرکدام دارای ارزشهای خاص خود است، در آن صورت عبارت «نظارت اجتماعی» به منزله عبارتی خطرناک و گمراه‌کننده سر برخواهد آورد.

بیشترین فایده و کاربرد این مفهوم در موقعیتهایی است که در آنها پاسخ دادن به پرسش «جامعه کیست؟» بسیار ساده است، به عبارت دیگر در جریان تحلیل موقعیتهای رودررو که طی آن فرد ناهمنوا به رویارویی با اجتماع برمی‌خیزد، همانند مورد کارگر کارخانه‌ای که بیش‌تر از همکاران خود تولید می‌کند، دانش‌آموزی که برای خرسندی معلم خود بیش از حد تلاش می‌کند، یا سربازی که تجهیزاتش بیش از حد تمیز و مرتب

89. P. Sahlins (1989) *Boundaries: The Making of France and Spain in the Pyrenees* Berkeley and Los Angeles, Ca.). 90. E.A.Ross (1901) *Social Control*. New York.

است (نکته‌ای است کنایه‌آمیز ولی مبین آن است که در تمام این موارد فرد «منحرف» در موقعیت رودرو آن کسی است که از هنجارهای رسمی پیروی می‌کند).

در مراحل آغازین دوران مدرن در اروپا، یکی از عجیب‌ترین و برجسته‌ترین اشکال این نوع نظارت اجتماعی «هیاهو و جاروجنجال» (charivari) بود. پیرمردی که با دختری جوان ازدواج می‌کرد، یا شوهری که اجازه می‌داد زنش وی را کتک بزند به عنوان افرادی تلقی می‌شدند که هنجارهای جامعه را زیر پا گذاشته و از آن تخطی کرده‌اند. از اینرو جاروجنجالها و هیاهویی که بپا می‌شد، موسیقی پرسروصدا و خشنی که در کوچه پای پنجره نواخته می‌شد، اشعار و ابیات هزل‌آمیز و هجویه‌هایی که سر داده می‌شد، یا حتی گرداندن قربانی بینوا در کوچه‌ها و خیابانهای محله در حالی که جمعیت هلهله‌کنان - با حرکات و کلماتی حاکی از استهزا و تمسخر وی را دست انداخته و او را مضحکه خاص و عام ساخته - همراهی اش می‌کردند، جملگی اقداماتی بود برای متنبه ساختن فرد خاطی. نقابهایی که بازیگران و خوانندگان برچهره می‌زدند، در حقیقت فردیت آنان را مستور و پنهان می‌ساخت و تلویحاً به معنای آن بود که آنان به نام جامعه و به نمایندگی از سوی آن عمل می‌کردند.<sup>۹۱</sup> لیکن علیرغم ناچیز بودن این رویدادها، در کل مشخص نیست که این جامعه یا جماعت چه کسانی بودند؟ آیا تمام اهالی و ساکنان روستا، قصبه یا بخش، یا صرفاً جوانانی که این جاروجنجالها و هیاهو را به راه انداخته بودند؟ آیا این افراد واقعاً نماینده جمع و بیان‌کننده اجماع همگانی بشمار می‌رفتند؟ آیا پیرمردان و پیرزنان همسایه نیز به این قبیل رویدادها با همان دید و نظری نگاه می‌کردند که جوانان ترتیب‌دهنده آن وقایع می‌نگریستند؟

مفهوم نظارت اجتماعی در موقعیتهایی سواى موقعیتهای رودرو، قدری بی‌ثبات‌تر و غیرقابل اعتمادتر می‌گردد. برخی از مورخان از آن برای توصیف فعالیت‌های ملاکین عمده و زمینداران بزرگ انگلیسی قرن هجدهم در راستای اعمال و اجرای قواعد بازی علیه شکارچیان قاچاق، یا اقدامات شوراهای شهر در قرن نوزدهم در راستای قدغن کردن برگزاری هرگونه تفریحات عمومی نظیر بازی فوتبال در خیابانهای دربی و دیگر شهرها در روز قبل از شروع ایام روزه و دیگر ایام جشن و سرور استفاده کرده‌اند. مخالفتی که با این نوع استفاده به عمل آمده این است که این تعبیر (نظارت اجتماعی) «به صورت برجسیبی درآمده است برای اطلاق به کاری که طبقه‌ای نسبت به طبقه دیگر صورت می‌دهد»، و با ارزشها و هنجارهای طبقه مسلط، طبقه ملاکین و زمینداران یا

91. E.Pitt-Rivers (1954) *The People of the Sierra*. London, ch.11.

- N.Z.Davis (1971) "The Reasons of Misrule", *Past and Present*, no 50, pp. 41-75.

E.P.Thompson (1972) "Rough Music", *Annales E.S.C.*, no.27, pp. 285-310.

طبقه بورژوازی، به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویا ارزشهای کل جامعه به شمار می‌روند.<sup>۹۲</sup>

پاسخ به این سؤال که آیا ارزشهای طبقه حاکم از سوی مردم (طبقه حکومت شونده) در مکان و زمان خاص پذیرفته می‌شوند، بسیار دشوار است. اگر ارزشهای مذکور مورد قبول مردم هستند، پس چرا اینهمه مقاومت (بگذریم از شورش علنی) صورت می‌گیرد؟ اگر مورد قبول مردم نیستند، پس طبقه حاکم چگونه به حکومت کردن و حکمرانی خود ادامه می‌دهد؟ آیا قدرت طبقه حاکم به قهر و اجبار متکی است یا به وفاق و اجماع، یا اینکه چیز بنیادینی وجود دارد؟ این نکته که ممکن است چیزی از این نوع وجود داشته باشد، نخستین بار توسط آنتونیو گرامشی مارکسیست ایتالیایی مطرح گردید. تعبیری که وی بکار برد «هژمونی» (سیادت) بود.

نظریه زیربنایی و اصلی گرامشی این بود که طبقه حاکم نه به مدد زور (یا در هر صورت نه به مدد زور تنها) بلکه به مدد ترغیب و تشویق (persuasion) حکومت می‌کند. این ترغیب غیرمستقیم است: طبقات تابع و محکوم (زیردست) به واسطه تعلیم و تربیت خود و نیز به واسطه جایگاه خود در نظام یاد می‌گیرند که جامعه را از دید حاکمان خود ببینند.<sup>۹۳</sup> این مفهوم سیادت فرهنگی زمانی که گرامشی آنرا تدوین و مطرح ساخت چندان مورد عنایت قرار نگرفت و توجهی را به خود جلب نکرد، لیکن بعدها مجدداً مطرح و احیا گردید. در واقع از بستر اصلی خود خارج شد و کم و بیش به طور یکسان برای تحلیل طیف گسترده‌تری از موقعیتها مورد استفاده قرار گرفت. به عنوان مکمل اصلاحی جهت بسط یا قبض این مفهوم، طرح پرسشهای سه‌گانه زیر می‌تواند مفید باشد:

۱. آیا سیادت (هژمونی) فرهنگی را بایستی عامل ثابتی فرض کرد، یا اینکه صرفاً در مکانهای معین و زمانهای معین عمل می‌کند؟ اگر مورد اخیر صحیح باشد در آن صورت شرایط و شاخصهای حضور آن کدامند؟
۲. آیا مفهومی است کاملاً توصیفی، یا اینکه باید مفهومی تبیینی باشد؟ اگر تبیینی است، آیا تبیین پیشنهادی ناظر و راجع است به راهبردهای آگاهانه طبقه حاکم

92. E.Yeo and S.Yeo eds) 1981) *Popular Culture and Class Conflict 1590-1914*, Brighton, 128-54.

- cf.A.D. Dona grodzki ed.) 1977) *Social Control in Ninetenth Century Britain*. London.

- G.S.Jones 1983) *Languages of Class* (Cambridge).

93. J.V.Femia 1981) *Gramsci's Political Thought*, O ford.

- T.J.Lears 1985) "The Concept of Cultural Hegemony: Problems and Possibilities". *American Historical Review* no 90, pp. 567-93.

(باراهبردهای گروههای درون آن) یا به چیزی که می‌توان آن را عقلانیت نهفته اعمال آنان دانست؟

۳. ما تا چه اندازه و چگونه مسئول دستاوردها و نتایج موفقیت‌آمیز این سیادت هستیم؟ آیا این سیادت می‌تواند بدون تبانی یا چشم‌پوشی حداقل بخشی از طبقات تحت‌سلطه ایجاد گردد؟ آیا می‌توان با موفقیت در برابر آن ایستادگی و مقاومت به خرج داد؟ آیا طبقه حاکم صرفاً به تحمیل ارزشهای خود بر طبقات محکوم می‌پردازد، یا اینکه نوعی مصالحه و سازش در این میان وجود دارد؟

ورود دو مفهوم در این تحلیل می‌تواند مفید فایده واقع شود: «خشونت نمادین» و «مذاکره». مفهوم نخست، یعنی «خشونت نمادین» که پی‌یر بوردو آن را مطرح ساخت اشاره دارد به تحمیل فرهنگ طبقه حاکم بر گروههای تحت سلطه و تابعه، و به ویژه ناظر به فرایندی است که طی آن این گروههای تحت سلطه مجبور به تصدیق و به رسمیت شناختن فرهنگ حاکم به عنوان فرهنگ مشروع و معرفی فرهنگ خود به عنوان فرهنگ غیرمشروع می‌گردند.<sup>۹۴</sup> مثالهای فراوانی را می‌توان از حوزه‌های متنوعی شاهد آورد: از تاریخ زبان گرفته، برای نمونه فشار به گویشگران زبانها و لهجه‌های محلی برای آنکه نوع کلام و صحبت کردن خود را غلط و ناصحیح تلقی کنند، تا تاریخ شفا دهندگان مردمی و عوامی که با اطلاق برچسب «جادوگر» به آنان به عنوان کافر و بی‌دین و جانی معرفی گشته و مجبور به اعتراف شدند که اعمالشان به معنای واقعی کلمه شیطانی بود.

مفهوم دوم یعنی «مذاکره» که اساساً توسط جامعه‌شناسان در معنای صوری و ظاهری کلمه برای تحلیل «توافق قبل از محاکمه» بین وکلا و موکلان آنان مورد استفاده قرار گرفت، به منظور بحث و بررسی راجع به روند آرام بده‌وبستان بین پزشکان و بیماران یا بین نجبگان و گروههای زیردست (تابعه) جرح و تعدیلهایی در آن به عمل آمده است و برای این منظور تناسب یافته است. برهمین اساس اف. پارکین در کتاب نابرابری طبقاتی و نظم سیاسی (۱۹۷۱) و ای. استروس در کتاب مذاکرات (۱۹۷۸) در تحلیل نظام طبقاتی بریتانیا استدلال کرده‌اند که افشار و طبقات محروم و فقیر ارزشهای حاکم و غالب را در کل نفی نمی‌کنند بلکه «با توجه به شرایط زیستی خاص خود در آنها اصلاحاتی به عمل می‌آورند».<sup>۹۵</sup>

مورخان نیز این اصطلاح را مفید تشخیص داده‌اند، چه برای تحلیل تعریف مجدد

94. P. Bourdieu (1972) *Outlines of a Theory of Practice*: Eng. trans. (Cambridge, 1977), pp. 190-7.

95. A. Strauss (1978) *Negotiations*. San Francisco, Ca. pp. 224-33.

- F. Parkin (1971) *Class Inequality and Political Order* (London), p. 92.



ارزشهای مورد قبول «اشخاص محترم» از سوی کارگران ماهر ادینبوروی دوران ملکه ویکتوریا، چه برای تحلیل روابط و مناسبات بین کاتولیسیسم رسمی و غیررسمی در ناپل قرن هفدهم. فرایندی که طی آن قدیسین در کلیسای ضد رفورماسیون (مخالف اصلاحات دینی) مورد تقدیس قرار گرفته و نام آنان در زمره مقدسین ثبت گردید حاصل و ثمره این قبیل فرایند مذاکره بین پیرامون، به عبارت دیگر منطقه‌ای که کیش و آیین یک قهرمان محلی در آنجا نشوونما یافت، و مرکز یعنی رم بود که در اینجا وکلا و حقوق دانان وابسته به کلیسا درخصوص پذیرش یا رد آن تصمیم می‌گرفتند.<sup>۹۶</sup>

از سوی دیگر، طبقات تابعه و زیردست - بردگان، رعایا، کارگران، برزگران، کارگران مزارع و امثالهم - نیز به جای مذاکره ممکن است راه مقاومت را در پیش بگیرند. واژه «مقاومت» اشکال بسیار متنوعی از کنش جمعی را دربر می‌گیرد مانند «دله دزدی یا کش رفتن، تجاهل کردن... مخالفت ورزیدن، بیزاری و دلسردی نشان دادن... خرابکاری و کارشکنی... ایجاد حریق عمدی، فرار» و نظایر آن. برای مثال درخصوص عدم تمایل به کار و نشان دادن اکراه و بیزاری و دلسردی، گیولا ایلیه (Gyula Illy s) شاعر مجارستانی در خاطرات خود توصیفی بسیار زنده و روشن از این فرایند به دست داده است. وی در مزرعه‌ای بسیار وسیع در جلگه مجار در اوایل قرن بیستم بزرگ شد. کارگران و خدمتکاران در مزرعه می‌بایست شب و روز بطور بلاوقفه و در تمام طول ایام هفته حتی یکشنبه‌ها سخت کار کنند. واکنش آنان - همانند واکنش حیوانات مزرعه - این بود که هر کاری را به آهستگی و با تأنی تمام و بدون عجله انجام دهند. ایلیه در خاطرات خود شرح می‌دهد که عموروکارا می‌دید که چطور به آرامی و با تأنی و سرحوصله همچون حرکت کند لاک‌پشت پیپ خود را بر می‌کرد: «طوری قوطی کبریت را نگه می‌داشت که انگار چوب کبریت نوبی دستش آخرین و تنها ابزار ممکن برای درست کردن آتش بود و سرنوشت تمام بنی‌بشر به همان یک چوب کبریت بستگی داشت».<sup>۹۷</sup> این سبک رفتار را می‌توان به منزله شکلی از مقاومت در برابر خواسته‌های خارج از حد توان و غیر انسانی اربابان و مباشران و به تعبیر ایلیه «نوعی دفاع غریزی» دانست. دانستن این نکته شاید تعجب‌آور باشد که در طول تاریخ شمار معتناهایی از رعایا و بردگان به همین شیوه رفتار کرده‌اند.

96. R. . Gray (1976) *The Labour Aristocracy in Victorian Edinburgh*. O ford, ch.7.

. p. Burke (1987) *Historical Anthropology of Early Modern Italy*, pp. 48-62.

97. J.C.Scott (1990) *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts* New Haven, Conn. & London).p. 188.

- G Illyes (1967) *People of the Puszta*. Budapest. pp. 126-7.

نه تنها کنشهای فردی یا گروهی بلکه صور فرهنگی را نیز می‌توان به این شیوه تحلیل نمود. در حقیقت برخی از دانشجویانی که به مطالعه و تحصیل در فرهنگ مردمی می‌پردازند تا آنجا پیش می‌روند که آنرا نوعی فرهنگ مقاومت در برابر سلطه فرهنگ رسمی یا نخبه قلمداد می‌کنند.<sup>۹۸</sup> راهبرد اتخاذ شده نوعی راهبرد تدافعی است، متناسب با موقعیت زبردستی - تخریب و انهدام به جای مواجهه و مقابله، تاکتیکهای چریکی به جای جنگ و نبرد مستقیم - ولی به هر حال مقاومت محسوب می‌شود.

پل ویلیس جامعه‌شناس انگلیسی و مؤلف یکی از برجسته‌ترین و بارزترین نمونه‌های آثار در قوم‌نگاری مردم بریتانیا، نیز به مذاقه و موشکافی در رویکرد مذکور پرداخته است. مطالعات وی درباره فرزندان ذکور طبقه کار انگلیس در مدارس، برخورد یا نگاهی بسیار همدلانه و برآوردی بسیار دقیق، عمدتاً در قالب عبارات و اصطلاحات خود آنان، از مقاومت این جوانان در برابر قواعد و اخلاقیات رسمی مدرسه و همینطور از تحقیر و توهین آنان نسبت به «خبرچینان» یا «غلامان حلقه به گوش»، یعنی پسرانی که با سیستم همکاری می‌کنند، ارائه می‌کند. البته وی در ادامه خاطر نشان می‌سازد که امتناع از همکاری با نظام منجر به «شکست» تحصیلی و ورود به مشاغل کم درآمد خاص طبقه کارگر می‌شود. به عبارت دیگر یکی از تبعات و پیامدهای ناخواسته شورش و تمرد جوانان در مدارس باز تولید نابرابری طی نسلهای متمادی یا نسل پشت نسل است.<sup>۹۹</sup>

#### ۱۴. جنبشهای اجتماعی

البته، گهگاه، مقاومت روزمره به شورش علنی یا دیگر اشکال «جنبش اجتماعی» تبدیل می‌شود. کاربرد این عبارت طی سالهای دهه ۱۹۵۰ در ایالات متحده میان جامعه‌شناسان رواج یافت. اریک هابسبام از نخستین مورخان بود که از این عبارت استفاده نمود؛ عنوان فرعی کتاب شورشهای بدوی (۱۹۵۹) وی «مطالعاتی در اشکال کهن جنبش اجتماعی در قرون نوزدهم و بیستم» است که به بررسی طیف وسیع و گسترده‌ای از جنبشهای اجتماعی از شورشیان و یاغیان گرفته تا معتقدان به نزدیکی ظهور

98. S.Hall (1981) "Notes on Deconstructing the Popular", in R. Samuel & G. Stedman Jores (eds), *Culture, Ideology and Politics*. London pp. 227-40).

- G.Sider (1986) *Culture and Class in Anthropology and History*. Cambridge. 119-28.

- M.de Certeau (1980) *The Practice of Everyday Life* Eng. trans. Berkeley, ca. 1984).

- J.Fiske (1989) *Understanding Popular Culture*, London.

99. P.Willis (1977) *Learning to Labour* (London).

آخرالزمان و ظهور هزاره مسیح می‌پردازد.<sup>۱۰۰</sup> در پی انتشار کتاب وی طولی نکشید که مطالعات و آثار زیادی به ویژه درباره جنبشهای معتقد به ظهور آخرالزمان و هزارگانی، و به خصوص مطالعات و آثار مشترک مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخان چاپ و منتشر گردید.

ناگفته نماند یکی از نقاط ضعف کتاب شورهای بدوی استفاده وسیع آن از عبارت «جنبش اجتماعی» است در اطلاق به هر چیزی، از یک آشوب یا بلوای چند ساعته گرفته تا سازمانهای پایدار و با ثبات و دائمی از کربوناری<sup>۱۰۱</sup> گرفته تا مافیا. از سوی دیگر ارزش و اعتبار اثر هابسبام و بطور عام‌تر ارزش و اعتبار عبارت مذکور معطوف ساختن توجه به خصوصیات بارزی (نظیر رهبری کاریزمائی) است که ویژگی مشترک جنبشهای دینی و سیاسی‌ئی به شمار می‌رود که سابقاً مستقل از یکدیگر بررسی می‌شدند.

ماکس وبر مفهوم «کاریزما» را از مورخان کلیسا وام گرفت و آن را وارد مطالعات سیاسی نمود. وبر در تعریف کاریزما آنرا «کیفیت معینی از شخصیت یک فرد | می‌داند| که به واسطه وجود کیفیت مزبور در شخصیت آن فرد وی فردی غیرعادی و خارق‌العاده تلقی گشته و دارای قدرتها یا کیفیات و خصوصیات ماوراء طبیعی یا مافوق بشری یا لااقل استثنائی است».<sup>۱۰۲</sup> این مفهوم صرفاً به توصیف و تشریح جاذبه‌هایی می‌پردازد که یک رهبر دینی یا سیاسی به مدد آن به جلب نظر هواداران و پیروان خود پرداخته و به صورت قطب یک کیش یا آیین در می‌آید؛ و به توجیه، تعلیل و تبیین یا ریشه‌یابی علل و عوامل آن نمی‌پردازد و اساساً به صحت و سقم چنین کیفیات یا جاذبه‌ها کاری ندارد. یادآوری این نکته که این نوع رفتار چندان هم غیرعادی و نادر نیست می‌تواند به رفع موانع موجود در برابر درک علل احترام و تکریم از سوی مثلاً هواداران و پیروان لوتر به شخص وی، از سوی نازیها به هیتلر و از سوی درباریان لونی چهاردهم به وی کمک کند. در واقع می‌توان دامنه شمول واژه «کاریزما» را چنان بسط داد که تمام مواردی را که طی آن برخی افراد برای برخی دیگر - خواه قدیس یا جادوگر - قدرتی مافوق طبیعی قائل می‌شوند، دربر بگیرد.<sup>۱۰۳</sup>

100. R.Heberle (1951) *Social Movements*, New York.

- E.Hobsbawm (1959) *Primitive Rebels*, 3rd edn, Manchesteer, 1971.

۱۰۱. Carbonari از مجامع سری سیاسی در اوایل قرن ۱۹ که در ایتالیا، فرانسه و اسپانیا (از ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۵) فعالیت می‌کردم.

102. M.Weber (1920) *Economy and Society*, Eng.trans., 3 vols, New York, 1968, pp. 1&241.

- R.C.Tucker (1968) "The Theory of Charismatic Leadership", *Daedalus*, 731-56.

- G.Klaniczay (1990b) *The Uses of Supernatural Power*, Cambridge, pp. 7-9.

103. Klaniczay (1990b), 7-9.

البته وبر به دلیل تأکید و تمرکز بر ویژگیهای اختصاصی رهبر به جای توجه به انتظارات و توقعات پیروانی که این ویژگیها و کیفیات را به شخص رهبر «نسبت می‌دهند»، مورد انتقاد قرار گرفته است.<sup>۱۰۴</sup> اینک زمان طرح این پرسش فرا رسیده است که آیا پیروان و هواداران معین یا سازمانها و تشکیلات معینی وجود دارند که بطور اخص مستعد پذیرش رهبران کاریزماتیک باشند؟

جامعه‌شناسان و مورخان مدتها به مطالعه و بررسی درباره سازمانهای رسمی پرداخته‌اند. تحقیق راجع به بلواها و آشوبها و اوپاش و اراذل نیز در پی مطرح شدن «تاریخ از پایین» رونق و شکوفایی یافت. از سوی دیگر، جنبشهایی که تنها چند ساعت دوام آورده ولی فاقد سازمان و تشکیلات ثابت و پایداری هستند، چندان مورد توجه و عنایت مورخان قرار نگرفته‌اند و با غفلت و بی‌اعتنایی آنان روبه‌رو شده‌اند، شاید به این دلیل که با هیچ یک از الگوها نمی‌خوانند. این جنبشها اساساً جنبشهایی سیال و غیررسمی هستند و ویژگی بارز آنها همانا حس اشتراک، الفت، صمیمیت و وابستگی نزدیک (communitas) است که در همبستگیهای اجتماعی خودجوش و فاقد ساختار و یا در میان اشخاصی به چشم می‌خورد که در مقام یک گروه، حد یا آستانه شعوری (liminality) را تجربه می‌کنند (نیز ر.ک. ص ۲۸۲ فصلنامه ش ۲۳). در نتیجه جنبشهای مذکور در این شکل نمی‌توانند چندان دوام بیاورند. برخی از آنها روبه افول و زوال می‌روند، بقیه نابود می‌شوند، یا به واسطه موفقیت‌شان حداقل دستخوش تحول و دگرگونی می‌گردند. رشد و گسترش هرچه بیشتر منجر به «عادی شدن کمونیتاس» - آنگونه که ویکتور ترنر با استفاده از تعبیر وبر یعنی «عادی شدن کاریزما» آنرا توصیف کرده است - یا، به تعبیری زمخت و عاری از لطف، منجر به ظهور نهادهایی جدید نظیر فرقه فرانسسکن، کلیسای لوتیری و حزب کمونیست می‌گردد. «جنبش» از هرگونه «جنب و جوش» و «حرکت کردن» باز می‌ایستد.<sup>۱۰۵</sup>

بعدها زمانی که سازمانهای موفق مبادرت به تدوین تاریخهای رسمی خود می‌کنند یا آن را سفارش می‌دهند، این قبیل تاریخها غالباً این تأثیر و احساس را در پی خواهند داشت که سازمانهای مذکور در حقیقت جخت از همان شروع کار آگاهانه و عامدانه برنامه‌ریزی و نهادینه شده بودند. عدم قرائت «حال» به این شیوه یعنی با نگاهی به «گذشته» کار دشواری است، ولی به هر حال باید در برابر این تمایل مقاومت به خرج

104. E. Shils (1975), pp. 126-34.

- Benedict Anderson (1990) *Language and Power* (Ithaca, N.Y.), pp. 78-93.

105. V. Turner (1969) *The Ritual Process* (London), 131 ff.

- c.f.A. Touraine (1964) *The Return to the Actor*: Eng. trans. Minneapolis, 1988.

داد. مفهوم جنبش مشوق وزمینه‌ساز نوعی آگاهی از سیالیت و خودانگیختگی لحظه پایه‌ریزی و پی‌افکنی است، «لحظه» ای که ممکن است به مدت یک نسل طول بکشد ولی به موقع باید راه را برای مرحله عادی شدن یا «شفاف شدن» باز کند. بعضاً گفته شده است که جوانان در این قبیل جنبشها نقش بارز و برجسته‌ای دارند، دقیقاً به این دلیل که توانمندیها و استعدادهایشان برای کنش خودانگیخته هنوز در اثر روال عادی از بین نرفته است. مورخان اصلاح دینی (رفورماسیون) بطور اخص به این ایده چسبیدند و شواهدی در حمایت و تأیید آن - حداقل در ارتباط با مراحل آغازین جنبش، یعنی لحظه خلاقیت، آفرینندگی، اعتراض و شهادت - پیدا کرده‌اند. زمانی که جنبش لوتر شروع شده بود خود وی اوایل دهه سی عمر خود را سپری می‌کرد، و پیروانش نیز عموماً جوان‌تر از وی بودند (گرچه شاید انتظار چنین الگویی هم می‌رفت یعنی با در نظر گرفتن شمار عظیم تعداد نفرات افراد زیر سی سال در جمعیت اروپای قرن شانزدهم).<sup>۱۰۶</sup>

در اینجا متمایز ساختن دو قسم جنبش اجتماعی می‌تواند مفید واقع شود؛ این تفکیک و تمایز بر مبنای زیر استوار است: نخست جنبشهایی که اساساً و بدو آغازگر یک فرایند تحول‌اند، دوم جنبشهایی که در برابر تحولات از پیش موجود واکنش نشان می‌دهند. نیازی به گفتن نیست که این قسم تفکیک، تفکیکی درجه‌ای یا مرتبه‌ای است نه نوعی یا سنخی.

گرچه رسم نیست که از پدیده اصلاح دینی (رفورماسیون) آلمان به عنوان یک جنبش اجتماعی بحث و بررسی به عمل آورد، لیکن بررسی سالهای آغازین آن به این شیوه می‌تواند مفید و مثمرتر باشد، یعنی با تأکید و ورزیدن بر اهمیت کنش جمعی برای تغییر نظم موجود از طریق ابزار و راههای مستقیم و نه ابزار نهادین.<sup>۱۰۷</sup> در سالهای آغازین دهه ۱۵۲۰، جنبش اصلاحی لوتر حتی در یک کلیسا نیز نتوانسته بود موقعیت خود را محکم و تثبیت سازد. البته واکنش لوتر علیه چیزی بود که از آن تحت عنوان «سوء استفاده‌ها» از نظام کهن یاد می‌کرد، لیکن این قبیل اقدامات از ثبات و سابقه‌ای بسیار طولانی برخوردار بود و صرف وجود آنها برای تبیین علت وقوع رفورماسیون در زمان خود کفایت نمی‌کند. در این میان، جنبشهای اجتماعی نوع «واکنشی» از همه عام‌تر و متداول‌ترند، به ویژه

106. L.W.Spitz (1967) "The Third Generation of German Renaissance Humanities". in A.R.Lewis ed.) *Aspects of the Renaissance*, Austin, Te as, 105-21

- S.Brigden (1982) "Youth and the English Reformation", *Past and Present*, no. 95, pp. 31-67.

107. Scribner (1979) "The Reformation as a Social Movement", in W.J.Mommsen ed.), *Stadtbürgertum und Adel in der Reformation* (Stuttgart), 49-79.

جنبشهای مردمی در اعتراض به تحولات اقتصادی یا اجتماعی که شیوه‌های سنتی زندگی را تهدید به ناپودی می‌کنند. یکی از بارزترین و برجسته‌ترین این نوع جنبشها یقیناً شورشی است که در سال ۷-۱۸۹۶ در مناطق شمال شرقی برزیل به وقوع پیوست. رهبر کاریزمایی این شورش مرد پاکدامن آواره‌ای بود به نام آنتونیو کنسلرو (Antonio Conselheiro)، زاهد تارک دنیایی که با پیشگوییهای درخصوص وقوع فاجعه و بلاهای مصیبت‌بار قریب‌الوقوع در برزیل به شهرت و آوازه دست یافت. به عقیده وی تنها بازگشت شاه سباستین (که هنگام جنگ در شمال آفریقا در سال ۱۵۷۸ درگذشته بود) قادر به نجات برزیل از این مصیبت بود. کنسلرو پیروان خود را به یک مرتع قدیمی پرورش احشام هدایت کرد که خیلی زود به مکانی مقدس تبدیل شد، یعنی شهر کانودوس (Canudos). ساکنان این اورشلیم جدید تقریباً سه گروه از نیروهای نظامی را که برای خواباندن شورش آنان اعزام شده بودند، شکست دادند. این قیام پیرامون علیه مرکز، علاوه بر چیزهای دیگر نوعی واکنش علیه تأسیس جمهوری برزیل در بی کودتای ۱۸۸۹ بود. از این منظر این شورش را می‌توان با قیام وندي<sup>۱۰۸</sup> در غرب فرانسه در سال ۱۷۹۳ علیه انقلاب فرانسه قابل مقایسه دانست.<sup>۱۰۹</sup> لیکن عناصر مسیحایی، منجی‌گرایانه و هزاره‌ای موجود در این قیام، فضای تعالی دینی آن، ظرفیت و استعدادی که جاگونکوها («بومیان جنگل‌نشین» یا حتی «یاغیان») برای جنگهای چریکی از خود نشان دادند، و ارزیابی و برآورد صریح و روشن و دست‌اولی که اقلیدس دوکیرنا، روزنامه‌نگار برجسته ارائه کرده است جملگی دست به دست هم داده و به قضیه کانودوس حال و هوای خاصی بخشیده‌اند.

### ۱۵. ذهنیت (افکار) و ایدئولوژی

معضلات سیاسی سلطه و مقاومت ما را به عقب به قلمرو فرهنگ، به مسائل عادات و رسوم، خلق و خوی، ذهنیت یا ایدئولوژی هدایت می‌کند. قبلاً دیدیم که نظام خدایگان-بنده (patron client) به یک نظام ارزشی مبتنی بر شرف و افتخار متکی است. نظامهای دیوان سالار که پیشتر درباره آنها بحث کردیم (ص ۲۴۴، فصلنامه ش ۲۳) نیز به خلق و خوی و اخلاقیات خاصی متکی هستند نظیر احترام (یا به قول بعضی‌ها احترام

۱۰۸. Vendece از بخشهای غرب فرانسه که در جریان انقلاب فرانسه از ناحیه قدیمی موسوم به پوانو منتزع شد. همراه با سه منطقه پوانو، آنجو و بریتانی صحنه جنگها و نبردهای وندي (۹۶-۱۷۹۳) و سلسله شورشهای دهقانان علیه حکومت انقلابی بشمار می‌رفت. م.

109. E.da Cunha 1902) *Rebellion in the Backlands*: Eng. trans. Chicago, 1944.

C.Tilly 1964) *The Vendee*, London.

مفروضه) به قواعد رسمی که معرف این نوع نظام اداری هستند. در اینجا نیز هژمونی و سیادت طبقه حاکم در گرو میزان معینی از پذیرش از سوی طبقات زیردست است. در هر مورد درک و ارزیابی کارکردهای نظام بدون درک نگرشها، خلق و خوی و ارزشهای مورد قبول مشارکت‌کنندگان غیرممکن است.

می‌توان با قدری انصاف ادعا نمود که نگارش تاریخ اجتماعی بدون معرفی و ارائه تاریخ عقاید (history of ideas) غیرممکن است، به شرط آنکه منظور از تاریخ عقاید تاریخ عقیده تک‌تک اشخاص باشد نه عقاید اصلی‌ترین متفکران یک عصر معین. اگر مورخان برآنند تا خود را با نگرشها، آرا و عقاید و ارزشهای تک‌تک افرادی که در جامعه‌ای معین زندگی می‌کنند درگیر ساخته و به آنها پردازند، در آن صورت شایسته است به آنان توصیه شود که حتماً باید با دو مفهوم رقیب یعنی ذهنیت (افکار) (mentality) و ایدئولوژی کاملاً آشنا گردند.

جریان موسوم به «تاریخ عقاید» یا «تاریخ ذهنیات»<sup>۱۱۰</sup> (آرا و افکار) اساساً رویکردی دورکیمی به آرا و عقاید (ideas) است، گرچه خود دورکیم اصطلاح «بازنمایی جمعی» را ترجیح می‌داد. این رویکرد بعدها توسط لوسین لوی-برول از پیروان دورکیم در کتاب ذهنیت بدوی (۱۹۲۷) و جاهای دیگر بسط و تکامل یافت.<sup>۱۱۱</sup> جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان معاصر بعضاً از «شیوه‌های تفکر»، «نظامهای اعتقادی» یا «نقشه‌های معرفتی» صحبت می‌کنند.

هر تعبیری که به کار رفته باشد، رویکرد مذکور حداقل از سه نظر یا در سه ویژگی عمده با تاریخ اندیشه رایج و قراردادی تفاوت خواهد داشت. در این رویکرد، تأکید عمده اولاً بر رفتارها و دیدگاهها و طرز تلقیهای جمعی است نه فردی؛ ثانیاً بر مفروضات ناگفته است نه بر نظریه‌های صریح و آشکار و بر «عقل سلیم» یا چیزی که در یک فرهنگ خاص «عقل سلیم» می‌نماید؛ و ثانیاً بر ساختار نظامهای اعتقادی (عقیدتی) است. منجمله دغدغه بابت مقولات مورد استفاده برای بیان تجربیات و روشهای اثبات و اقیان. نکته شایان توجه اینکه بین این سه ویژگی «تاریخ آرا و عقاید» (افکار، ذهنیات) و رویکرد میشل فوکو در کتاب نظم اشیاء در برخورد با چیزی که دوست داشت آنرا «دیرین‌شناسی» نظامهای اندیشه یا «اپیستمه‌ها» (دستگاههای معرفتی) بنامد، نوعی همسویی آشکار به چشم می‌خورد.<sup>۱۱۲</sup>

110. Histoire des mentalités - the history of mentalities.

111. P. Burke (1986) "Strengths and Weaknesses of the History of Mentalities". *History of European Ideas*, no.7, pp. 439-51.

112. M. Foucault (1966) *The Order of Things*: Eng. trans. London, 1970).

نمونه‌ای از نوع معضلی که «رویکرد تاریخ عقاید» به حل آن کمک می‌کند، آزمون سخت یا هفت خوان قرون وسطایی<sup>۱۱۳</sup> است. این واقعیت که در مراحل آغازین قرون وسطی گناه یا بیگناهی بعضاً از طریق گذراندن آزمونی سخت نظیر حمل میله آهنی داغ سرخ شده یا فرو بردن دست مظنون در آب جوشان اثبات می‌شد، مدت‌های مدید مانعی برای درک صحیح و فهم درست این دوران بوده و مایه گمراهی خیلی‌ها گردید. همانگونه که ویلیام رابرتسون مورخ قرن هجدهمی اسکاتلندی اظهار داشته است «در میان کلیه نهاد‌های عجیب و غریب و پرت و نامربوط که وجودشان مدیون ضعف و نارسایی خرد انسان است، این یکی ... ظاهراً نامربوط‌ترین و مهم‌ترین آنهاست». لیکن ظرف چند سال گذشته یک سلسله مطالعات و بررسی‌هایی صورت گرفته است که سنت آزمون سخت را بسیار جدی گرفته و سعی دارند با تحقیق و تفحص در مفروضات عقیدتی مشارکت‌کنندگان [در این قبیل آزمون‌ها] سنت مذکور را امری معقول‌تر و قابل فهم‌تر سازند. برای مثال، پیتر براون مورخ دوران باستان عقیده دارد که آزمون سخت به مثابه ابزار اجماع عمل می‌کرد. مورخان دیگر این نتیجه‌گیری خاص را رد می‌کنند، ولی در این دغدغه با براون همراه و شریکند که آزمون سخت را باید در بستر فرهنگی خاص آن قرار داد. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که «تاریخ عقاید» بونه محک خود از طریق آزمون سخت را پشت سر گذرانده است.<sup>۱۱۴</sup>

معضلی مشابه انگیزه‌ای شد برای اقدام به بررسی و مطالعه‌ای پیشیناز در «تاریخ عقاید» در سالهای دهه ۱۹۲۰. این اقدام از جانب مارک بلوخ مورخ فقید فرانسوی و در قالب کتاب لمس شاهی (لمس همایونی) (۱۹۲۲) صورت گرفت. کتاب مذکور در واقع تاریخ اعتقاد به فضایل و برکات «لمس همایونی» است، به عبارت دیگر این عقیده که پادشاهان فرانسه و انگلیس از قدرت اعجاز‌آمیز مداوای خنازیر (بیماری پوستی) برخوردار بودند و می‌توانستند با لمس کردن بیماران آنان را از این بیماری نجات دهند. این قدرت نشانه‌ای از کاریزمای آنان بود، مفهومی که بر اخیراً تدوین کرده بود ولی بلوخ از آن بی‌خبر بود. عقیده به قدرت لمس همایونی قرنهای متمادی دوام آورد. در انگلستان

۱۱۳. medieval ordeal: آزمون سخت برای اثبات بیگناهی. مانند گذشتن با پای برهنه از میان آتش و دغال برافروخته، زیرا عقیده براین بود که فرد بیگناه صدمه‌ای نمی‌بیند. م.

114. P. Brown (1975) "Society and the Supernatural", *Daedalus*, no. 104, pp. 133-47.

- cf. C. Morris (1975) "Judicium Dei", in D. Baker (ed.), *Church, Society and Politics*, Oxford, 95-111.

- C.M. Radding (1979) "Superstition to Science", *American Historical Review* no. 84, 945-69.

- F. Bartlett (1986) *Trial by Fire and Water*, Oxford.



کاربست مذکور تا دوران سلطنت ملکه آن<sup>۱۱۵</sup> دوام آورد (سامونل جانسون<sup>۱۱۶</sup> که در کودکی دچار این بیماری شده بود توسط وی لمس گردید)، در حالی که در فرانسه تادوران انقلاب ادامه داشت و پس از آن نیز در سال ۱۸۲۵ توسط چارلز دهم احیاء شد. بلوخ کار خود را با این فرض آغاز کرد که پادشاهان و ملکه‌های انگلستان و فرانسه عملاً و واقعاً فاقد قدرت مداوای بیماری پوستی بودند، و در ادامه به بررسی این مسئله می‌پردازد که چرا این «توهم جمعی» - تعبیری که وی درباره آن به کار می‌برد - توانست تا این اندازه برای مدتهای مدید دوام بیاورد. وی بر این واقعیت تأکید می‌ورزید که این مردم بودند که همواره انتظار معجزه را داشتند. اگر نشانه‌های بیماری برطرف می‌شد در آن صورت برای شخص پادشاه ارج و احترام قائل شده و از وی قدردانی و ستایش می‌کردند. از سوی دیگر اگر نشانه‌های بیماری برطرف نمی‌شد، تنها به معنای آن بود که بیمار باید مجدداً لمس گردد. بلوخ همچنین به این نکته توجه داشت که تمایل به اعتقاد به چیزی که تجربه نافی و ناقض آن است از ویژگیهای اصلی ذهنیت به اصطلاح «بدوی» مورد نظر لوی - برول به شمار می‌رود.<sup>۱۱۷</sup>

در فرانسه «رویکرد تاریخ عقاید» در دهه ۱۹۶۰ میان مورخان شهرت یافت و منبع الهام‌بخش برای خلق آثار بیشماری گردید. لیکن خیلی دیر توانست توجه مورخان انگلیسی را به خود جلب کند، و زمانی که سرانجام موفق به چنین کاری گردید از مسیری نسبتاً غیرمستقیم و پرپیچ و خم وارد شد. ادوارد ایونز - پریچارد جامعه‌شناس بریتانیایی با الهام از دورکیم و لوی - برول به مطالعه و بررسی درباره نظام اعتقادی آزانده (اقوام ساکن در ناحیه کنگو - سودان در آفریقای مرکزی) پرداخت. وی بر سرشت خود اثباتگر و خود تأییدگر پیشگوییها و مکاشفات سم زانده تأکید می‌ورزد به شیوه‌ای که یادآور

۱۱۵. ملکه آن (۱۷۱۴-۱۶۶۵)، ملکه انگلستان و اسکاتلند (که از ۱۷۰۷ به بریتانیای کبیر موسوم شد) و ایرلند (۱۷۰۲-۱۴). آخرین پادشاه از خاندان استوارت، دختر جیمز دوم کاتولیک (ولی خودش پروتستان بود). وی پس از ویلیام سوم به تخت رسید. در دوران سلطنت وی وحدت انگلستان و اسکاتلند تحقق کامل پیدا کرد. هر پنج فرزند وی در کودکی از دنیا رفتند. در نتیجه به موجب قانون مصوب ۱۷۰۱ پس از مرگ وی تاج و تخت به خاندان هانور انتقال یافت. م.

۱۱۶. سامونل جانسون (مشهور به دکتر جانسون) (۱۷۰۹-۸۴)، ادیب، لغت‌شناس، نویسنده و منتقد انگلیسی. آثار بسیار ارزشمندی از وی به جا مانده است از جمله فرهنگ لغات زبان انگلیسی (۱۷۵۵)، ویراستاری و چاپ و انتشار آثار شکسپیر (۱۷۶۵)، و زندگی شاعران انگلیسی (۱۷۷۷). وی از چهره‌های شاخص ادبی دوران خود بود و در ۱۷۶۴ باشگاه ادبی لندن را تأسیس کرد که در میان اعضای آن می‌توان به شخصیت‌های برجسته‌ای چون ادمندسبرگ، الیز گلدسمیت، سرجوشوا ریبولدنز، دیوید گریک و جیمز باسول (بیوگرافی نویسنده جانسون) برخورد کرد.

117. M.Bloch (1924) *The Royal Touch*, Eng.trans. London (1973), 421b.

تحلیلهای و نقطه نظرات بلوخ درباره «لمس همایونی» است (ایونز - پریچارد در دورانی که دانشجوی تاریخ قرون وسطی بود با آثار و دیدگاههای بلوخ آشنا شده بود). وی می نویسد «در این شبکه به هم تنیده اعتقادات، هر رشته به رشته بعدی متکی است، و یک زانده قادر خروج از سوراخهای این شبکه نیست زیرا این تنها دنیایی است که او می شناسد».<sup>۱۱۸</sup> به یمن مطالعات و تحقیقات ایونز - پریچارد و شاگردانش، دغدغه بابت شیوه های تفکر و نظامهای اعتقادی بر رویکرد مورخان بریتانیایی (به ویژه کیت توماس و پیروان وی) تأثیر بسزایی گذاشت و توجه آنان را به موضوعاتی نظیر سحر و جادوگری، خرافه و دین در انگلستان طی قرون شانزده و هفده معطوف ساخت.<sup>۱۱۹</sup>

«تاریخ عقاید» ثابت کرده است که رویکرد بسیار مفید و ثمربخشی در برخورد با گذشته است و کتاب بلوخ تنها یکی از شاهکارهای این ژانر در تاریخ نگاری است. با وجود این، در جریان حل معضلات سنتی، معضلات جدیدی خلق گردید. از جمله جدی ترین این معضلات می توان معضل تحرک زدایی، جمود و بی تحرکی یا تصویر ایستا را نام برد. مورخان در توصیف و تشریح آرا و عقاید و افکار (ذهنیات) در مقطع خاصی از گذشته به مراتب بسیار موفق تر بوده اند تا در تبیین چگونگی، چرایی و زمان تحول این عقاید (اینکه چگونه، چرا و چه زمانی دستخوش تغییر و تحول شدند). نظم اشیاء (۱۹۶۶) اثر فوکو نیز همانگونه که بسیاری از منتقدان اشاره کرده اند، دچار همین نقیصه است. البته این ضعف با یکی از بزرگترین نقاط قوت در رویکرد مذکور همراه است، یعنی فرض وجود یک نظام اعتقادی که در آن هر جزء یا بخش به سایر اجزا و بخشها متکی است. این فرض به مورخان این امکان را می دهد تا علیرغم وجود شواهد زمنت تجربی به تبیین علل و عوامل تداوم و پایداری یک فکر (عقیده، ذهنیت) در بستر زمان بپردازند. لیکن هرچقدر تبیین مذکور قانع کننده تر و رضایتبخش تر باشد، به همان نسبت تبیین تغییر ذهنیت زمانی که نهایتاً رخ می دهد، سخت تر خواهد بود.

فقدان دغدغه بابت تحولات با فقدان دغدغه بابت اختلاف (بگذریم از تضاد) همراه است. دومین معضل عمده ناشی از «تاریخ عقاید» را می توان معضل یکدست سازی یا همگن سازی (homogenization) نامید. تمرکز بر عقاید یا ذهنیات جمعی (collective mentalities) به معنای خطر نادیده گرفتن اختلاف و تفاوت در سطوح متفاوت چندی است. در مرحله اول باید دانست که افراد هیچگاه مانند هم و دقیقاً یکسان نمی اندیشند. در مقابل این ایراد می توان از زبان ژاک لوگوف (Jac ues Le Goff) مورخ فرانسوی

118. F.Evans-Pritchard (1937) *Witchcraft, Oracles and Magic among the Azande* (O ford) p.194.

119. K.V.Thomas (1971) *Religion and the Decline of Magic*, London.

پاسخ داد، که می‌گوید واژه «ذهنیت» را تنها باید برای توصیف آرا و عقایدی بکار برد که افراد در آنها با بقیه اعضای گروه خود مشترک‌اند.<sup>۱۲۰</sup> در مرحله دوم نیز باید توجه داشت که هر فرد در موقعیتهای ارتباطی یا مفاهیمی مختلف خود را به گونه‌ای متفاوت ارائه (بیان) می‌کند. اگر کسی به گزاره ظاهراً متناقضی که در دوران دیگر یا فرهنگ دیگر اقامه شده است برخورد کند، در آن صورت باید آن را در بستر اجتماعی اصلی آن در یک سطح خرد یا یک سطح کلان قرار دهد.<sup>۱۲۱</sup>

این واقعیت که مورخان آرا و عقاید به راحتی اسیر فرض وجود تقابل دوگانه بین نظامهای اعتقادی «سستی» و «مدرن» می‌شوند، نیز معضل جدی دیگری در پی دارد؛ تقابل مذکور در واقع چیزی نیست جز باز تولید همان تمایز ایجاد شده از سوی لوی - برول بین چیزهایی که وی از آنها تحت عنوان تفکر یا اندیشه «ماقبل منطقی» و تفکر «منطقی» یاد می‌کند، منتهی به زبان دیگر، تفکر مدرن، جریانی است انتزاعی‌تر، با وابستگی کمتر به بستر، و جریانی است «بازتر» و «آزادتر» به این معنا که در درون این جریان می‌توان به شماری از نظامهای اعتقادی رقیب برخورد؛ حاصل آنکه در تفکر مدرن افراد به راحتی از وجود بدیل‌های اعتقادات خود آگاهند.<sup>۱۲۲</sup> برای نشان دادن معضلات ذاتی و نهفته در چنین تقابلی باید دست به آزمایش ساده‌ای زد، یعنی مطالعه سریعاً از پی هم و بلاوقفه دو اثر مهم کلاسیک در این حوزه: تفکر چینی (۱۹۲۴) اثر مارسل گرانه و معضله‌ی اعتقادی (۱۹۴۲) اثر لوسین فور. ویژگیهایی که برای تفکر سستی چینی و فرانسوی قرن شانزدهم در نظر گرفته شده است، تقریباً بسیار مشابه به نظر می‌رسند. هر دو در تقابل با تفکر روشنفکری فرانسوی قرن بیستم تعریف شده‌اند، و تفاوت بین آنها و ما تنوع «دیگری» را به وحدت تقلیل می‌دهد. این نوع تقلیل نتیجه یا بهای تحلیل ساختاری است.

به کمک تحلیلی مبتنی بر «ایدئولوژی»، یعنی رویکردی به تاریخ اندیشه مبتنی بر مبانی مارکسیستی که توسط آنتونیو گرامشی و اصحاب آلمانی «جامعه‌شناسی معرفت» نظیر کارل مانهایم بسط و تکامل پیدا کرد، می‌توان از پاره‌ای دشواریهای ملازم با مفهوم

120. J.Le Goff (1974) "Les mentalit s", in J.Le Goff & P.Nora (eds), *Faire de l'histoire*, 3 vols, Paris, vol.3, pp 76-90.

121. G.F.R. Lloyd (1990) *Demystifying Mentalities* (Cambridge), ch.1.

122. R.Horton (1967) "African Traditional Thought and Western Science", *Africa*, no.37, pp. 50-71, and pp. 155-87.

- R.Horton (1982) "Tradition and Modernity Revisited", in M. Hollis and S.Lukes (eds), *Rationality and Relativism*, Oxford, 201-60.

- E. Gellner (1974) *Legitimation of Belief*, Cambridge, pp. 156-58.

«عقاید جمعی» | ذهنیات جمعی | اجتناب ورزید. روند بسط و تکامل مذکور در سالهای بین دو جنگ جهانی، به عبارت دیگر دقیقاً همزمان با بسط و تکامل «تاریخ عقاید» در فرانسه، رخ داد.

«ایدئولوژی» واژه‌ای است با تعاریف بسیار، بلکه بیشمار تعاریف. برخی افراد این واژه را در معنایی تحقیرآمیز بکار می‌برند - من دارای افکار و عقایدی هستم، او ایدئولوژی دارد. برخی دیگر به گونه‌ای بی‌طرف آن را به عنوان مترادفی برای «جهانبینی» بکار می‌برند.<sup>۱۲۳</sup> کارل مانهایم تمایزی دقیق و مفید بین دو نوع برداشت از مفهوم «ایدئولوژی» ترسیم کرده است.<sup>۱۲۴</sup> برداشت اول که وی از آن تحت عنوان برداشت «کلی» یا عام از ایدئولوژی نام می‌برد، مبین آن است که نوعی تداعی و همخوانی بین مجموعه خاصی از آرا و عقاید یا نگرش به جهان (جهانبینی) و یک گروه اجتماعی خاص یا طبقه وجود دارد؛ به عبارت دیگر تلویحاً بیانگر آن است که بلوخ و فور در بحث پیرامون ذهنیت و تفکر فرانسوی قرون وسطی یا قرن شانزدهمی بدون ترسیم تمایزات اجتماعی بر سبیل صواب نبودند.

برداشت دوم که مانهایم آنرا برداشت «خاص» از ایدئولوژی می‌نامید، مبین آن است که از آرا و عقاید یا بازنماییها می‌توان در جهت حفظ و تثبیت یک نظم اجتماعی یا سیاسی خاص سود جست. برای مثال از ایده دمکراسی می‌توان برای «رمزآلود یا رازورزانه ساختن»، یا پنهان ساختن دامنه اعمال قدرت از سوی گروهی کوچک، سود جست. از سوی دیگر آرا و عقاید می‌توانند به توجیه (یا به قول وبر به «مشروعیت بخشیدن») نظام بپردازند، غالباً از طریق بازنمایی نظم سیاسی به عنوان جریانی طبیعی و نه فرهنگی - برای مثال بازنمایی پادشاه به عنوان خورشید. برداشتهای مذکور از ایدئولوژی در اواخر دهه ۱۹۶۰ توسط یورگن هابرماس متفکر و نظریه‌پرداز اجتماعی آلمانی و لوئی آلتوسر فیلسوف و متفکر مارکسیست ساختارگرای فرانسوی، با ظرافت و دقت خاصی تدوین گردید. از نظر هابرماس، «ایدئولوژی مربوط می‌شود به مفاهیم یا ارتباطاتی که به واسطه اعمال سلطه به گونه‌ای نظام‌مند تحریف شده است»؛ در حالی که مطابق با عبارات مشهور آلتوسر، ایدئولوژی اشاره دارد به «روابط و مناسبات تخیلی [یا «متصور»] افراد با شرایط واقعی زیستی و وجودی آنان».<sup>۱۲۵</sup>

123. R. Geuss (1981) *The Idea of a Critical Theory* (Cambridge), ch.1.

- J.B.Thompson (1990) *Ideology and Modern Culture* (Cambridge).ch.1.

124. K. Mannheim (1936) *Ideology and Utopia* (London).

125. J.Habermas (1968) *Knowledge and Human Interests*, Eng.trans. Boston, Mass. 1971.

رابطه، یا تضاد، بین ذهنیات (آرا و عقاید، افکار) و ایدئولوژیها ممکن است نیاز به توضیح و تئور داشته باشد.<sup>۱۲۶</sup> به این منظور بازگشت به مثال «لمس همایونی» می‌تواند مفید واقع گردد. اثر کلاسیک مارک بلوخ در زمینه تاریخ عقاید، با ایمان و اعتقاد به لمس همایونی به نحوی برخورد می‌کرد که گویی ایمانی «معصومانه و مقدس» بود. از سوی دیگر هر تحلیل برحسب ایدئولوژی براین نکته تأکید خواهد داشت که اعتقاد و باورداشت مردم عادی به اینکه پادشاه از قدرت انجام کارهای خارق‌العاده و معجزه‌آمیز برخوردار است، در راستای منافع و مصالح رژیم سلطنتی بود. در مورد پادشاهان فرانسه و انگلستان کاریزما موهبتی طبیعی و خدادادی محسوب نمی‌شد، بلکه به کمک ردای سلطنتی و مراسم یا آیینهای مختلف و امثالهم ایجاد می‌شد.

گرچه مقایسه بین آرا و عقاید (ذهنیات) و ایدئولوژیها، قیاس مفیدی است، لیکن تلاشها و اقدامات به عمل آمده برای تحلیل راهها و روشهایی که طی آن آرا و عقاید به حمایت از نظامهای سیاسی می‌پردازند، موجب روش شدن مشکلات و دشواریها شده است، البته نه برخلاف دشواریهای ملازم با مفهوم هژمونی. ایدئولوژی غالباً به مثابه نوعی «ساروج اجتماعی» تلقی شده است که اجزا و بخشهای مختلف جامعه را به همدیگر پیوند داده و آنها را در کنار هم نگه می‌دارد. لیکن در پاره‌ای از مطالعات و بررسیهای اخیر که بطور یکسان به انتقاد از دیدگاهها و نقطه‌نظرات مارکسیستها و هواداران دورکیم پرداخته‌اند، اهمیت مفهوم ایدئولوژی از جنبه فوق (به مثابه عامل وحدت و پیوند اجتماعی) مورد چالش قرار گرفته است. این مطالعات برای مثال بر این باورند که همبستگی اجتماعی موجود در نظامها و رژیمهای مبتنی بر دموکراسی لیبرال همبستگی منفی است نه مثبت؛ به عبارت دیگر اینکه همبستگی مذکور نه به یک اجماع بر سر ارزشهای بنیادین موجود در رژیم بلکه به فقدان اجماع در خصوص انتقادات از حکومت متکی است.<sup>۱۲۷</sup>

پرتال جامع علوم انسانی

→ L. Althusser (1970) "Ideology and Ideological State Apparatuses": Eng. trans. in his *Lenin and Philosophy*, London, 1971, 121-73.

126. M. Vovelle (1982) *Ideologies and Mentalities*, Eng. trans. Cambridge, 1991) esp. 1-12.

127. M. Mann (1970) "The Social Cohesion of Liberal Democracy", *American Sociological Review*, no. 35, pp. 423-37.

- N. Abercrombie et al (1980) *The Dominant Ideology Thesis*, London.

- J. B. Thompson (1990), p. 3

## ۱۶. مفاهمه و پذیرش

مطالعه ایدئولوژی به مطالعه ابزار، وسایل و روشهایی می‌انجامد که به کمک آن آرا و عقاید بسط و انتشار می‌یابند، یعنی ارتباطات یا مفاهمه. هارولد لاسول که اساساً به مطالعه و بررسی پیرامون علم سیاست می‌پردازد، زمانی موضوع این قبیل مطالعه (موضوع مطالعه علم سیاست) را با بیان قاطع معمول خود چنین تعریف کرد «کسی می‌گوید چه چیزی به چه کسی، و با چه نتایج و تأثیراتی» (بدر نظر داشتن اینکه «تأثیرات و نتایج» مذکور قابل اندازه‌گیری اند). از سوی دیگر ریموند ویلیامز که در عرصه ادبیات گام برمی‌دارد، تعریف نسبتاً ملایم‌تر و راحت‌تری با تأکید بیشتر بر صورت یا فرم (سبک، ژانر) ارائه کرده است: «نهاده‌ها و صورتهایی (قالبها) که آرا و عقاید، اطلاعات، نگرشها و طرز تلقیها از طریق آنها انتقال یافته و دریافت می‌گردند». جوشوا فیشرمن (Joshua Fishman) از حوزه زبان‌شناسی، با طرح و پیشنهاد این تعریف که «مطالعه و بررسی اینکه چه کسی به چه زبانی با چه کسانی و چه مواقعی صحبت می‌کند»، تفسیر و تأویل دیگری از مضمون مذکور ارائه کرده است که بر میل باطنی صحبت‌کنندگان (گویشگران یک زبان) برای تغییر زبان یا اشکال زبان در موقعیتها یا «قلمروهای گفتاری» مختلف تأکید دارد. دل‌هایمز (Dell Hymes) از حوزه مردم‌شناسی دید نسبتاً گسترده‌تری به این موضوع داشته و نوعی مطالعات قوم‌نگارانه از وقایع ارتباطاتی را پیشنهاد می‌کند که نه تنها پیامها و فرستندگان و گیرندگان بلکه «کانالها»، «کدها» و «ایستگاهها» را نیز تحت پوشش قرار خواهد داد.<sup>۱۲۸</sup>

برخی از مورخان، با الهام از هایمز، فیشرمن و همکاران آنان، به مطالعه و بررسی پیرامون تاریخ اجتماعی زبان، اشکال و صور متحول و در حال تغییر آن و کارویژه‌های مختلف آن روی آورده‌اند.<sup>۱۲۹</sup> برای مثال، زبان، همانند مصرف، برای برخی گروههای اجتماعی در حکم ابزاری است جهت متمایز ساختن خود از دیگران. می‌توان از باب مثال به این حکم تورستین ویلن اشاره کرد که نحوه صحبت کردن یا شیوه گفتاری طبقه مرفه ضرورتاً «پرتصنع، متکلف، دشوار و منسوخ» بود، زیرا این نوع استعمال زبان

128. H.Lasswell (1936) *Politics: who gets what, when, how*; rpr. New York, 1985

- R.Williams (1962) *Communications*. Harmondsworth.

- J.Fishman (1965) "Who Speaks What Languages to Whom and When", *La Linguisti ue*, no.2, 67-88.

- D.Hymes (1964) "Toward Ethnographies of Communication"; rpr. in p.p. Gigloli ed.) (1972) *Language in Social Conte t* (Harmondsworth), pp. 21-44.

129. P. Burke & R.Porter eds.) (1987) *The Social History of Language*. Cambridge.

- P. Burke & R.Porter eds.) (1991) *Language, Self and Society*. Cambridge.

بیانگر اتلاف وقت و در نتیجه «معافیت از کاربرد و نیاز به کلام مستقیم و قهرآمیز» بود.<sup>۱۳۰</sup> زبان‌شناسان اجتماعی نیز مطالب بسیار زیادی برای گفتن راجع به کاربرد زبان به مثابه یک نماد شئونی داشتند.

یکی از مشهورترین نمونه‌ها مباحثه درباره کاربرد زبان انگلیسی در میان طبقه مرفه [upper-class] و طبقه غیرمرفه [non-upper-class] (موسوم به "U" و "non-U") در سالهای دهه ۱۹۵۰ است، که طی آن ادعا شده بود که مثلاً واژه "looking-glass" [آینه] مستعمل طبقه مرفه بود، در حالی که طبقه غیرمرفه از واژه "mirror" استفاده می‌کردند؛ واژه "writing-paper" [کاغذ تحریر] کاربرد طبقه مرفه بود، ولی "note-paper" [کاغذ یادداشت] در میان طبقه غیرمرفه کاربرد داشت و امثال آن.<sup>۱۳۱</sup> در فرانسه قرن هفدهم، فرانسوادو کلیره (Francois de Callieres) منشی خصوصی لوئی چهاردهم، پیش از این به تفاوتها و اختلافهای موجود میان چیزی که از آن به «شیوه‌های بورژوازی صحبت کردن» [facons de parler bourgeoises] و «خصیصه‌های واژگانی اشرافیت» یاد می‌کرد، اشاره کرده بود.

در این قبیل موارد، گزیدن هر واژه خاص ظاهراً ارادی و دلبخواه به نظر می‌آید، که انگیزه آن تمایل اشراف به متمایز ساختن خود از بورژواها بود، که به نوبه خود الگوهای گفتاری خود را به منظور تشبیه یا همانند کردن خود به اشراف و تقلید از آنان تغییر می‌دهند، در نتیجه خود اشراف نیز مدام مجبور به ابداع و نوآوری هستند. همانگونه که درخصوص کاربرد روزمره یک زبان خارجی توسط گروههای معینی از اشراف دیده می‌شود (مثلاً کاربرد زبان فرانسه در روسیه قرن نوزدهم، پروس قرن هجدهم، هلند قرن هفدهم و نظایر آن)، این امر همزمان ابزاری برای متمایز ساختن خود از اشراف و طبقات اجتماعی پایین‌تر و نیز اعلام وفاداری نسبت به پاریس به عنوان قلب و مرکز تمدن و تجلیل و تکریم آن بود. وین می‌توانست این نکته را نیز اضافه کند که برقراری ارتباط با همزبانهای خود با یک زبان بیگانه (اینکه دو یا چند همزبان با یک زبان خارجی با هم حرف بزنند) به وضوح راحتی خیال و فراغ خاطر «طبقات مرفه و فراغ‌البال» را عیان می‌سازد.<sup>۱۳۲</sup>

تا اینجا ارتباطگران (communicators) و نیات و راهبردهای آنان را مورد ملاحظه قرار داده‌ایم. درخصوص مخاطبان و پاسخهای آنان چگونه؟ در این خصوص این

130. T. Veblen (1899) *Theory of the Leisure Class*, New York.

131. A.S.C.Ross (1954) "Linguistic Class Indicators in Present- Day English", *Neuphilologische Mitteilungen*, no. 55, pp. 20-56.

132. P. Burke & R.Porter (1987), pp. 1-20.

نظریه پردازان ادبی هستند که مهم‌ترین و عمده‌ترین سهم را ایفا کرده‌اند، و بر نقش خواننده و «افق انتظارات و توقعات» وی در پایه‌ریزی و ساختن معنی تأکید ورزیده‌اند.<sup>۱۳۳</sup> میشل دوسرتو نظریه‌پرداز فرانسوی (که حوزه‌های علائق مطالعاتی و تحقیقاتی وی چنان گسترده است که نمی‌توان آن را به یک رشته خاص محدود ساخت) نیز به شیوه‌ای مشابه بر خلاقیت و ابتکار مردم عادی در حوزه مصرف، باز تفسیرهای فعال آنان از پیامهایی که به آنان ابلاغ می‌شود و تاکتیک‌هایشان برای منطبق ساختن نظام اشیاء مادی با نیازهای روزمره خود تأکید می‌ورزید. یکی از مفاهیم محوری در این بحث مفهوم «تملیک» یا تصرف [appropriation] است، که بعضاً با متضاد مکمل خود یعنی «استرداد» یا بازگرداندن و ترخیص [recuperation] اشیاء و معانی از سوی فرهنگ غالب یا رسمی همراه است. عبارت «بازنویسی و ثبت مجدد فراتر رونده از حد خود» (transgressive re-inscription) به منظور تأکید بر روشی ابداع گردید که طی آن گروهی واژگان و فرهنگ لغات گروه دیگری را می‌پذیرند، قبول می‌کنند، مورد استفاده و بهره‌برداری قرار می‌دهند (در محاورات روزمره خود بکار می‌گیرند)، در آنها جرح و تعدیل به عمل می‌آورند، آنها را با اهداف و معانی مورد نظر خود منطبق می‌سازند، یا آنها را قلب و وارونه ساخته، پس و پیش یا معکوس می‌سازند، از آنها تخطی و تجاوز کرده و فراتر می‌روند و در نهایت آنها را تضعیف و تعطیل می‌سازند.<sup>۱۳۴</sup>

توصیه به مورخان مبنی بر اتخاذ موضع در قبال مسئله نهایتاً متافیزیکی‌ای که در سالهای اخیر موجب شقاق میان منتقدان ادبی گردید، بی‌تردید و آشکارا توصیه نادرستی است؛ منظور موضع‌گیری و گرفتن جانب یکی از طرفین در این مسئله است که آیا معانی «واقعی» را باید در درون متون جستجو کرد، یا اینکه از بیرون به متون تحمیل می‌گردند. از سوی دیگر مسئله تجربی تفاوت‌های موجود بین پیام ابلاغ شده و پیام دریافت شده توسط بینندگان، شنوندگان و خوانندگان در زمانها و مکانهای متفاوت صراحتاً حائز اهمیت تاریخی است. برای مثال، یک بار لوتر از این مسئله شکایت داشت که دهقانان آلمانی تعالیم وی را بد فهمیده‌اند، یعنی زمانی که خواهان لغو نظام ارباب -

133. H. -R. Jaus (1974) *Toward an Aesthetic of Reception*: Eng.trans. Minneapolis, 1982.

- cf. J. Culler (1980) *The Pursuit of Signs* (London), pp. 31-83.

- R.C. Holub (1984) *Reception Theory*. London, pp. 58-63.

134. M. de Certeau (1980).

- J. Fiske (1989), ch.2.

- M. Hebdige (1979) *Sub-Culture: the Meaning of Styles* (London) p.94.

- J. Dollimore (1991) *Sexual Dissidence*. Oxford, pp. 285-7.



رعیتی شده بودند چرا که مسیح جان خود را برای تمام انسانها فدا کرده بود. این معضل در ارتباط با جریانی که به «تاریخ قرائت» مشهور شده است، مسئله‌ای کلیدی و محوری به شمار می‌رود. کارلو گینزبرگ در بخش مشهوری از کتاب خود پنیرو کرما (۱۹۷۶) به بحث و بررسی درباره «شبکه‌های» ذهنی بی‌پرداخته است که مینوکیو (menocchio) آسیابان مرتد از طریق آنها به قرائت کتابهای معین و اختلافهای بین قرائت خود از ادبیات دینی اواخر قرون وسطی و قرائتهای رسمی مفتشان عقاید می‌پرداخت.<sup>۱۳۵</sup> روزه شارتیه و رابرت دارنتون به یافته‌ها و کشفیات نظام‌مندتری از این نوع دست یازیده‌اند، یعنی با تمرکز بر فرانسه قرن هجدهم و بررسی و ارزیابی تفسیرها یا حاشیه‌نویسیها، یادداشتهای توضیحی کتابخانه‌هایی که کتب را به امانت قرض می‌دادند، تفاوتها و اختلافهای بین کتب و منابع زبان اصلی و ترجمه‌ها و نظایر آنها به منظور بازسازی دیدگاهها و نقطه‌نظرات خوانندگان متون معین.<sup>۱۳۶</sup> مورخان هنر نیز به گونه‌ای فزاینده دغدغه پاسخهایی را دارند که به ایماژها (تصاویر) داده شده‌اند. برای مثال بت‌شکنی یا شمایل شکنی، خواه علیه ایماژها و تصاویر شیاطین و خواه تصاویر قدیسین، به منزله شاهد یا مدرکی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد که ما را قادر به بازسازی دیدگاهها و نقطه‌نظرات ناظران و تماشاگرانی می‌سازد که سالیان سال در گذشته‌اند.<sup>۱۳۷</sup>

#### ۱۷. شفافیت و متنیت<sup>۱۳۸</sup>

تعریف قوم‌نگاری ارتباطات که توسط دل‌هایمز ارائه شد شامل «کانالها» یا به عبارت دیگر رسانه‌ها بود. مارشال مک‌لوهان نظریه‌پرداز عرصه رسانه‌ها و وسایل ارتباطات جمعی طی حکمی برانگیزنده و قاطع اظهار نمود که «واسطه یا رسانه پیام است». البته معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر آن است که بگوییم واسطه یا رسانه - شفاهی (گفتاری)، کتبی (نوشتاری) یا تصویری - بخشی از پیام است. مع‌ذلک، داعیه مذکور داعیه‌ای است که مورخان همواره هنگام ارزیابی قطعه‌ای مدرک یا شاهد باید آن را مورد لحاظ قرار دهند.

135. C.Ginzburg (1976) *Cheese and Worms*, Eng. trans. London, 1980.

- cf. M.Foucault (1971) *Lordre du discours*, Paris, p.11.

136. R. Chartier (1987) *The Cultural Uses of Print in Early Modern France*; Eng.trans.Princeton NJ., 1988.

- R. Darnton (1991) "History of Reading", in P.Burke ed) (1991) *New Perspectives on Historical Writing*. Cambridge.

137. D. Freedberg (1989) *The Power of Images*, Chicago, pp. 378-428.

138. orality and te tuality.

برای مثال، ارتباطات شفاهی واجد اشکال خاص خود و سبکهای خاص خود است. جی. آلپورت و ال. پُستمن در مقاله‌ای مشترک تحت عنوان «روان‌شناسی زیربنایی شایعه» (۱۹۴۵) که در زمان خود بررسی و مطالعه پیراوازه‌ای راجع به شایعه بشمار می‌رفت، استدلال کرده‌اند که پیامها در جریان انتقال شفاهی طی فرایندی - شامل ساده‌سازی (یک‌دست یا هم‌سطح کردن / levelling)، گزینش (تشدید کردن / sharpening) و شبیه‌سازی یا مشابه ساختن (assimilation) ناشناخته به شناخته - با نیازها و مطالبات روزمره گیرندگان پیام تطبیق پیدا می‌کنند.<sup>۱۳۹</sup> آلبرت لرد در مطالعات و بررسیهای خود راجع به اشعار حماسی و رزمی شفاهی در یوگسلاوی در کتاب آوازه‌خوان قصه‌ها (۱۹۶۰)، که اثری است به همان اندازه ارزشمند و در خور تحسین، اظهار می‌دارد که آوازه‌خوان به یمن استفاده از «عناصر» و «فرمولهای» از پیش ساخته شده (عبارات دقیق و روشنی نظیر «دریای تیره شرابی» از هُمر) و «مضامین» متنوع (رویدادها و فقراتی نظیر شوراها و نبردها)، فی‌البداهه و بدون مقدمه به خلق و سرهم بندی داستانها و قصه‌های مذکور اقدام می‌کرد. والتر اُنگ، دیگر نظریه‌پرداز رسانه‌ها، با استفاده از آثاری نظیر آثار لرد دست به تعمیم درباره ویژگیهای عمده «تفکر و بیان مبتنی بر پایه‌های شفاهی» زده و آن را جریانی افزوده شده یا افزودنی نه وابسته و تبعی، پراز حسو، زوائد، اطناب و تکرار مکررات و امثالهم توصیف می‌کند.<sup>۱۴۰</sup>

این تحلیلها و مناقشه‌ها به نوعی تأثیر برنگارش تاریخی یا تاریخنگاری را به تأخیر انداخته‌اند. مطالعات تاریخی راجع به شایعه نادرند، به رغم وجود نمونه‌های بارزی چون ژرژ له‌فُور، که کتاب کاملی را به بررسی و مطالعه راجع به اشاعه و گسترش به اصطلاح «هول و هراس عظیم» سال ۱۷۸۹ اختصاص داده بود. له‌فور تحلیل دقیق و موشکافانه‌ای از تاریخ (گاهشماری)، جغرافیا و جامعه‌شناسی اشاعه و انتشار شایعاتی درخصوص وقوع توطئه‌هایی از سوی اشراف و حملات قریب‌الوقوع از جانب راهزنان و سارقان مسلح به عمل آورده و ضمن آن با درنظر گرفتن شرائط و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دوره‌ای که نان کمیاب بود و نارضایتیها می‌رفت تا به انقلاب تبدیل شوند، به تشریح و تبیین این «هول و هراسها» می‌پردازد.<sup>۱۴۱</sup> لیکن درباره قرائتها و

139. G. Allport & L. Postman (1945) "The Basic Psychology of Rumor"; rpr. in W. Schramm ed.)

*The Process and Effect of Mass Communication*, Urbana, Ill., 1961, pp. 141-55.

140. A.B. Lord (1960) *The Singer of Tales* (Cambridge, Mass.) esp. pp. 30-98.

- W. Ong (1982) *Orality and Literacy* (London), 31-77.

141. G. Lefebvre (1932) *La grande peur de 1789*, Paris.

روایت‌های متفاوتی که راجع به این شایعات صورت گرفته‌اند، مطلب درخور توجهی نگفته است. لذا ما همچنان در انتظار کسی هستیم تا اضطرابها و دل‌نگرانیهای فرانسویان در ۱۷۸۹ یا بیم و هراس پروتستانهای انگلیسی در ۱۶۷۸ از یک «توطئه کاتولیک رومی»<sup>۱۲۲</sup> را در چارچوب فرایندهای تشریح شده توسط آلپورت و پستمن، یعنی دو فرایند «هم‌سطح‌سازی» و «تشدید کردن» (یا برحسب دیگر فرایندها در صورت مناسب بودن) به گونه‌ای دقیق تجزیه و تحلیل نماید.

علیرغم ظهور و سربرآوردن رشته «تاریخ شفاهی» در میان نسل گذشته، تنها در سالهای اخیر بود که مورخان توجهی جدی به سنت شفاهی به منزله یک قالب یا شکل هنری معطوف داشته‌اند. مقایسه چاپ نخست کتاب یان ونسینا مورخ و مردم‌شناس بلژیکی، که در ۱۹۶۱ تحت عنوان سنت شفاهی منتشر شده بود و تقریباً بطور درست بر مسئله اعتبار و قابلیت اعتماد یا موثق بودن تأکید و تمرکز دارد با چاپ دوم آن که در ۱۹۸۵ تحت عنوان سنت شفاهی به منزله تاریخ منتشر شد و عمدتاً به بررسی اشکال و ژانرهای ارتباطات می‌پردازد، از این منظر مفید و آموزنده است.<sup>۱۲۳</sup>

نوشتن نیز به گونه‌ای فراینده به مثابه نوعی رسانه با ویژگیها و محدودیتهای خاص خود مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. برای مثال جک گودی دست به انتشار یک سلسله آثار مطالعاتی و تحقیقاتی درباره پیامدها و نتایج سواد و تحصیلات زده و مدعی شده است که مقایسه به عمل آمده توسط لوی - برول، لوی - استروس و دیگران درباره تفاوتها و اختلافهای موجود بین دو نوع «افکار و عقاید» (ذهنیات) را می‌توان برحسب دو نوع شیوه ارتباطات (مفاهمه) یعنی ارتباط شفاهی (گفتاری) و ارتباط کتبی (نوشتاری) تبیین نمود. برای نمونه تنظیم و ترتیب مجدد یک فهرست نوشته شده و مکتوب به مراتب ساده‌تر و راحت‌تر از فهرست ازبر شده و ثبت شده در ذهن یا حافظه است؛ لذا به این ترتیب نوشتن مشوق و مروج چکیده و خلاصه بنا انتزاع و تجرید

→ cf. A. Farge & J. Revel (1988) *The Rules of Rebellion*, Eng. trans. Cambridge, 1991.

R. Guha (1983) *Elementary Aspects of Peasant Insurgency*, Delhi, pp. 259-64.

۱۲۲. Popish Plot، توطئه‌ای جعلی و موهوم منسوب به ژوزفیت‌ها (یسوعیان) از فرقه‌های کاتولیک رومی، که در حقیقت اساس آن توسط یک روحانی سالوس پروتستان انگلیسی به نام تیتوس اوس (Titus Oates) در سال ۱۶۷۸ جیده شد و به یسوعیان کاتولیک نسبت داده شد. وی در سطح وسیع و گسترده در میان مردم شایعه کرده بود که توطئه و نقشه‌ای برای به قتل رساندن چارلز دوم و قتل‌عام پروتستانها و به ناج و تخت رساندن درک یورک کاتولیک از سوی بیروان کلیسای کاتولیک، رومی در شرف وقوع است. لذا در پی به اصطلاح کشف توطئه، هراس و وحشت عظیمی جامعه را فراگرفت و منجر به اعدام حدود سی و پنج تن از کاتولیکها گردید.

143. J. Vansina (1961) *Oral Tradition*, Eng. trans. London, 1965.

می‌گردد. علاوه بر این، نوشتن موجب افزایش و ارتقاء آگاهی نسبت به بدیلهای می‌گردد، آگاهی مذکور نیز به نوبه خود یک نظام بسته را به نظامی باز تبدیل می‌کند. از این نظر، همانگونه که انگ اظهار می‌دارد، «نوشتن به تجدید ساختار آگاهی می‌انجامد».<sup>۱۴۴</sup>

این مباحثات و استدلالها به دلیل تأکید بیش از حدشان بر اختلاف بین شیوه‌های شفاهی و کتبی، نادیده گرفتن ویژگیهای اختصاصی ارتباطات شفاهی و برخورد با سواد و تحصیلات به عنوان روشی خنثی که می‌توان آن را از بستر خود جدا نمود، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.<sup>۱۴۵</sup> البته این انتقادات به جای تضعیف فرضیه محوری آن را تعدیل و تنظیم می‌کنند، و در عین حال باب جهتگیریها و گرایشهای تازه‌ای را نیز در پیش پای روند تحقیق و پژوهش می‌گشایند، برای مثال راجع به تعامل یا «اشتراک» بین شفاهی و کتبی.<sup>۱۴۶</sup> برای مثال، فرمولها و مضامین را نه تنها باید در متون مکتوب بلکه باید در برنامه‌ها و اجراهای شفاهی نیز یافت. آیا شکل متفاوتی به خود می‌گیرند، یا آیا به گونه‌ای متفاوت بکار گرفته می‌شوند؟ زمانی که یک قصه عامیانه یا افسانه و حکایت به صورت نوشته به روی کاغذ منتقل می‌شود یا به رشته تحریر درمی‌آید، به ویژه موقعی که توسط عضوی از یک قشر یا طبقه نخبه نوشته می‌شود، چه چیزی تغییر می‌کند؟ برای مثال شارل پرو (Charles Perrault) شاعر، نویسنده و منتقد فرانسوی (۱۷۰۳-۱۶۲۸) که آثار فراوانی را در اواخر قرن هفدهم منتشر ساخت از جمله قرن لویی کبیر (۱۶۸۷)، مقایسه نویسندگان باستان و مدرن (۱۶۹۷-۱۶۸۸) در چهار جلد، مدیحه زنان (۱۶۹۴)، مردان نامدار فرانسه در قرن حاضر... (۱۶۹۶-۱۷۰۰) در چهار جلد و بسیاری آثار دیگر، از روشنفکران عصر خود و از مقامات رسمی در خدمت لویی چهاردهم بود (از طرف کولبر وزیر لویی چهاردهم و حامی خانواده پرو، به ریاست آکادمی علوم و ادبیات فرانسه برگزیده شد و مأمور شد تا نفوذ و اعتبار ادبی خود را در جهت افزایش اعتبار سیاسی و توسعه و تحکیم قدرت سلطنت بکار اندازد).<sup>۱۴۷</sup>

برای یک مورخ اروپا، یکی از ویژگیهای برجسته مناقشه حاضر مقایسه و تبیین آن بین شفاهیت و سواد به بهای رسانه (واسطه) ای ثالث یعنی |صنعت| چاپ است. در ارتباط

144. J. Goody (1977) *The Domestication of the Savaged Mind*, Cambridge.  
- W.Ong (1982), 78-116.
145. R.Finnegan (1973) "Literacy Vs. Non-Literacy: the Great Divide", in R.Horton & R.Finnegan (eds), *Modes of Thought* (London) pp. 112-44.  
- B.S.Street (1984) *Literacy in Theory and Practice*, Cambridge.
146. J. Goody (1987) *The Interface between the Written and the Oral*, Cambridge.
147. M.Soriano (1968) *Les Contes de Perrault: Culture Savante et traditions populaires*. Paris.

با مورد آفریقایی غربی، که بارها در بستر حاضر مورد بحث و بررسی قرار گرفت، سواد و چاپ همزمان وارد این منطقه شد. بطوری که دشوار بتوان نتایج و پیامدهای آنها را از هم جدا ساخت. از سوی دیگر، درخصوص اروپا مناقشه‌ای دیرپای و طولانی در باب «انقلاب چاپ» وجود دارد. بحث و بررسی در این باب حسب معمول و بنا به عادت صرفاً برحسب میزان انتشار و توزیع کتب، نشر و گسترش آراء و عقاید و جنبشها (به ویژه رفورماسیون یا جنبش اصلاح دینی پروتستانی) صورت می‌گرفت. لیکن کانون توجه از پیام به واسطه (رسانه) معطوف شده بود.

برای مثال، مک لوهان ادعا کرده است که چاپ عامل اصلی تغییر کانون تأکید از شنیداری به دیداری (تا حدودی به یمن استفاده فزاینده از نمودارها)، و همینطور عامل ایجاد «شکاف بین قلب و مغز» (احساس و اندیشه) بود. الیزابت آیزنشتین، مورخ آمریکایی، دیدگاههای مک لوهان را به شکلی محترمانه و آکادمیک در کتاب خود دستگاه چاپ به منزله عامل تحول (۱۹۷۹) آورده است و بر پاره‌ای از ویژگیهای مهم «صنعت چاپ» نظیر استانداردسازی، حفظ و نگهداری و ابزار پیچیده‌تر بازاریابی و اصلاح اطلاعات (برای مثال نمایه‌های الفبایی) تأکید می‌ورزد.<sup>۱۴۸</sup> والتر انگ (که آثار اولیه تاریخی وی الهامبخش مک لوهان در وهله نخست بود) نیز به شیوه‌ای مشابه به توصیف و تشریح نحوه تأثیر صنعت چاپ بر تقویت و تشدید نقش نوشتن در ایجاد «تغییر و جابه‌جایی از فضای صوتی به فضای تصویری» و تشویق «حسن انسداد و تعطیل‌سازی» یک متن دقیق و روشنگر می‌پردازد.<sup>۱۴۹</sup>

این گزاره که هر سند متنی است که خواندن آن مستلزم مهارت‌های یک منتقد ادبی است، چالش دیگری است در برابر مورخان از سوی جریان‌های به اصطلاح «نوتاریخی‌گرایان» [new historicists] بویژه استفن گرین بلات بطور اخص. تفاسیر گرین بلات از اسناد و مدارک خاص قرون شانزدهم و هفدهم خواه متقاعدکننده، گیرا و مؤثر باشند خواه نباشند، به هر حال مورخان باید گزاره عام وی را جمع به زبان تأثیرگذار یا لحن و بیان متقاعدکننده (ریطوریک)ی اسناد را بسیار جدی بگیرند.<sup>۱۵۰</sup>

### ۱۸. اسطوره

برای آنکه بحث حاضر قدری بیشتر بسط و تفصیل یابد لازم است واژه «اسطوره» را نیز وارد بحث خود سازیم. مورخان غالباً واژه «اسطوره» را در اشاره به داستان‌هایی به کار

148. E. Eisenstein (1979) *The Printing Press as an Agent of Change* (Cambridge), 43-159.

149. W. Ong (1982), 117-38.

150. S. Greenblatt (1988) *Shakespearean Negotiations*, Berkeley, ca.

می‌برند که حقیقی نیستند، و در مغایرت آشکار و صریح با داستانهای خاص آنان، یعنی «تاریخ»، قرار دارند. مقایسه این کاربرد با کاربرد مردم‌شناسان، نظریه‌پردازان ادبی یا روان‌شناسان می‌تواند روشن‌گر نکات مهمی باشد.<sup>۱۵۱</sup>

فی‌المثل مالدینوفسکی ادعا نمود که اسطوره‌ها بدواً - اگر نگوئیم بطور دریست - داستانهایی بودند واجد کارویژه‌های اجتماعی. وی معتقد است هر اسطوره در واقع داستانی است راجع به «گذشته» که به منزله «منشور» یا «آیین‌نامه» ای برای «حال» عمل می‌کند. به عبارت دیگر، داستان مذکور به ایفای کارویژه یا وظیفه توجیه علت وجودی برخی نهادها در زمان حال و به تبع آن حفظ و تداوم وجود نهاد مذکور می‌پردازد. وی احتمالاً نه تنها به داستانهایی می‌اندیشید که ساکنان جزیره تروبریان برای وی نقل کرده بودند، بلکه در فکر ماگنا کارتا (منشور کبیر) نیز بود، سندی که طی قرون متمادی برای توجیه علت وجودی شمار متنوعی از نهادها و کاریست‌ها بکار رفت. این سند از آنجا که همواره تفسیر نادرست و یا تفسیر مجدد از آن به عمل می‌آمد، لذا همواره روزآمد یا به روز بود. «آزادیها» یا حقوق و امتیازات بارون‌ها به آزادی سوژه تغییر یافتند. در تاریخ انگلستان هیچ متنی به اندازه «اسطوره» ماگنا کارتا حائز اهمیت نبود.<sup>۱۵۲</sup> به همین ترتیب، جریان موسوم به «تفسیر ویگ از تاریخ»، که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در انگلستان رواج داشت، به عبارت دیگر «گرایش به نگارش تاریخ به نفع پروتستانها و ویگ‌ها، ستایش و تمجید از انقلابها در صورتی که موفقیت‌آمیز بوده باشند، تأکید بر اصول و قواعد معین پیشرفت در گذشته»، به منزله ابزاری برای توجیه نظام سیاسی معاصر ایفای نقش کرده است.<sup>۱۵۳</sup>

در تعریفی بدیل از اسطوره می‌توان آن را داستانی دانست که واجد یک پیام یا آموزه اخلاقی است مثلاً پیروزی خیر بر شر یا حق بر باطل، و دربردارنده شخصیت‌های کلیشه‌ای یا قالبی است که، اعم از قهرمانان یا تبهکاران، به مراتب عظیم‌تر (یا کوچک‌تر) از شخصیت‌های واقعی هستند. از این منظر برای مثال می‌توان از «اسطوره لویی چهاردهم» یا «اسطوره هیتلر» صحبت کرد، به این علت که این حاکمان در رسانه‌های رسمی روزگار خود به عنوان شخصیت‌های قهرمان‌گونه‌ای ترسیم و ارائه می‌شدند که

151. P.S.Cohen (1969) "Theories of Myth", *Man*, no. 4, pp. 337-53.

152. B.Malinowski (1926) "Myth in Primitive Psychology"; rpr. in his *Magic Science and Religion*. New York, 1954, pp. 93-148.

- E.Thompson (1948) *The Myth of Magna Carta*. New York, esp. pp. 373-4.

153. H.Butterfield (1931) *The Whig Interpretation of History* (London), p.v.

cf.J.W.Burrow (1981) *A Liberal Descent*. Cambridge.

عملاً عقل کل، دانای کل و قادر مطلق یا قدر قدرت بودند.<sup>۱۵۴</sup> البته اسطوره بدیلی از هیتلر به عنوان شخصیتی دیوَصفت و شیطانی نیز رواج داشت. به همین شیوه، اعتقاد عمومی رایج در ایام محاکمه و تعقیب و آزار جادوگران در مراحل آغازین دوران مدرن در اروپا را مبنی بر اینکه جادوگران بندگان شیطانند، می‌توان نوعی «اسطوره» توصیف کرد.<sup>۱۵۵</sup> این نمونه‌ها را قطعاً می‌توان در تعریف مالتیوفسکی گنجانید. اسطوره هیتلر به توجیه (یا به تعبیر ماکس وبر «به مشروعیت بخشیدن») حکومت وی می‌پرداخت، و اسطوره (افسانه) جادوگران نیز شکنجه و آزار پیرزنانی را مشروعیت می‌بخشید که اولاد و عقابشان آنان را بی‌ضرر و بی‌خطر می‌دانند. با وجود این، تعریف اسطوره هم برحسب کارویژه‌ها و هم برحسب اشکال تکرارشونده یا «نقشه‌ها» [توطئه‌ها، دسیسه‌ها / plots] (معنای واژه یونانی mythos) می‌تواند مفید و روشنگر نکات بسیاری باشد. کارل گوستاو یونگ از اسطوره‌ها تحت عنوان «صورت‌های ازلی» (سنخهای کهن / archetypes) یاد می‌کرد و آنها را به منزله محصولات تغییرناپذیر ناخودآگاه جمعی تبیین می‌کرد. در حالی که یک مورخ بیشتر تمایل دارد تا آنها را محصولات فرهنگ تلقی نماید که در درازمدت به کندی دستخوش تغییر و تحول می‌شوند.<sup>۱۵۶</sup>

در هر صورت وقوف به این نکته حائز اهمیت است که روایت‌های شفاهی و مکتوب، منجمله روایت‌هایی که راویان به آنها به منزله واقعیت رک و راست می‌نگرند، دربردارنده عناصری از صورت ازلی، صورت قالبی (کلیشه / stereotype)، یا اسطوره می‌باشند. از اینرو شرکت‌کنندگان در جنگ جهانی دوم تجربیات خود را به مدد تصاویر برگرفته (آگاهانه یا ناآگاهانه) از جنگ جهانی اول توصیف می‌کردند. یک رخداد واقعی غالباً برحسب رخدادی دیگر به خاطر آورده می‌شود و ممکن است در وهله نخست تجربه شده باشد.<sup>۱۵۷</sup> بعضی اوقات فهرمانان طی فرایندی شبیه به آنچه که فروید هنگام تحلیل رویاها (خواب) آنرا «تراکم» (ادغام / condensation) می‌نامید، در یکدیگر تلفیق و ترکیب می‌گردند. برخی مواقع می‌توانیم نحوه عمل فرایند «اسطوره‌سازی»

154. P.Burke (1992) "The Language of Orders", in M.Bush (1992) *Social Orders and Social Classes* (Manchester), pp. 1-12.

- I.Kershaw (1989) *The Hitler Myth* (O ford).

155. N.Cohn (1970) "The Myth of Satan and his Human Servants", in M.Douglas (ed.) *Witchcraft: Confessions and Accusations* (London), pp. 3-16.

156. I.Passerini (1990) "Mythbiography in Oral History", in R.Samuel & P.Thompson (1990) eds) *The Myths We Live By* (London) pp. 49-60.

157. P.Fussell (1975) *The Great War and Modern Memory* (O ford) Samuel & Thompson (1990).

(اسطوره‌پردازی) را در ارزیابی‌های به عمل آمده درباره گذشته که به صورت ازلی نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شوند، مشاهده نماییم.

برخی از متقدان - از همه برجسته‌تر هایدن وایت - بر این عقیده‌اند که تاریخ مکتوب شکلی از «افسانه‌ها» (fictions) و «اسطوره‌ها» است که درباره آنها بحث کردیم. جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان نیز نکات مشابهی راجع به «ساخت متنی واقعیت» مطرح کرده‌اند.<sup>۱۵۸</sup>



158. H.V.White (1973) *Metahistory*. Baltimore, Md.

- H.V.White (1976) "The Fictions of Factual Representation"; rpt. in his *Tropics of Discourse*. Baltimore, Md (1978), pp. 121-34.

- J.Clifford & G.Marcus (eds) (1986) *Writing Culture*. Berkeley, Ca.

- P.Atkinson (1990) *The Ethnographic Imagination: Textual Construction of Reality* (London).